

d

انقلاب اسلامي، برون رفت از عالم غربي

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، 1330-

انقلاب اسلامي، برون رفت از عالم غربي /
طاهرزاده، اصغر. - اصفهان: لبالميزان، 1388.

ISBN: 978-964-2609-23-9

فهرستنويسي بر اساس اطلاعات فيپا
کتابنامه به صورت زیرنويس.

1- ايران - تاريخ - انقلاب اسلامي، 1357.

DSR 1553/الفط/83 1388

955/083

کتابخانه ملي ايران

1927536

انقلاب اسلامي، برون رفت از عالم غربي

اصغر طاهرزاده

چاپ: پردیس/

نوبت چاپ: اول

معنوي

لیتوگرافي:

تاريخ انتشار: 1388

شکيبا

حروفچين: گروه

قيمت: 2500 تومان

فرهنگي الميزان

ویراستار: گروه

شمارگان: 3000 نسخه

فرهنگي الميزان

کليه حقوق براي گروه الميزان محفوظ است

مراکز پخش:

1- گروه فرهنگي الميزان

تلفن: 0311 - 7854814

2- دفتر انتشارات لبالميزان

همراه: 09131048582

فهرست مطالب

9	مقدمه
13	مقدمه مؤلف
	انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا
29	بسط مدرنيته؟! ..
31	ضرورت شناخت انقلاب اسلامي
33	شروع انقلاب با انگيزه هاي مختلف
38	خطر غفلت از اهداف انقلاب اسلامي
42	انقلاب ايران، انقلابي شيعي يا مادي؟
46	شيعه؛ حقيقت شناسي و آرمان گرايي
49	يك دروغ بزرگ
54	انقلاب اسلامي؛ ادامه ي غدير
57	چرا سخن فاطمه ي زهرا (ؑ) پذيرفته نشد؟
61	خودي ها و غير خودي ها
67	جا يگاه مستضعفين در انقلاب
69	حضور ولايت فقيه در تاريخ تشيع
72	زندگي منطقي
75	مهمان ناخوانده
80	شروع فاجعه
	تبليغ دين با انگيزه ي الهي يا
83	نفساني؟
86	ريزشها و رويشهاي انقلاب
90	ريشه ي بصيرتها
92	عامل تشخيص دام از دانه
	انقلاب اسلامي و راه برون رفت از عالم
99	غربي

101	اميد به رهايي
104	عميق‌ترين دشمني‌ها
107	تضاد اصلي مدرنيسم با حقيقت
110	ضرورت شناخت دشمني غرب
111	هدف انقلاب اسلامي
115	برونرفت از عالم غربي به سوي حقيقت
116	خطر انحراف از آرمان‌هاي انقلاب ...
121	ريشه‌ي مشكلات
124	آفات توسعه‌ي منتهي عدالت
128	شرط بقاء انقلاب اسلامي
132	تبعات خروج از بستر طبيعي
134	دنياي مأيوس، و تنها راه نجات ...
137	تقابل فرهنگ مدرنيته با اديان الهي
143	انقلاب اسلامي، جنگ بين اسلام و غرب
	انقلاب اسلامي و برگشت به تماشاگري
149	راز
153	ماهيت انقلاب اسلامي
154	چگونه اسلام رنگ غربي گرفت
156	بازگشت به اسلام تأثيرگذار
158	اسلام مدعي يا متهم؟
160	آغاز تعارض
165	محدوديتها و غفلت‌هاي علم تجربي ..
167	آفات غلبه‌ي نگاه مدرنيته به عالم
171	انقلاب اسلامي و عزم بازگشت به سنت
174	راز رضا
176	ظهور آرامش گم‌شده
180	شاخصه‌هاي اصلي تمدن غربي
184	غرب و وارونگي فرهنگي
188	بزرگ‌ترين جبهه‌ي مقابله با غرب ...
	انقلاب اسلامي، بستر توحيد در قرن
193	حاضر

199	ظهور توحید محمدی [ؐ] در قرن چهاردهم
203	راز نابودی جباران
210	طرفداران نادان و دشمنان احمق ...
216	جایگاه تاریخی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»
	سری که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» با خود
219	داشت
222	انقلاب اسلامی و مرگ اندیشی
225	تفاوت انقلاب اسلامی با انقلاب مشروطه
	انقلاب اسلامی سیری به سوی حاکمیت
227	مهدی [ؑ]
	انقلاب اسلامی و گشودن جبهه‌ی توحید
231	در ظلمات دوران
234	نقش تاریخ‌سازی فاطمه‌ی زهرا [ؑ]
237	نقش تاریخ‌سازی انقلاب اسلامی
239	خروج از بن‌بست تاریخی
245	امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و ظهور عقل جدید
249	جایگاه «فضیلت» و «حکمت»
253	برکات مدیریت معنوی
255	علت بحران فرهنگ مدرنیته
258	شاخصه‌ی اصلی انقلاب اسلامی
262	آدم‌ها مهم‌اند یا آمارها؟
267	معنی کامیابی
273	ای امام
276	انعکاس وجه آرمانی
277	به خود آمدم که راستی چه بود؟! .
278	پوچی چقدر آزاردهنده بود
279	چه غروب سردی بود!
281	چشم‌بستن چرا؟
283	دیروز
284	امروز
285	امید طلوع مرده بود

- 286 خورشيد از غروب بالا آمد
- 287 پلک‌هايمان گرم شد
- 288 صدائي محمد وار
- 289 .. تمام باغ‌هاي جهان در ما سبز شد
- 291 ما را سر خفتن نيست
- 292 فتح قله‌هاي آينده‌ی تاريخ

مقدمه¹

باسمه تعالی

کتابی که در پیش رو دارید قسمتی از مجموعه مباحث استاد طاهرزاده در رابطه با «جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی» و نقش آن در حال و آینده جهان است. در مورد این مباحث نظر شما را به نکات زیر جلب می‌نماییم.

1- نویسنده با اعتقاد به کهنه‌بودن دنیای مدرن² دیگر جایی در عالم ندارد، به انقلاب اسلامی به عنوان روح معنوی این عصر که هرگز کهنه نمی‌شود، نظر دارد و خواننده را متوجه این امر

1 - مقدمه‌ی گروه فرهنگی المیزان و مقدمه‌ی مؤلف جهت مجموعه‌ی کتاب‌هایی که در رابطه با انقلاب اسلامی و امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» تدوین شده، تنظیم گشته است. امید است با دقت کامل مورد توجه قرار گیرد.

2 - در رابطه با دلایل کهنه‌بودن دنیای مدرن به کتاب «علل زلزله تمدن غرب» از همین مؤلف رجوع شود.

مهم مي‌کند که در عصر گسترش عالم غربي که سعي دارد ساير ملل را بي عالم و بي تاريخ کند، انقلابي متولد شده که در جوهر و ماهيت خود، تحولي است بيرون از حوزه ي فکر و تمدن غربي، و بر همين اساس تذکر مي‌دهد آن انقلاب را با عينک غربي ننگريم که هرگز به حقيقت آن آگاهي نمي‌يابيم. زيرا به گفته ي ميشل فوکو: «وقتي ايرانيان از حکومت اسلامي حرف مي‌زنند، وقتي جلوي گلوله در خيابان‌ها، آن را فرياد مي‌زنند، ... و با اين کار شايد خطر يک حمام خون را به جان مي‌خرند... به نظر من به واقعيتي مي‌انديشند که به ايشان بسيار نزديک است... چون کوششي است براي اين که سياست، يک بُعد معنوي پيدا کند».³

2- توجه به تفاوت ذاتي دو رويکرد متفاوت نسبت به زندگي در اين دوران، رمز کليدي کتابي است که روبه‌روي خود داريد. عبور از نوعي زندگي که آرمان هاي خود را در فرهنگ مدرنيته دنبال مي‌کند و رويکرد به نوع ديگري در زندگي است که مي‌خواهد از طريق انقلاب اسلامي، از غرب و فرهنگ مدرنيته عبور کند و زندگي زميني را به آسمان متصل گرداند.

3 - روح حاکم بر زمانه که تحت تأثير فرهنگ مدرنيته است، آنچنان

3 - ميشل فوکو، ايراني‌ها چه رويي در سر دارند، ص 38.

آشفته است که انسان به راحتی معنی حادثه‌های را که آمده است تا ماوراء فرهنگ مدرنیته، متذکر رجوع بشر به آسمان باشد، نمی‌فهمد و لذا نسبت به فهم جایگاه انقلاب اسلامی در این دوران گرفتار برداشته‌های از پیش ساخته می‌شود که آن برداشتها دیواری در برابر فهم او و فهم انقلاب اسلامی می‌کشد. نویسنده تلاش کرده با توجه به این امر، ماوراء نگاه مدرنیته، انقلاب اسلامی را بنمایاند. زیرا که باید مواظب باشیم انقلاب اسلامی را در حد فهم‌های محدود ننگریم و گرنه بی‌توجه به حقیقت روحانی و جایگاه تاریخی آن، سخن گفته‌ایم.

4 - ممکن است در ابتدا به مؤلف ایراد گرفته شود که نگاه او به انقلاب اسلامی، نگاهی آرمانی است که با واقعیت آن متفاوت است، ولی وقتی حقانیت سخن روشن می‌گردد که سعی شود به هم‌هی زوایایی که در رابطه با انقلاب اسلامی در کتاب توجه داده شده، عنایت گردد، در آن صورت است که معلوم خواهد شد چرا! صرار می‌شود انقلاب اسلامی یک رستاخیز در هم‌هی جهان امروز است و همچون روز حساب جایگاه هرکس را تعیین می‌کند.

5 - زبان فرهنگ مدرنیته که ما نیز با تأسیس اولین دبستان، قبل از انقلاب مشروطه با آن آشنا شدیم و بعد به وسیله‌ی آن فکر کردیم، زبانی نیست که بتواند جایگاه انقلاب اسلامی را

تبیین کند و به همین جهت مؤلف محترم سعی فراوان کرده تا ماوراء گفتمانی که تحت تأثیر فرهنگ غرب است، ذات انقلاب اسلامي را بنمایاند تا حقیقتاً با چهره‌ي واقعي انقلاب اسلامي روبه‌رو شویم و همین امر موجب شده که در بعضی موارد خواننده به زحمت بیفتد و آرامش خود را در حین مطالعه‌ي کتاب از دست بدهد، چون یا واژه‌ها را ناآشنا می‌بیند و یا افقی که به میان می‌آید افقی نیست که خواننده عادت کرده باشد از آن افق بنگردد.

6 - مؤلف محترم با توجه به این قاعده که «با آغاز عهد تازه، تأثیر آنچه به گذشته تعلق دارد، کم می‌شود» روشن می‌کند که چگونه با حضور انقلاب اسلامي در عالم، عهد الهي از یاد رفته‌ي بشر به او برمی‌گردد و در آن راستا فرهنگ غربي در عالم به سرعت فروکاسته می‌گردد و به این دلیل باید به آینده‌ي انقلاب اسلامي امیدوار بود. به امید آن که توانسته باشیم در راستای آشنایی عزیزان نسبت به حقیقت و ذات انقلاب اسلامي قدمی برداریم. گروه فرهنگی المیزان

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

مواردی که در ذیل مطرح شده؛ زوایای مختلفی است از نگاهی که در کتاب‌های مربوط به انقلاب اسلامی و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بیان گردیده، تا سمت و سوی جستجوی خوانندگان عزیز را در متن آن کتاب‌ها روشن کند.

1- حساس‌ترین مسأله در زندگی انسان درست و دقیق‌دیدن واقعیات عالم است، و این موضوع آن قدر مهم است که رسول خدا ﷺ در تقاضای خود به خداوند عرضه می‌دارند «أَللَّهُمَّ أَرِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ»¹؛ خدایا! اشیاء را آن‌طور که هستند به من نشان بده.

موضوع درست‌دیدن پدیده‌ها و واقعیات وقتی اهمیت صدچندان پیدا می‌کند که موضوع مورد شناخت، به زندگی دنیایی و آخرتی انسان ربط پیدا کند.

در کنار معرفت به خدا و معاد و نبوت و امامت، در عصر کنوني، معرفت به جایگاه انقلاب اسلامي از موضوعاتي است که معرفت صحيح نسبت به آن نقش اساسي در نوع زندگي ما خواهد داشت و به واقع همهي انتخابهاي ما را تحتالشعاع خود قرار ميدهد و پيرو آن سعادت و شقاوت ما را نيز رقم خواهد زد.

2- انقلاب اسلامي يک پديدهي معنوي است که هرگونه موضعگيري ما نسبت به آن، ما را در جایگاه خاصي از قرب و يا بُعد نسبت به معنويت قرار ميدهد و اين است که نمي توان نسبت به آن چشم برهم گذاشت و آن را نادیده انگاشت، زیرا به همان اندازه، از جایگاه قرب معنوي به جایگاه بُعد از حقيقت پرت ميشويم. به همین جهت مي توان آن را يک رستاخيز معنوي به شمار آورد که حساب و جایگاه هرکس را در دوران کنوني که دوران تقابل انقلاب اسلامي با فرهنگ مدرنيته است، تعيين ميکند.

3- در دوراني که بشر مدرن از دين فاصله گرفته و ارتقاي انسان را در پيروي از اندیشههاي منقطع از آسمان جستجو ميکند، يکمرتبه در قرن بيستم با وقوع دو جنگ جهاني در مهد تمدن مدرن و شکست ايـدئولوژيهايي مثل ليبراليسم و سوسياليسم و ظهور نابرابريهاي آزاردهنده، انقلاب اسلامي به عنوان راهي براي عبور از آن فرهنگ

به سوي فرهنگ الهي انبياء، عقلها و دلها را متوجه خود نمود و بر خلاف آن همه تبليغات منفي که نسبت به آن روا داشتند، به خوبی از عهدهي نشان دادن معني تاريخي خود برآمد. اين است که روشن ميکند انقلاب اسلامي یک امر اتفاقي نيست، بلکه گشايش افق و زمان جديد در بحبوحهي پايان غرب است.

4- اندیشههاي که گرفتار ظاهريني دوران نيستند به خوبی متوجه جايدگاه تاريخي انقلاب اسلامي خواهند شد و ذات الهي آن را که به عنوان یک رسالت، وارد زندگي بشر شده، خواهند شناخت و از تاريخ سازي آن که حکمت و معنويت را به بشریت هديه خواهد داد آگاهي خواهند يافت و آرمانگرایی منطقي آن را که عامل نجات بشر از پوچگرایی و نيهيليسم بیمارگونهي بشر مدرن است، به سرعت دريافت ميکنند و اين شروع تاريخ طلائي معنويت حقيقي بعد از ظلمات مدرنيته است.

5- وقتي از انقلاب اسلامي سخن ميگوئيم ولي به جايدگاه آن که از غدیر شروع شده و به حاکمیت مهدي علیه السلام ختم مي شود و بايد از روح غربي عبور کند، چيزي نگوييم، عملاً از انقلاب اسلامي هيچ چيز نگفته ايم. انقلاب اسلامي با نگاه تاريخي شيعه به غدیر پديد آمد و نه تنها پديدهاي اتفاقي نبود، بلکه آشنای همه ي شيعيان بود زیرا آن را در

متن اسلام یافته بودند تا از طریق آن با روح توحید اصیل زندگی کنند.

6- کسی که از «توحید» چیزی نمی‌داند و معتقد نیست که آن حقیقت یگانه اجازه‌ی حضور به غیر نمی‌دهد، وقتی به او گفته شود انقلاب اسلامی جلوه‌ی روح توحید است و هر جریان مقابل خود را نمی‌کند و همچنان در تاریخ جلو می‌رود و هرگز فرو نمی‌نشیند، متوجه موضوع نخواهد شد و شاید آن را ادعایی بداند که از سر احساسات اظهار شده است ولی انکار نور چیزی از واقعیت و نقش آن نمی‌کاهد.

7- اگر شخصیت انقلاب اسلامی را با تفکر غربی تحلیل کنیم هرگز به ذات آن پی نخواهیم برد و لذا هرگونه موضع‌گیری که نسبت به آن داشته باشیم - اعم از موضع‌گیری مثبت و طرفدارانه و یا منفی- به بیراهه رفته ایم و بالاخره کارمان به مقابله با آن می‌انجامد. زیرا انقلاب اسلامی به اهدافی نظر دارد که نگاه غربی سخت از آن‌ها گریزان است. یکی امتحانات الهی را رحمت می‌داند و یکی طور دیگری می‌اندیشد. به گفته‌ی مولوی:

رحمتی دان نعمتی دان ملک
اگر پذیرفتیم آوارگی و سرگردانی
بشر مدرن چیز قابل انکاری نیست و
ریشه‌ی آن را نیز به درستی تحلیل
کردیم، دیگر این گفته که «انقلاب
اسلامی هدیه‌ی خدا است تا بشر را از

ظلمات مدرنیته نجات دهد»، یک سخن غلوآمیز به حساب نمی‌آید بلکه به امید قوام فرهنگی و تمدن اسلامی که در آینده انقلاب اسلامی نهفته است، زندگی را در کنار انقلاب اسلامی ادامه می‌دهیم.

9- مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» در مراسم تنفيذ حکم ریاست جمهوری دولت دهم فرمودند:

«بعضی از مدیریت‌ها در بخشی از برهه‌های این سی سال زاویه‌هایی با مبانی انقلاب داشتند؛ اما ظرفیت انقلاب توانست این‌ها را در درون خود قرار بدهد؛ آن‌ها را در کوره‌ی خود ذوب کند؛ هضم کند و انقلاب بر ظرفیت خود، بر تجربه‌ی خود بیفزاید و با قدرت بیشتر راه خود را ادامه بدهد. آن کسانی که می‌خواستند از درون این نظام، به نظام جمهوری اسلامی ضربه بزنند، نتوانستند موفق بشوند. انقلاب راه خود را، مسیر مستقیم خود را با قدرت روزافزون تا امروز ادامه داده است و همه‌ی کسانی که با انگیزه‌های مختلف در درون این نظام قرار گرفته‌اند، خواسته یا ناخواسته، به توانایی‌های این نظام کمک کردند. به این حقیقت بایستی با دقت نگاه کرد؛ این ظرفیت عظیم، ناشی از همین جمهوریت و اسلامیت است؛ از همین مردم‌سالاری دینی و اسلامی است؛ این است که این ظرفیت عظیم را به وجود آورده است. و راز ماندگاری و مصونیت و آسیب‌ناپذیری جمهوری

اسلامي هم اين است و اين را جمهوري
اسلامي در ذات خود دارد و *إن شاء الله* آن
را همواره حفظ خواهد کرد.²

چنانچه ملاحظه مي‌فرماييد در بيانات
ايشان موضوع ذات‌داشتن انقلاب اسلامي
مطرح شده و اين مبنای اصلي کتاب حاضر
است که نويسنده پس از روشن کردن معني
ذات‌داشتن انقلاب اسلامي، سعي دارد نسبت
صحيحي را که هرکس بايد با اين انقلاب
داشته باشد، تبیین کند.

10- اگر بتوانيم حادثه‌ي انقلاب اسلامي
را با يك فهم كلي و با جامعيتي از
آگاهي و خودآگاهي و دل‌آگاهي درک
کنيم، مي‌توانيم جایگاه حقيقي انقلاب
اسلامي در حال و آینده را، در روح و
روان آدم‌ها بشناسيم و معني آن‌که
مي‌گوئيم: «هرکس وارد اردوگاه انقلاب
اسلامي نشود، از تاريخ بيرون مي‌افتد و
بي‌تاريخ مي‌شود» را دريابيم.

11- درد بزرگ آن است که در فضاي
فرهنگ مدرنيته، تفکر آزاد به حاشيه
رفته است، در حالي که فهم انقلابي که
بنا است ماوراء فرهنگ مدرنيته با
انسان‌ها سخن بگويد، نياز به تفکر
آزاد دارد و رمز شکست سياسي نخبگاني
که با رويحيه‌ي سياسي‌کاري و با روش‌هاي
غربي با انقلاب اسلامي برخورد کردند،
همين بوده و هست.

12- به تجربه روشن شده که امکانات
ذاتي انقلاب اسلامي از نظر فرهنگي

آن قدر عمیق است که هرگز اجازه نمی‌دهد اندیشه‌هایی را که اهدافی جدایی‌ناپذیر از اهداف انقلاب اسلامی دارند، بر آن تحمیل کنند و بر اساس همین غنای فرهنگی که داشت، توانست از راه‌کارهای سکولاریته‌ای که در دوران سازندگی و اصلاحات بر آن تحمیل شد خود را بیرون بکشد و توجه به عدالت و معنویت را بازسازی کند و رویکرد به انتهای با برکتی که نظر به حاکمیت حضرت مهدی (عج) دارد را دوباره به متن انقلاب باز گرداند.

13- کسی که به تاریخ و سیاست توجهی ندارد، بخواهد یا نخواهد معنی دینداری واقعی را گم کرده است، و کسی هم که سیاست و تاریخ را از منظر دیانت ننگرد بازیچه‌ی سیاست‌بازانی خواهد شد که می‌خواهند تاریخ خود را بر بشریت تحمیل کنند و قدرت را در دست گیرند. در حالی که انقلاب اسلامی بستری است تا در آن بستر تاریخ و سیاست از منظر دین تعریف گردد و در بستری معنوی مدیریت شود تا حاکمان از حقیقت فاصله نگیرند.

14- اگر از یک طرف روشنفکران ما گرفتار نگاه غربزدگی شدند و خواستند جایگاه انقلاب اسلامی را در ادامه‌ی تاریخ غرب جستجو کنند، و از طرف دیگر بسیاری از متدینین ما نیز بدون آن که جبهه‌های فکری و تاریخی را بشناسند و شخصیت افراد را بر اساس جبهه و جهتی

که انتخاب کرده ارزیابی کنند، تنها شخصیت افراد را در حرکات و سکنات و فضائل و رذائل فردي آنها جستجو می‌کنند، بدون آن که به جهت و سمت و سویی که افراد در آن قرار می‌گیرند توجه نمایند. این به واقع موجب معضل بزرگی شد که بعضی از نخبگان دینی نتوانستند جایگاه و سمت و سوی انقلاب اسلامی را بشناسند و با اندک ضعفی که از مدیری از مدیران نظام اسلامی دیدند، از حضور خود در جبهه‌ی انقلاب اسلامی کنار کشیدند. مباحث انقلاب اسلامی با توجه به چنین نقیصه‌ای سعی دارد خطرات چنین غفلتی را گوشزد کند و نگاه متدینین را به رویکردهای کلی انقلاب اسلامی معطوف دارد.³

15- تبیین بنیاد فلسفه‌ی انقلاب اسلامی ضروری‌ترین مؤلفه‌ی سیاسی دوران ما است تا نحوه‌ی تأثیر دین در عصر غیبت و نقش ولایت تکوینی حضرت ولی‌عصر^{علیه‌السلام} معنی خود را بنمایاند و ریشه‌ی حماسه‌سازي انقلاب اسلامی معین گردد و غفلت از این

3 - در راستای توجه به جبهه‌های کلی در اسلام، پیامبر خدا^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} در رابطه با حضور و عدم حضور در جبهه‌ای که علی^{علیه‌السلام} قرار دارند، فرمودند: «فَإِنَّهُ لَوْ عَبَدَ اللَّهُ عَبْدٌ سَبْعِينَ حَرِيفًا تَحْتَ الْمِيزَابِ قَائِمًا لَيْلَهُ، صَائِمًا نَهَارَهُ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلايَةٌ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، لَأَكْبَهُ اللَّهُ عَذَابِي مِنْ خَيْرِهِ فِي النَّارِ»؛ اگر بنده‌ای خدای را هفتادسال زیر ناودان کعبه عبادت کند در حالی که شبها به نماز ایستاده و روزها، روزه‌دار است و ولایت علی‌بن‌ابی‌طالب^{علیه‌السلام} را نداشته باشد، از بینی او را در آتش می‌اندازند. (تفسیرجنابادی، ج 4، ص 228)

موضوع غفلت از رسالت تاریخی کسانی است که این غفلت شایسته‌ی آنها نیست و موجب یکنوع محافظه‌کاری ننگین خواهند شد.

16- امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان مسلمانی ژرفاندیش و عارفی حماسی، ناظر به منظره بود که چشم فرهنگ مدرنیته سالها نسبت به آن نابینا شده بود و از ساحتی سخن می‌گفت که فرهنگ مدرنیته امکان درک آن را نداشت و لذا مدرنیسم همچون نابینایی بی‌خرد با انقلاب اسلامی درگیر شد و راز شکست‌های پی‌درپی غرب از انقلاب اسلامی را باید در این نکته‌ی مهم جستجو کرد زیرا فرهنگ غربی خود را از امکان‌های معنوی عالم هستی بیرون انداخته است.

انقلاب اسلامی آمده است تا بشریت را با امکان‌اتی آشنا کند که ماوراء جهانی است که فرهنگ مدرنیته در آن زندگی می‌کند و با عقل پژمورده‌ی خود می‌خواهد ادامه‌ی حیات دهد.

17- تاریخی‌بودن یک اندیشه به آن معنی است که در طول تاریخ آن ملت، دست و دل‌ها به سوی آن اندیشه دراز بوده است و هرگاه آن اندیشه پا به میدان گذاشته با تمام وجود آن را پذیرفته، حال باید از خود پرسیم برای مردم ایران آیا «انقلاب اسلامی» یک اندیشه‌ی تاریخی بوده و یا تجدد و فرنگی مآبی؟

آيا نمي توان گفت آن گروه از مردم ايران که گرفتار فرنگي مآبي شدند و ديگر زبان مردم را نمي فهمند به جهت آن است که از تاريخ ملت ايران بيرون افتاده اند، تا آن جا که ايراني بودن خود را با منظرې که غرب به آن ها مي نماياند، در ايران باستان قبل از اسلام دنبال مي کنند؟ انقلاب اسلامي راهي است تا اين گسستگي ها جبران شود و غرب زدگي به کلي از روح ملتي که مي تواند با تاريخ ديني خود زندگي کند برچيده شود و از اين جهت انقلاب اسلامي مرحله ي گذار ملت است از غرب زدگي که منشأ گسست و تنفر بين آحاد افراد بوده و هست، به سوي اخوتي که همهي دست ها و دل ها را يگانه مي کند.

18- عالمي که انقلاب اسلامي به بشريت عرضه مي کند با عالمي که فرهنگ مدرنيته به ميان آورده است تفاوت ماهوي دارد. با ورود به عالم انقلاب اسلامي حقايقی در افق روح انسان آشکار مي شود که به کلي از روحيه ي فردگرايي يا «Individualism» فاصله مي گيرد و حقيقت را در گستردگي احساس مسئوليت نسبت به سرنوشت ساير انسان ها مي يابد و ديگر اقتصادي همراه با عدالت و معنويت به صحنه مي آيد، چيزي که در افق عالم انسان غرب زده به کلي ناپديد شده و عامل دوگانگي ها و تنفرها گشته است.

19- بشري که جهت او به هيچ جانب نبا شد و به هيچ چيز رو نکند، چگونه

می‌توانند خود را ادراک کنند و هویتی برای خود احساس نمایند، مگر این‌که خود را فریب دهد و به اسم بی‌طرفی در طرفی قرار گیرد که نه حق را تأیید می‌کند و نه باطل را. او باید بداند که چون به حق پشت کرده است، در جبهه‌ی باطل است، در حالی که انقلاب اسلامی جبهه‌ی است تا بشر، راه قرار گرفتن در جبهه‌ی حق را گم نکند و در سیر به سوی حق با بسط انقلاب اسلامی، بسط یابد و به‌کلی از ظلمات دوران به درآید و به افق روشن تاریخ نظر اندازد و از پوچی و بی‌طرفی خود را رها کند.

20- اگر انقلاب اسلامی را در حدّ یک حرکت سیاسی پایین بیاوریم به نوعی به حقیقت جفا کرده ایم، همچنان‌که اگر آن را در آن حد بدانیم که دیگر حکومت‌ها مزاحم دینداری شخصی مردم نیستند. در هر دو صورت جایگاه انقلاب اسلامی را نشناخته ایم و از معنی حضور آن در تاریخ معاصر سخت بیگانه ایم و با سادگی، معنی دشمنی فرهنگ مدرنیته را یک سوء تفاهم می‌پنداریم. راستی انقلاب اسلامی به چه نقطه‌ی اشاره دارد که دنیای مدرن برای انکار آن این همه هزینه می‌کند؟

21- ما می‌خواهیم معنی انقلاب اسلامی را بشناسیم و نسبت خود را با آن معلوم کنیم و لذا مجبوریم از زوایای مختلف آن را بنگریم و قبل و بعد آن را درست مدّ نظر قرار دهیم و این ممکن

نیدست مگر آن که بدانیم از کجا شروع شده است و به کجا خواهد رفت و اگر ماندگارش می‌دانیم، دلیل ماندگاری آن چه می‌باشد و چرا متعلق به هیچ زمانی و هیچ قومی نیست که با رفتن آن زمان و آن قوم باز باقی خواهد ماند. در یک کلمه راز آینده‌داری انقلاب اسلامی در کجا است؟

22- انقلاب اسلامی روشن می‌کند ما متعلق به کدام جبهه‌ایم و در چه فضایی باید خود را جستجو کنیم که گرفتار از خودبیگانگی نگردیم و از ثابت عصر جدا نباشیم و در نتیجه‌ی این جدایی در فضای مشهورات و مقبولات عصر مدرنیسم به دنبال خود بگردیم! انقلاب اسلامی بستر باز تعریف آن بشری است که در متن مدرنیسم خود را نیز فراموش کرده بود، و به همان اندازه که توانست خود را دوباره در فضایی دیگر تعریف کند، به زندگی برگشته است.

23- انقلاب اسلامی؛ اگرچه فلسفه نیست ولی ما را به «وجود» دعوت می‌کند و آنچه را در افق انسان می‌آورد چیزی ماوراء ماهیات و توهمات است که فرهنگ مدرنیته با آن زندگی می‌کند، جهت تفکر را تا واقعی‌ترین واقعیات یعنی عالم غیب و معنویت سوق می‌دهد و لذا می‌تواند در دفاع مقدس هشت ساله با جهانی از تانک و توپ و هواپیما نبرد کند و به بهانه‌ی آن که همه‌چیز

نسبی است، از مسئولیت مقابله با جهان کفر شانه خالی ننماید. زیرا:

آن‌که انکار جملگی او بر

۲۴- کسانی که اهل «وقت» هستند و از «زمان فانی» عبور کرده‌اند و به «زمان باقی» می‌اندیشند، به انقلاب اسلامی به عنوان مأمونی برای به حضوررفتن و به «وقت» رسیدن می‌نگرند و در همین راستا معتقدند بسط انقلاب مذجر به حضور صاحب‌الوقت و الزمان^۱ خواهد شد. به همین دلیل عده‌ای نمی‌توانند آن را تحمل کنند، زیرا عبور از «زمان فانی» به «زمان باقی» کار هرکس نیست، از این رو این افراد سعی می‌کنند حقیقت انقلاب را از جایگاه اصلی‌اش کاهش دهند و یا از آن فاصله می‌گیرند و در زمان فانی خود عمر خود را به انتها می‌رسانند.

۲۵- انقلاب اسلامی؛ حماسه‌ی عارفان شیدایی است که هنر نزدیکی به پیامبران و اولیاء الهی را یافته‌اند و لذا وقتی نسیم فنای «فی‌الله» در غرّش گلوله‌ی خمپاره‌ها وزیدن می‌گیرد، به‌جای آن‌که به سنگر خانقاه پناه برند تا از هر گزند احتمالی مصون بمانند، پیراهن خود را در می‌آورند و با سینه‌ی برهنه در میدان جنگ قهقهه‌ی مستانه می‌زنند.

کسانی که نمی‌توانند انقلاب اسلامی را به غدیری که علی[♦] را از آن حذف کردند و به خانه‌ی فاطمه^(ا) که آن خانه را آتش زدند و به کربلایی که بر

جسدها اسب رانند، متصل گردانند، تا آخر آن را تحمل نخواهند کرد و آن را یک نوع ماجراجویی می‌دانند که قواعد بازی جهان مدرن را به هم زده است و بالاخره به زعم آن‌ها باید با آمدن دولتی مصلحت‌گرا در جایی توقف کند، این‌ها بیش از یک روی سکه را ندیده‌اند و خرابی جهان مدرن را با آبادانی خانه‌ی انسانیت همراه نمی‌بینند.

26- انقلاب اسلامی علت جهان پرآشوب کنونی را جاهلانی می‌داند که از عقل قدسی انبیاء بریدند و خواستند با خرد پژمرده‌ی بشر جدا شده از وحی، آن را مدیریت کنند و به گمان این‌که می‌خواهند خود را از آسمان آزاد کنند، انواع اسارت‌ها را به بشریت تحمیل کردند و یاهو‌هایی را به عنوان علم اداره‌ی جهان بر زبان راندند که اسارت بشر را عمیق‌تر می‌نمود و زندگی با خیالات را زندگی واقعی نشان می‌داد. باید به این تذکر رسید که تحت تأثیر خرد پژمرده‌ی بشر مدرن، عینکی روی چشم داریم که درک ما را از انقلاب اسلامی غیر واقعی کرده است.

27- ما نمی‌گوییم فهم انقلاب اسلامی کار آسانی است ولی اگر ملاحظه شد بعضی از نخبگان که مدعی فهم انقلاب‌اند، از مردم عادی عقب افتادند باید بیش از آن‌که پیچیدگی را در موضوع انقلاب دانست، در حجاب فهم آن‌هایی دنبال کرد که از روح توحید بی‌خبرند و از تجلی

تاریخی رب‌العالمین یگانه، بهره‌ی کافی نبرده‌اند. آری! درک انقلاب اسلامی بدون علم به اسماء الهی کار مشکلی است، ولی راه ممکن است زیرا که ذات انقلاب اسلامی خود عامل فهم آن خواهد شد.

28- تا وقتی با عینک زمانه‌ای که در آن هستیم و فکر خود را بر آن اساس جلو برده‌ایم به انقلابی بنگریم که بنیان‌گذار آن انسانی است که به مقام جامعیت اسمایی دست‌یافته، هیچ پرتوی از حقیقت آن انقلاب بر قلب ما تجلی نخواهد کرد و راهی جهت برون‌رفت از ظلمات زمانه جلو ما گشوده نمی‌شود.

اهل کام و ناز را در رهروی باید جان‌سوزی، کوی رندی راه نیست نه خام، به‌غم، باید از قهر تفکر غالب فرهنگ مدرنیته رها شد تا آشنایی با انقلاب اسلامی شروع شود و تماشاگری راز ما را در برگیرد.

29- انقلاب اسلامی دوران تاریخ دین‌داری در جهان معاصر را بنیان نهاد، آن دوران را راه می‌برد و نگهداری و نگهداری می‌نماید، به طوری که تاریخ معاصر در سایه‌ی حضور آن انقلاب بایدها و نبایدهای حیات تاریخی بشر این دوران را شکل می‌دهد. همان‌طور که بشر با هوا زنده است، اگر خواست حیات تاریخی داشته باشد باید تعلق خود را به سوی انقلاب اسلامی معطوف دارد و زندگی او امری جدا از آن نباشد تا گرفتار «نسبیت» و «نیست‌انگاری» دوران نگردد. در سال‌های

اخيرمقدمات چنين تذکري در حال تحقق است و حجاب چهارصد ساله ي دروغ فرهنگ مدرنيته در حال فروافتادن، وقت آن رسیده است که با گوش باز وارد زندگي شويم، گوشي که فقط براي شنيدن مشهورات و مقبولات فرهنگ مدرنيته باز نيست.

راه برونرفت از نيستانگاري دوران، با انقلاب اسلامي و اِشراقي که خداوند بر قلب بنيانگذار آن متجلي کرد، گشوده شد تا بشريت به عالمي نزديک شود که آن عالم؛ عرفان و معرفت و حماسه و عبوديت را يکجا به او هديه مي‌دهد و متذکر عهد بشر با «وجود» مي‌گردد، عهدي که در دوران غربزدي ما شکسته شد.

به اميد آن که توانسته باشم تا حدي انقلاب اسلامي را از منطري بنمايانم که راه تفکر نسبت به آن گشوده گردد.

طاهرزاده

انقلاب اسلامي، بستر عبور
از غرب يا بسط مدرنيته؟!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ضرورت شناخت انقلاب اسلامي

فرا ر سيدن سالگرد پيروزي انقلاب اسلامي را كه انفجار نور بود در دوراني كه ظلمات فرهنگ مدرنيته همه جا را گرفته، تبريك عرض مي‌كنم.

يكي از خطراتي كه همواره انقلاب اسلامي را تهديد مي‌كند، اين است كه حقيقت انقلاب در حجاب رود و وفاداران به انقلاب نتوانند اهداف حقيقي و عميق انقلاب را بشناسند و در نتيجه تحليلي از لحظه به لحظه انقلاب نداشته باشند، در آن صورت اگر ناخواسته نسبت به ادامه‌ي حيات انقلاب مأیوس نشوند، ممكن است با تحليل هاي غلط مقابل اهداف انقلاب بایستند.

اگر كسي نداند انقلاب اسلامي در مسيري كه به سوي اهداف خود سير مي‌كند در کدام مرحله از مراحل حيات خود قرار دارد ممكن است قدم‌هايي در مقابل انقلاب بردارد و انقلاب اسلامي را وارد ميدان‌هايي كند كه برايش مین‌گذاري شده است.

انقلابيوني که به انقلاب اسلامي وفادارند قبل از هرچيز بايد به ريشه‌هاي تاريخي اين انقلاب توجه کنند، ريشه‌هايي که از یک طرف در عالم غيب و معنويت و از طرف ديگر در فطرت انسان‌ها قرار دارد، با توجه به چنين ريشه‌اي ديگر هيچ وقت فکر اين که «اين انقلاب مي‌رود يا نمي‌رود» پيش نمي‌آيد، بلکه نهايتاً متوجه مي‌شوند که ممکن است در بعضي موارد به جهت حجاب‌هايي که بر انقلاب تحميل مي‌شود، انقلاب در خفا رود - آن هم نه در خفاي کلي- در آن صورت وظيفه‌ي آن‌هايي که ذات و حقيقت انقلاب را مي‌شناسند اين است که با برنامه‌ريزي صحيح موانع ظهور حقيقت آن را برطرف کنند تا انقلاب بتواند ظلمات دوران را بشکافد و جلو رود.¹

غفلت از پايداري و نقش‌آفريني انقلاب اسلامي وقتي به وجود مي‌آيد که يا انقلابيون تحليل درستي از انقلاب و نسبت آن با جهان نداشته باشند و يا مردم از حقيقت انقلاب اسلامي و جايگاه آن در نظام هستي غفلت کنند.

براي اين که بنده إن شاء الله بتوانم عرايض خود را به درستي طرح کنم در ابتدا مقدماتي را گوشزد مي‌کنم.

1 - روح حاکم در دولتهاي سازندگي و اصلاحات موجب شد که انقلاب تا اندازه‌اي از اهداف خود فاصله بگيرد، ولي تلاش افراي که به حقيقت انقلاب اسلامي وفادارند موجب شد تا ذات انقلاب دوباره به جهت اصلي خود رجوع کند.

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 33
مدرنيته؟!

اصلي‌ترين سؤال که شايد با پاسخ‌گويي به آن نيمي از چهره‌ي انقلاب روشن مي‌شود، اين است که آيا ايجاد انقلاب اسلامي و تأکيد بر ولايت فقيه، براي آن است که ايران از غرب عقب نيفتد و حتي مدرن‌تر از غرب شود و يا اين‌که انقلاب در ذات و بنيان خود نگاهش به فرهنگ و تمدن ديگري است؟

همان‌طور که از عنوان اصلي بحث پيدا است سؤال ما در اين رابطه است که آيا ايران بنا دارد در بستر انقلاب اسلامي، با غرب و در همان مسير و با همان اهداف رقابت کند و مدرن‌تر شود و همان فرهنگ را بسط دهد؟ يا براي اداري جهان، طرح ديگري دارد که به‌کلي با طرحي که فرهنگ مدرنيته براي جهان ارائه داده است، فرق مي‌کند؟ به زبان ديگر هدف اصلي تحقق انقلاب اسلامي ايجاد توسعه به همان معنایي است که در غرب مطرح است و چون نظام شاهنشاهي مانع چنين توسعه‌اي بود تلاش شد آن نظام سرنگون شود تا راحت‌تر بتوانيم يك ايران مدرن بسازيم و زندگي به رسم غربي‌ها را با حفظ شئونات اسلامي ادامه دهيم و يا اساساً هدف انقلاب اسلامي چيز ديگري است؟

شروع انقلاب با انگيزه‌هاي مختلف

بنده نمي‌توانم بگويم همه‌ي کساني که در تحقق انقلاب اسلامي تلاش کردند انگيزه‌ي يکسان داشتند، ولي بحث بر سر

انگيزه‌ي بنيانگذار انقلاب و كساني است كه از ايشان پيروي كردند و عملاً انقلاب به دست آن‌ها پيروز شد. در صورتي كه انگيزه‌ي اصلي تحقق انقلاب روشن شود جايشگاه گروه‌هاي مختلف نسبت به انقلاب نيز روشن مي‌شود و اين نيز روشن مي‌گردد كه چرا بعضي از گروه‌هاي سياسي، انقلاب را تا آخر ياري نكردند و حتي بعضاً به مقابله با انقلاب پرداختند.

با شناخت ذات انقلاب و حقيقت تاريخي آن روشن مي‌شود چرا عده‌اي مثل مجاهدين خلق و ملي مذهبي‌ها خيلي زود از انقلاب جدا شدند و عده‌اي آرام آرام فاصله گرفتند و چرا بايد پيش‌بيني كرد عده‌اي بالآخره تا آخر انقلاب را ياري نمي‌كنند و دير يا زود از آن فاصله مي‌گيرند؟ و إن شاء الله روشن خواهد شد موقعيت تاريخي انقلاب اسلامي طوري است كه تاريخ را مي‌شكافد و جلو مي‌رود و هر كس خود را با نيت خالص وارد آن نكند، گرفتار نيهيليسم و پوچ‌انگاري دوران مي‌شود. حتي اگر جبهه‌هاي مخالف انقلاب دست در دست هم دهند و تهاجم خود را به ذات انقلاب شدت بخشند و بتوانند موفق شوند اهداف غربزده‌ي خود را بر انقلاب تحميل كنند و مدتي انقلاب را نسبت به اهدافش در خفا ببرند، انقلاب اسلامي چيزي نيست كه از صحنه‌ي تاريخ معاصر خارج شود و در خفاي هميشگي فرو رود.

اميدوارم به مدد الهي بتوانم موارد مطرح شده را درست روشن كنم تا عزيزان

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 35
مدرنيته؟!

نسبت به وضع موجود جهاني که در آن
زندگي مي‌کنند تحليلي ماوراء تحليل
سياسيون ورشکسته داشته باشند. بعضاً
جملاتي از طرفداران انقلاب مي‌شنويم که
نشان مي‌دهد نسبت به شناخت حقيقت و
ذات انقلاب اسلامي آن‌طور که شايسته است
تحليل درستي ندارند و نگاه آن‌ها نسبت
به انقلاب اسلامي با افقي که حضرت امام
خميني «رضوان الله تعالي عليه» نسبت به انقلاب نشان
مي‌دادند فرق مي‌کند. و گاهي ديده شده
عزيمي به عنوان طرفدار انقلاب اسلامي
بسيار زحمت مي‌کشد و خون دل مي‌خورد و
شب و روز ناسزا مي‌شنود، ولي براي
چيزي که اصلاً حقيقت و ذات آن را
نمي‌شناسد، و عملاً آن چه را او انقلاب
اسلامي مي‌داند، آن انقلاب اسلامي که
حضرت امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» بر آن تاکيد
داشتند نيست.

همان‌طور که يك زماني قطبزاده و
بني‌صدر و جبهه‌ي ملي و انجمن حجتيه و
جريان مهدي هاشمي روبه‌روي انقلاب
ايستادند، جريانات ديگري هستند که در
حال حاضر شبه خودي‌اند ولي وقتي انقلاب
چهره‌هاي عميق‌تر خود را نمايان کرد،
غير خودي مي‌شوند. اين عرض بنده از
پايگاه نگاهي است که حضرت امام
خميني «رضوان الله تعالي عليه» به اين انقلاب داشتند. به
عنوان نمونه؛ ايشان صاحب اصلي انقلاب
اسلامي را حضرت حجت علیه السلام مي‌دانند. ولي
جريان‌هايي هستند که اين سخن را به
تمسخر مي‌گيرند و کسي را که چنين
ادعائي بکند متهم به خرافه‌گرائي

ميکنند، در حالي که اينان چه بخواهند و چه نخواهند اعتقاد و توجه خاص به حضرت صاحب الامر^{علیه السلام} از ارکان اصلي انقلاب اسلامي است و هرچه انقلاب جلوتر رود اين اعتقاد بيشتر بروز ميکند و به همان اندازه عده اي که تا ديروز خودي بودند، غير خودي مي شوند. فعلاً مي بينيم عده اي به طور اجمال معتقد به «حکومت ولايي» هستند و لذا خودي اند، در حالي که اگر با دقت به جهتگيري فکري آنها عنايت بفرمائيد، انقلاب اسلامي و ولايت فقيه را براي هرچه مدرن تر شدن کشور و نزديکي به غرب ميخواهند نه براي تحقق اسلامي که بناست از فرهنگ غربي بگذرد. هميشه در عين احترام به شخصيت آنهايي که خود را از انقلاب مي دانند، بايد دقت داشت که آيا انگيزه هاي آنها با ذات انقلاب همخواني دارد؟ شايد امروز بتوان گفت خودي ها نسبت به انقلاب اسلامي کساني باشند که در عين مسلمان بودن و شيعه بودن، در پذيرفتن اصل انقلاب اسلامي و «ولايت فقيه» با همديگر مشترک اند، اين ورود، ورود خوبي است! اما تجربه نشان داده است که معلوم نيست با پذيرش اين شعارها، باز جريان هايي با اصل و ذات انقلاب درگير نشوند. یک سؤال بايد در ذيل عقايد فوق مطرح باشد و آن اين که با پذيرش انقلاب اسلامي و ولايت فقيه بنا است جامعه به کجا برسد؟ ممکن است حتي بگويند مي خواهيم به تمدن اسلامي برسيم، و نهايت تمدن اسلامي را هم آن

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 37
مدرنيته؟!

بدانند که حضرت بقیة الله علیه السلام در آن حکومت
کنند، ولي با این همه، تعریفی که از
تمدن اسلامي دارند، تحت تأثیر آن
نگاهی است که فرهنگ غرب تعریف کرده
است. این افراد اگر حضرت صاحب الامر علیه السلام
هم تشریف بیاورند به ایشان اشکال
میکنند که چرا آن طور که شایسته است
امور را جلو نمیبرند. چون اینها حضور
حضرت را هم برای تحقق مدینه ای
می دانند که خودشان تعریف کرده اند و
در عمق نگاهشان، به فرهنگ غرب اصالت
می دهند، و نتوانسته اند حقیقتی ماوراء
غرب بشناسند، حتی به قرآن هم که رجوع
میکنند، پیام های قرآن را به غرب و
نگاهی که آن فرهنگ به عالم و آدم
دارد، رجوع می دهند و می خواهند به کمک
قرآن از آمریکا جلو بزنند و مدرن تر
شوند تا ایران را آباد و مردم را به
رفاه کامل برسانند! اینان از آن جایی
که در خود توان چنین مدیریتی را
احساس می کنند و آن جهت گیری را
پذیرفته اند، هر جریانی را که به غیر
از آنچه آن ها می شناسند نظر داشته
باشد خائن به انقلاب و مردم می دانند و
به خود حق می دهند با آن جریان مخالفت
کنند، حتی اگر مردم فکری غیر از فکر
آن افراد را برای ریاست جمهوری یا
نماینده گی مجلس انتخاب کرده باشند!
این جا دیگر قوا عددموکراسی فراموش
می شود، چون از نظر این افراد مصلحت
مردم و انقلاب چیزی جز مدرن شدن به روش
غربی نیست، و لذا اگر رسیدن به آن با

راهکار دموکراسي عملي نشد، راهکارهاي ديگر را اعمال ميکنند. مطالب فوق نکاتي است که موجب مي‌شود عرض کنم ما در آینده، دوباره مرزبندي‌هاي ديگري خواهيم داشت و بعضي از خودي‌هاي امروز غير خودي خواهند شد، و اگر انقلاب بدون گرفتار شدن به حجاب‌هاي غليظ همچنان جلو رود و آرام آرام خود را در نظام آموزشي و سياسي و اقتصادي از فرهنگ غربي آزاد کند و جلوه‌هاي شکوفايي معنوي در آن ظاهر شود، ريزش‌هايي خواهد داشت، ولي البته و صد البته اگر ريزش‌هاي آنچناني دارد، رويش‌هايي از نيروهاي جوان و مخلص نصيبش مي‌شود که قابل مقايسه با ريزش‌هايي که انجام مي‌گيرد نخواهد بود. آن ريزش‌ها؛ ريزش‌هاي هستند که در عين آن که خود را صاحب انقلاب مي‌دانند مانع سير انقلاب به سوي اهداف توحيدپدياش هستند، ولي رويش‌هاي انقلاب موجب تسريع انقلاب به سوي اهداف عاليه‌ي آن خواهند بود.

خطر غفلت از اهداف انقلاب اسلامي

در رابطه با خطر غفلت از اهداف اصلي انقلاب اسلامي؛ به عنوان مثال در نظر بگيريد به شما خبر داده‌اند که جهت رفع تشنگي‌تان، در پشت آن کوه بلند چشمه‌اي هست که با پشت سرگذاشتن اين صحرا و آن چند تپه مي‌توانيد به آن برسيد. حال اگر کسي بيايد، براي

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 39
مدرنيته؟!

شما يك موضوع جديدي طرح كند كه يك باغ زيبايي، با ميوه هاي تازه در همين نزديكي هست، آن قدر هم نياز نيست راه برويد تا به آن چشمه برسيد، بفرماييد در همين باغ و ميوه ميل كنيد! اگر تشنگي فراموشتان شود به طرف باغ ميرويد و مشغول خوردن ميوه ها مي شويد، در حالي كه تشنگي تان رفع نشده و شدت هم پيدا كرده است و احساس مي كنيد از وضع خودتان با داشتن اين همه ميوه، ناراضي هستيد، حتي ممكن است ندانيد چرا ناراضي هستيد ولي بالآخره احساس آرامش نمي كنيد، چون عطش انسان تشنه با آب رفع مي شود و نه با ميوه هاي رنگارنگ.

موضوع بعضي از دولت ها نسبت به اهداف انقلاب نيز همين طور بود كه انقلاب را در رسيدن به اهداف اصلي ياري نكردند، هر چند امكانات رفاهي زيادي براي عده اي از مردم پيش آوردند، در حالي كه روح كلي مردمی كه انقلاب كردند در طلب چيز ديگري بود كه اگر به آن نرسند، به هر چيز ديگري هم كه برسند باز احساس مي كنند به نتيجه نرسيده اند. چشمه اي كه انقلاب بايد به آن مي رسيد حاكميت حكم خدا در تمام مناسبات جامعه بود، همان چيزي كه حضرت امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» مد نظر خود و مردم قرار دادند و فرمودند: «ما آن چيزي را كه مي خواهيم، حكومت الله است... ما مي خواهيم قرآن بر ما حكومت كند... ما هيچ حكومتي را جز حكومت الله

نمي‌توانيم بپذيريم»؛² اگر دولتها انقلاب را گرفتار توسعه به روش غربي کردند و در راستاي رشد هسته‌هاي قدرت و ثروت، انقلاب را در مسير رسيدن به اهداف عاليه‌اش از نفس انداختند، هرگز انتظار نداشته باشند مردمی که انقلاب کردند از آنها متشکر باشند، زيرا آنها در مسير مدیریت خود شخصیت اصلي و اهداف انقلاب را فراموش کردند و عملاً انقلاب را در ذيل فرهنگ غربي قرار دادند و اگر بر آن روش تأکید می‌شد دیگر از بازگشت به هویت از دست رفته‌ی ملت مسلمان توسط انقلاب اسلامي، چیزی نمی‌ماند. زيرا شخصیت انقلاب اسلامي بر اساس رسيدن به اهداف حقیقی‌اش ظاهر می‌شود، حال اگر به هر چیز دیگری برسد ولي به اهداف حقیقی‌اش نرسد، عملاً انقلاب در مسير شکست خود جلو رفته است. البته معلوم است که ذات انقلاب و مردم انقلابی چنین تحمیلی را بر نمی‌تابند.

بسیار هوشیاری می‌خواهد که مردم بتوانند ماوراء رفاه غربي، نظر به اهداف حقیقی انقلاب داشته باشند، مثل این است که مردم بنشینند و فکر کنند، این آقا که ما را به باغ دعوت کرد ما را به جای بدی دعوت نکرد! گفت: بفرمایید در این باغ و از میوه‌هاي خوشمزه‌ي آن بخورید. نه جایی که این آقا ما را دعوت کرد بد بود، و نه من

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 41
مدرنيته؟!

کار بدی کردم که این جا آدم و لی نمی دانم چه شده است که کلافه ام! غفلت او از آن جا است که متوجه نیست حقیقت این مسافرت برای رسیدن به چشمه ی آب بود و با تغییر مسیر انقلاب به سوی توسعه ی غربی، حالا به ظاهر می بیند همه چیز دارد ولی از مقصد اصلی باز مانده و در نتیجه افسردگی ها، ویرانی نظام خانواده، فساد جوانان، مشکلات آموزشی و فرهنگی و اقتصادی همه به صحنه آمده است. مثل این است که درخت سیب همه چیز بد هد غیر از سیب، یا سرکه ای که باید ترش باشد، هر مزه ای داشته باشد، غیر از ترش بودن. چه کسی حاضر است آن را بخورد؟ عده ای ناخواسته و به جهت آن که ذات غرب را نمی شناختند و فقط ظاهر آن را دیده بودند، بلایی بر سر انقلاب اسلامی آوردند که حالا از بعضی جهات، همه چیز هست غیر از انقلاب اسلامی. طرفداران همان طرز فکر چون رویکرد اصلی آن ها اهداف غربی است، پس از چندی حالا ندای عبور از انقلاب اسلامی را سر می دهند و با جریان هایی که در صدد براندازی نظام اسلامی اند احساس همدلی می کنند و درصدداند از انقلاب اسلامی پوسته ای نگهدارند که تمام محتوایش غرب باشد، با این تصور که اگر ما فرهنگ غرب را بیش از پیش در شئون مملکت وارد کنیم از امتیازات زندگی غربی برخوردار می شویم. در حالی که این ها غافلند غرب چهار صد سال است بقیه ی

ممالک را چپاول کرده تا به این جا رسیده است و هم اکنون هم منافع خود را طوري تعريف کرده که با منافع ملي ساير کشورها در تضاد است و در این صورت ما را براي خودشان مي‌خواهند.

اشکال از آن جا پيدا شد که خواستيم با تعريفی که غرب از ما دارد خود را ببينيم در حالی که آن پير فرزانه نگاه ما را از محدودیت‌های زندگی غرب آزاد کرد تا زندگی زمینی خود را به آسمان معنویت متصل گردانيم و اقتصاد خود را با عدالت و معنویت و فرهنگ و آموزش خود را جدا از نگاه سکولار و لائیک به عالم و آدم، ادامه دهيم. درست است که اشخاص و طوائفی که متأدب به ادب غربي هستند به آسانی نمی‌توانند با انقلاب اسلامي دمساز شوند، عالم آن‌ها، عالم غرب است و به آسانی نمی‌توانند از آن عالم دل بکنند ولي انقلاب اسلامي آمده تا مبنای سیاست را تغدير دهد، ما انقلاب نکرديم که بر طبق موازين تاريخ غربي، ارزش‌های غربي را متحقق کنيم، انقلاب اسلامي پاسخ به ندایی بود که از طرف حق به گوش ملت رسيد.

انقلاب ايران، انقلابي شيعي يا مادي؟

تا این جا جنبه‌ی سلبی بحث عرض شد و این که ما چه چیز نبايد باشيم، جنبه‌ی دیگر بحث آن است که ما چه چیز بايد باشيم.

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 43
مدرنيته؟!

انقلاب اسلامي، انقلابي است که ملتي با آگاهي از توانايي هاي اسلام آن را پديد آورد، منتها اسلامي که شيعه آن را مي‌شناسد و در رابطه با جاگگاه انقلاب اسلامي بايد تشيع را، هم از نظر مباني اعتقادي، و هم از نظر حضوري که در تاريخ داشته است بشناسيم. از نظر تاريخي عده اي پس از رحلت رسول خدا ﷺ متوجه شدند ماوراء جرياني که سقيفه بدان پرداخته است، حقيقتي هست که نسبت آن در مقايسه با اسلام سقيفه، یک نسبت ديگري است و صحابه ي اصیل پیامبر ﷺ مثل سلمان و مقداد و ابازر به آن حقيقت پيوستند، هرچند بنا به توصيه ي علي ♦ جز چند اعتراض آرام، تقابل مستقيمي با خلفا انجام نشد. اما اگر از موضع یک انسان بي طرف جريان هاي صدر تاريخ اسلام را دنبال کنيم، نسبت تفکر شيعه با اصل اسلام را به خوبی مي‌توان شناخت و از آن طرفداري کرد. مثل اين که بنده وارد مسجدي شوم و ببينم دو جلسه در دو طرف آن برقرار است، مسلم ابتدا طرفدار هيچ کدام از آنها نيستم، ولي بعد از اين که حرف هاي هر دو را کاملاً شنيدم و ديدم حقيقت يکي از آن دو بيشتري ديگري است، طبيعي است که به آن بيشتري علاقه مند شوم، حتي ممکن است از اين به بعد نسبت به آن جلسه اي که علاقه مند شدم تعصبي هم پيدا کنم، ولي در ابتدا که در مقايسه اي آزاد با آن دو برخورد کردم تعصبي در کار نبود.

ورود شيعيان به تشيع يك ورودی است که انصاف در آن نقش اساسی داشت و برای شيعيان اوليه پيدا بود که حقيقت در خانوادهي پیامبر^ص است و ما هم چون متوجه انتخاب منصفانهي آنها شده ایم بر شيعه بودن خود پایدار هستیم. اشارات قرآن حکایت از آن دارد که یک خانوادهي خاص در اسلام در مقام طهارت کامل هستند و هیچ جهل و گناهی در آنها نیست. فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»؛³ یعنی خداوند اراده کرده است از شما خانواده هرگونه آلودگی را بزدايد. شيعه این اشارات را دنبال کرد و با سایر شواهد ترکیب نمود و متوجه شد موضوع حاکمیت امام معصوم واقعاً ارادهي الهی است و نباید آن را سرسری گرفت، که موضوع آن در مباحث کلامی مورد بررسی قرار میگیرد. در راستای برگشت اسلام به موضوع حاکمیت امام معصوم جهت سر و سامان گرفتن جهان اسلام، امام خمینی^{ره} «رضوان الله تعالی علیه» در اولین صفحه از وصیتنامه شان در مورد حدیث «ثقلین» میفرمایند: «این حدیث شریف حجت قاطع است بر جمیع بشریت به ویژه مسلمانان مذاهب مختلف»؛ یعنی رسیدن به این که باید امام معصوم در کنار قرآن، جهان را سر و سامان بدهد چیزی نیست که ما شيعيان بگوییم؛ اگر ما امروز در هر محفل علمی بحث «ولایت اهل البیت^ص» را

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 45
مدرنيته؟!

مطرح كنيم، هرچه فضا به تحقيق
نزديكتر باشد، سخن شيعه پذيرفتني تر
خواهد بود، مثل كاري كه مرحوم
اميني «رحمة الله عليه» در الغدير انجام داد و يا
به نحوي ديگر علامه طباطبائي «رحمة الله عليه»
معارف اهل البيت^{علیهم السلام} را در تفسير
«الميزان» مطرح فرمود كه جناب
«شلتوت» رئيس الازهر بگويد: از وقتي
آن تفسير به دستم رسيد همهي مطالعاتم
را تعطيل كردم و به آن پرداختم.
«الميزان» معارف درخشاني را در دل
تفسير قرآن نشان داده كه به خوبي
اندیشه ها را متوجه فرهنگ امامت
مي كند.

پس اولين نکته اي كه در سير تاريخي
شيعه مي توان به آن توجه داشت اين است
كه شيعه همواره طالب حقيقتي است
بالاخر از وضع موجودي كه مردم سطحي،
به آن را ضياع و هميشه به آن نظر
داشته و اگر مقصد او از پديد آوردن
انقلاب اسلامي، صرفاً موضوع رفاه مادي
بود شاه در اواخر سلطنتش با فروش
سرسام آوري كه از نفت داشت و
بازارهاي ايران را پر از كالاهاي
خارجي كرده بود مردم بايد به انقلاب
اسلامي فكر نمي كردند، به خصوص كه
درباريان سعي داشتند طبقه اي را كه
امكان اعتراض در آن ها بيشتري بود در
رفاه قرار دهند، حتي دولت وقت در سال
آخر حكومت نظام شاهنشاهي از آن جهت
كه متوجه نقش معلمان در انقلاب بود،
در صد زيادي به حقوق معلمان اضافه

کرد. آري شيعه به اهدافي نظر دوخته است که آن اهداف بسيار بالاتر از آن هستند که با طرح رفاه مادي بتوان از آن‌ها دست برداشت و به وضع موجود جهان مدرن راضي بود. شيعه با وفاداري به آن حقيقت، زندگي کرده و به همين جهت هم شيعه‌ي واقعي هيچ وقت گرفتار روزمرگي نشده است.

شيعه؛ حقيقت‌شناسي و آرمان‌گرایی

هنر بزرگ شيعه آن است که در عين واقع‌بنی، حقيقت‌شناس و آرمان‌گرا است و رمز آن که در طول تاريخ گرفتار روزمرگي نشده، جذبه‌ي حقيقت‌شناسي و آرمان‌گرایی آن است و چنانچه بتوانيم اين موضوع را به صورت امروزي تدوين کنيم به خوبي در نجات جوانانمان از فساد دوران موفق مي‌شویم. هيچ وقت ما شيعيان نگفتيم فعلاً با ناصرالدين شاه يا با فلان خان مغول بسازيم و رنگ آن‌ها را به خود بگيريم، هميشه در عين واقع‌بنی و پرهيز از برخورد هاي تند، آرمان هاي خود را دنبال کرده‌ايم، به همين جهت مي‌گویند شيعه هميشه «حکومتي در حکومت» بوده است.

اگرچه آرمان‌خواهي براي شيعيان هزينه‌هاي زيادي داشته و کشته‌هاي فراواني داده است، ولي در عوض زنده مانده است و مثل ملت‌هاي بي‌تاريخ، هضم زمانه نشده که هيچ هويت متعالي براي خود نداشته باشد. اگر يک‌هزارم کشت و

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 47
مدرنيته؟!

كشتاري كه در طول تاريخ به شيعه
تحميل كرده اند به ملت ديگري وارد شده
بود، امروز اصلاً نامي هم از آن نبود،
زيرا هميشه نهضت‌هاي شيعي، عميق،
دقيق، زيربنايي و آرمان‌خواهانه عمل
مي‌كردند، آن هم با نظر به آرمان‌هاي
قدسي و معقول و نه آرمان‌هاي وهمي و
احساساتي.

جباران تاريخ عموماً از نهضت‌هاي
شيعي در هراس بوده‌اند؛ و تعداد زيادي
از آنها را مي‌كشتند، بعد متوجه
مي‌شدند كه هيچ بهره‌اي نبرده‌اند.
امام شان را در زندان شهيد مي‌كردند،
بعد كه حضرت امام كاظم \blacklozenge را با آن
زندان‌هاي طويل‌المدت شهيد كردند، به
اميد آن كه حضرت در جامعه فرا موش
شده‌اند، جسد مبارك حضرت را تحقيرآميز
كنار پل بغداد گذاشتند و اعلام كردند
اين جسد امام رافضيان است، بيايند آن
را ببرند، تاريخ گواه است كه در
تشييع جنازه‌ي حضرت، بغداد تعطيل شد.
وقتي ديدند از آن طريق نتيجه
نگرفتند، مجبور شدند فرزند همان
امامي را كه در زندان شهيد كرده
بودند، وليعهد خود قرار دهند، به
اميد آن كه امام شيعيان را از چشم‌ها
بيندازند. ولي حضرت امام رضا \blacklozenge در
همان مدت کوتاه ولايت عهدي با توجه به
همان آرمان‌هايي كه شيعه دنبال مي‌كند،
كاري كردند كه همهي چشم‌ها متوجه آن
حضرت شد و حقانيت شيعه بيش از پيش

ظاهر گشت.⁴ لذا مجبور شدند ایشان را در عیدنی که به عنوان ولیعهد تعیین کرده بودند، شهید کنند. باز نتیجه نگرفتند و نتوانستند در حذف شیعه موفق باشند.

آیا عزیزان فرصت کرده اند فکر کنند ما شیعیان در کجای تاریخ هستیم؟ آیا گمان کرده اید شیعیان ایران بدون هرگونه پیشینه تاریخی، در سال 1357 انقلاب کرده اند، همان طوری که استراتژیست های غربی تصور می کنند و امید دارند تا با هرچه بیشتر مدرنیزاسیون کردن جامعه ایرانی، ملت ایران تغییر هویت دهند و آن ها را در فرهنگ مدرنیته استحاله کنند؟

شیعه مطابق حقایق قرآنی و دلایل عرفانی و عقلانی متوجه است جهان جز با «حاکمیت امامی معصوم» به نتیجه ای که باید برسد نمی رسد و بقیه ی فرهنگ ها هم که مضمحل شده اند، به جهت غفلت از این موضوع است و تحمل فرهنگ حاکمیت غیر معصوم یک نوع فریب دادن به خود و پشت کردن به آرمان های عقل و قلب خود است.

شیعه با توجه به نقش حقایق در زندگی، همواره تلاش کرده است که «حقیقت» در زندگی فردی و اجتماعی او میدان دار باشد و چنین توجهی نه تنها

4 - به احتجاجات آن حضرت با علمای اهل سنت و علمای سایر ادیان در کتاب شریف «عیون اخبار الرضا» رجوع شود.

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 49
مدرنیته؟!

به زندگی او جهت می‌دهد، بلکه هم‌اکنون
حیات او را به عالی‌ترین حیات آرمانی
تاریخ متصل می‌گرداند و از آن بهره‌مند
می‌سازد. حضرت صادق \blacklozenge در این رابطه
می‌فرمایند: «مَنْ مَاتَ مُنْتَظِرًا لِهَذَا الْأَمْرِ
كَأَنَّ كَمَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فَسْطَاطِهِ لَا
بَلْ كَانَ يَمْنُزِلَةَ الضَّارِبِ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ
اللَّهِ ﷺ بِالسَّيْفِ»⁵؛ یعنی هرکس منتظر حاکمیت
امام معصوم باشد و بمیرد، مانند کسی
است که در کنار حضرت قائم ﷺ در
خیمه‌گاه آن حضرت بوده، بلکه به
منزله‌ی کسی است که در کنار رسول خدا ﷺ
برای حاکمیت اسلام شمشیر زده است.

یک دروغ بزرگ

اگر انسان‌ها عقل و قلب خود را فریب
ندهند چگونه می‌توانند حاکمیت کسی را
بپذیرند که بنا به نقل ابن ابی‌الحدید
هفتاد بار می‌گوید: «لَوْلَا عَلِيٌّ، لَهَلَكَ
عُمَرُ»⁶؛ اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد.
معنی حقیقت‌گرایی شیعه آن است که
نمی‌تواند به عقل و قلب خود دروغ
بگوید و آن‌ها را فریب دهد.

وقتی ملت مسلمان ترکیه حاکمیت
خلفائی را که سقیفه آن‌ها را انتخاب
کرده، پذیرفتند، آقای «آتاتورک» را
هم می‌توانند تحمل کنند و سال‌ها طول
می‌کشد که روح اسلام ستیزی او را از
ذهن‌ها و قلب‌ها پاک نمایند. در حالی

5 - بحار الأنوار، ج 52، ص: 146.

6 - علامه امینی، الغدير، ج 8، ص 303.

که مردم ایران در فرهنگ شیعه، رضاخان را با آن همه قلدری هنوز نیامده روانه‌ی جزیره‌ی موریس کردند، فرزندش هم با آن همه حيله‌گری که داشت، با خفت و خواری رفت. چون شیعه همواره به چیزی در نظام سیاسی جامعه نظر دارد که عقل و قلب به دنبال آن است و آن حاکمیت امام معصوم است.

با این که دولت انگلستان قوی‌ترین روشنفکران را در کنار رضاخان بی‌سواد قرار داد تا او را حفظ کنند، چون شیعه نظر به جایی دیگر دارد، تلاش‌های امثال «تیمورتاش» و «محمدعلی فروغی» هیچ نتیجه‌ای نداد. درست است که اگر ملتی هویتی قدسی و الهی نداشته باشد، به راحتی به رنگ فرهنگ مدرنیته در می‌آید، ولی آن ملت، شیعیان اهل البیت نیستند.

شیعه در آن غوغای تقدس‌زدایی بعد از رحلت نبی اکرم^ص، خانه‌ی گلی فاطمه‌ی زهرا^س را «حقیقت» دید، نه کاخ سبز معاویه را. زیرا نخواست این دروغ بزرگ را بپذیرد که غیر معصوم امکان حاکمیت در امور فردی و اجتماعی جامعه را دارد. شیعه قبل از آن که با اهل سنت اختلاف داشته باشد، به خود که رجوع می‌کند متوجه می‌شود در عمق جان خود نمی‌تواند جز معصوم را بپذیرد.

آن زمان‌هایی که دولت‌ها در حدّ مرزدار برای کشور بودند و نقش آن‌ها در آن حدّ بود که کسی به کشور تجاوز نکند، شیعه بدون آن که به طور اساسی

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 51
مدرنيته؟!

نياز ببيند حکومت را به دست گيرد، خودش براساس نظر امامان معصوم و به راهنمايي علما و فقها امور فردي و اجتماعي خود را طي مي کرد، ولي از زماني که دولت ها اقتدار بيشتري پيدا کردند و علاوه بر مرزداري، امور اجتماعي پيش آمده را به دست گرفتند، اراده ي کلي شيعه آن شد که ولايت فقيه، به آن معني که حضرت امام خميني «رضوان الله تعالی عليه» طرح کردند، وارد ميدان شود. اين جا بود که در راستاي اعتقاد شيعه که بايد در زمان غيبت امام معصوم، اندیشه ي همان امامان حاکم باشد، موضوع «ولايت فقيه» طرح شد. همه ي اين ها حکايت از آن دارد که شيعه در طول تاريخش یک روز را بدون حاکميت امام معصوم ♦ نپذيرفته، زيرا در آن صورت از آرمان هاي مقدس خود در زندگي فردي و اجتماعي باز مي ماند.

اگر آرمان هاي مقدسي که شيعه بر آن ها تأکيد دارد، در منظر جوانان ما قرار گيرد، هرگز با چنين بحران ي روبه رو نمي شويم که کشورهاي غربي با آن روبه رويند. دل جوان در هواي وطن اصلي اش يعني اُنس با خدا و محبت به اهل البيت علیهم السلام است. اگر بستر سياسي و آموزشي جامعه طوري شکل گيرد که ما را به فرهنگ غرب دعوت نکند، به سرعت با نسلي روبرو مي شويم که وفادار به نظام اسلامي و ارزش هاي الهي است. به همين جهت اگر هجوم تبليغات، جوانان شيعه را تحت تأثير زندگي غربي قرار داد،

نمي‌تواند آن‌ها را براي هميشه در آن فضا نگهدارد، چون دل جوان شيعي در هواي وطن ديگري است که چندان هم نسبت به آن نا آشنا نيست. رضاخان با اجبار مي‌خواست چادر را از سر زنان ما بردارد، ولي نتيجه نگرفت، دوباره ملت به فرهنگي که مي‌شناختند برگشتند. به عبارت ديگر همين که «استيصال مدرنيته» فروکش کرد، مردم به مذهب برگشت نمودند؛ و تمام تبليغاتي که بر ضد روحانيت در مدت بيست سال انجام داده بودند، خنثي شد، به طوري که براي آيت‌الله کاشاني آن استقبال بي‌سابقه را انجام دادند و ايشان در تهران رأی اول مجلس را به دست آوردند. البته غربزدگان که زندگي را در هرچه غربي شدن مي‌جويند، بي‌کار نشستند، از مديون بگير تا محمد رضا شاه، سعي کردند ذهن جوان‌هاي ما را نسبت به روحانيت و حاکميت قوانين دين خراب کنند، ولي با اين‌همه وقتي امام خميني «رضوان‌الله‌تعالی‌عليه» در سال‌هاي 1341 و 1342 به ميدان آمدند، ملت در راستاي پايداري بر عهد الهي خود به پا خاست، به طوري که رژيم شاهي در پانزده خرداد سال 42 به سربازان دستور داده بود به مردم از سینه به بالا شليک کنند که همان وقت شهيد شوند و ملت را به خاک و خون کشيدند. و باز همين که استيصال فروکش کرد و امام خميني «رضوان‌الله‌تعالی‌عليه» را از زندان آزاد کردند، سيل جمعيت بود که

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 53
مدرنيته؟!

به استقبال ايشان رفتند. در حال حاضر هم فضاي فرهنگي کشور را یک نحوه استیصال فرهنگي اشغال کرده است تا نگذارند جوان ما به راحتی تصمیم بگیرد، ولي اگر جوانان را، ماوراء ظواهري که در اثر استیصال فرهنگي به خود گرفته اند، بنگریم چیز دیگری هستند و همانی می شوند که می توانند سرباز انقلاب اسلامی باشند. به تعبیر مقام معظم رهبري، این ظاهري که جوان به خود گرفته یک «استغاثه» است؛ دارد می گوید: «مرا دریابید دارم از بین می روم، چرا نجاتم نمی دهید؟!». و کلید نجات ملت در دست فرهنگ تشیع و انقلاب اسلامي است، به شرطي که با نگاه غرب زدگی به انقلاب اسلامي نظر نکنیم و نخواهیم انقلاب را در ذیل فرهنگ غرب قرار دهیم، کاري که تا حدی در بعضي دوران ها انجام شد.

روح «شیعه» یک روز هم خود را از حقیقتي به نام امام «معصوم» جدا نکرده است، به همین جهت هم رنگ دوران هاي ظلم و فساد را به خود نگرفته است و چون بعد از دفاع مقدس هشت ساله این موضوع تا حدی فراموش شد و خواستیم از ژاپن عقب نیفتیم، از تشیع عقب افتادیم و عمل زدگی، روح حقیقت گرایی ما را به حاشیه برد.

پس اگر سؤال شد چرا هم اکنون جوانان شیعه در میدان توجه به آرمان هاي الهي نیستند؟ باید گفت: چون آن ها را به جاهي دیگر خواندیم و نه

به انقلاب اسلامي و تمدن آن و دوري از غرب. ما انقلاب را در هويت اصلي اش که همان روح تشيع است نگه نداشتيم و ناخودآگاه جهت آن را به فرهنگ مدرنيته نزديک کرديم. ما به اندازه اي که به مدرنيته نزديک شديم، از اهداف انقلاب فاصله گرفته و مستأصل گشتيم.

انقلاب اسلامي؛ ادامه ي غدیر

سخن خدا در «غدیر» اين بود که در راستاي ادامه ي اسلام، «بايد امام معصوم حاکم باشد» و اين پیام همچنان ادامه پيدا کرده تا در قالب انقلاب اسلامي ظاهرگشت. پس غدیر، شروع یک فرهنگ است که ادامه ي آن در زمان غيبت، «حکومت ديني» است که سعی دارد سخن و سیره ي اما مان معصوم را حاکم کند.

همان طور که قبلاً عرض کردم، در طول تاريخ گذشته ي ما، هر شهر و روستايي را که ملاحظه مي کرديد، روحانيون بر اساس حکم خدا، امور اجتماعي و سياسي مردم را مدیریت مي کردند، هم سند و قباله مي نوشتند و مهر و امضا مي کردند و هم خطبه ي عقد مي خواندند و هم براي جاده ي شهر و روستا با مشورت مردم، برنامه ريزي مي نمودند و خلاصه نبض اجتماع و هدايت کلي در دست دين بود. در دويست ساله ي اخير وقتي اداره آمد و جاي روحاني را گرفت، حالا همان روحاني بايد مسئوليت اصلي امور کشور

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 55
مدرنيته؟!

را به دست گيرد تا اداره ي امور از جهت
ديني خارج نشود و انقلاب اسلامي، صورت
امروزي حاکميت حکم امام معصوم است
جهت اداره ي امور اجتماع.

از صدر اسلام طرز تفکري در مقابل
غدیر مطرح شد که حاکم جامعه ي اسلامي
لازم نيست معصوم باشد، تقابل اين دو
طرز فکر همچنان ادامه دارد، چه اسم
آن را «سقيفه» بگذاريم، چه
«سکولاريسم» و يا نظام شاهنشاهي، در
هر حال دو طرز فکر است؛ با دو
جهان بيني. شيعه معتقد است اگر
بخواهيم حضور دين در زندگي انسان
مسلمان حضور ناقصي نباشد؛ بايد همهي
نظام اجتماعي و فردي تحت هدايت دين
جلو رود تا جامعه از دينداري خود
ثمره ي لازم را ببرد، امام خميني «ضوان الله عليه»،
براساس چنين عقیده اي به صحنه آمدند
تا دين به صورتي ناقص در صحنه ي زندگي
مسلمانان ظاهر نشود. قرآن در اين
را ستا مي فرمايد: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ
بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ
وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ
وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا
أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا
لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»؛⁷ کسانی که به
خدا و پیامبران کفر می ورزند و
می خواهند میان پیام خدا و پیامبران
او جدایی اندازند و می گویند ما به
بعضی از دستورات دين ايمان داریم و

به بعضي را نمي‌پذيريم و مي‌خواهند بين ايمان به بعضي و انكار بعضي از قسمت‌هاي دين، راه سومي را براي خود اختيار کنند، آنان در حقيقت کافرند و ما براي کافران عذابي خفت‌آور آماده کرده‌ايم.

خداوند در اين آيات تأکيد دارد اگر همه‌ي دين در همه‌ي زواياي زندگي حاکم نشد یک نحوه کفر به خدا و پيامبر است و منجر به عذاب خواهد شد.

یک زمان ممکن است شرايط طوري باشد که دين روي هم رفته در همه‌ي ابعاد زندگي حضور داشته باشد، حالا در آن شرايط نادر شاه از پادشاه هندوستان مقداري جواهر و کوه نور و درياي نور تصاحب مي‌کند و پادشاه هندوستان هم یک طور ديگر با ساير حاکمان عمل مي‌کند، اين‌ها چيزي نيست که مانع حيات ديني جامعه باشد. اما یک وقت دولت شکل ديگري به خود مي‌گيرد و به واقع در امور جامعه دخالت مي‌کند و مي‌خواهد بعضي از احکام الهي را کنار بزند، ماليات بگيرد، بر ورود و خروج کالا نظارت کند و ... و همه‌ي اين امور تحت فرمان شخص پادشاه باشد و امور با نظر او و درباريان انجام گيرد و نظر دين و احکام الهي در انزوا رود، در اين شرايط اگر مسلمانان کوتاه بيايند دين به صورت ناقص در صحنه مي‌ماند و مجبور مي‌شوند با بعضي از ابعاد دين، دينداري خود را ادامه دهند. شاه به خود اجازه مي‌دهد که امتياز پست یک

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 57
مدرنيته؟!

کشور را به یک فرنگی بدهد و آن شخص
هم حق داشته باشد در هر زمینی از
زمین های مردم جاده بکشد و یا شاه
امتیاز کشت تذاکو را به هرکس خواست
بدهد، این یعنی حاکم بودن نظر شاه بر
سرنوشت ملت. در حالی که سرنوشت
انسان ها باید تحت حاکمیت خالق
انسان ها باشد تا براساس حکم
پروردگارشان امورشان بگذرد و تحت آن
احکام بپرورند، در چنین شرایطی باید
انقلاب اسلامي به صحنه بیاید و تلاش کند
آن ابعادي را که میخواستند از اسلام
بگیرند به اسلام برگرداند تا معلوم
شود به هیچ وجه نمی شود در جامعه ی
اسلامي چیزی جز حاکمیت اسلام آن هم از
طریق سیره و سنت پیامبر و اما مان
معصوم علیه السلام، حکومت کند.

چرا سخن فاطمه ی زهرا علیها السلام پذیرفته نشد؟

آثار غفلت جهان اسلام از موضوع
حاکمیت اسلام بر همه ی امور اجتماع،
موجب شد که مسلمانان به آن نتایج
درخشانی که از طریق اسلام می توانستند
برسند، نرسند، و در نقطه های عطف
تاریخ آن طور که باید و شاید
تصمیم گیری نکنند و در نتیجه نه تنها
جامعه به سوی اهداف اصلی اش حرکت نکند
بلکه به انحراف کشیده شود. از جمله
وقتی 25 سال بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله
امامی معصوم یعنی علی علیه السلام حاکم شد،

عایشه با جریان جنگ «جمل» امام را تضعیف کرد و مردمی هم که معنی غدیر را نمی‌دانستند تحت تأثیر او قرار گرفتند، اما همین مسلمانان بعد از رحلت رسول خدا ﷺ و طرح حاکمیت از طریق سقیفه، پیشنهاد فاطمه‌ی زهرا ﷺ در رابطه با برگشت به غدیر و حاکمیت علی ﷺ را نپذیرفتند.

وقتی امیرالمؤمنین ﷺ در رأس حکومت قرار گرفتند عایشه بنای مخالفت گذاشت و مردم را جهت جنگ با حضرت دعوت کرد و بالأخره عده‌ای پذیرفتند! آنچنان هم از خود وفاداری نشان دادند که وقتی حضرت امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند: پاهای شتری را -که عایشه سوار آن بود- قطع کنید تا کار تمام بشود، همین که یک پای شتر را می‌زدند، یکی می‌رفت زیر تن شتر تا سقوط نکند، آن فرد را به قتل می‌رساندند، یکی دیگر زیر تن شتر می‌رفت، حاضر بودند کشته بشوند ولی شتر عایشه سقوط نکند، این‌طور از عایشه تبعیت کردند. از خود بپرسید عایشه چه فرهنگی را پیشنهاد می‌کرد و فاطمه‌ی زهرا ﷺ چه فرهنگی را که حرف یکی را پذیرفتند و حرف دیگری را رد کردند؟ آیا جز این بود که فاطمه‌ی زهرا ﷺ آن‌ها را به حاکمیت امامی معصوم دعوت می‌کرد در حالی‌که آن‌ها معنی چنین حاکمیتی را که زمین را به آسمان معنویت متصل کنند نمی‌فهمیدند، ولی احترام به همسر پیامبر ﷺ را می‌فهمیدند. سکولاریسم از این‌جا

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 59
مدرنیته؟!

می‌تواند جای خود را باز کند، می‌گوید:
«امام معصوم می‌خواهیم چه کار؟! اگر
یک آدم زرنیگ قاطع سر کار بیاید امور
ما از طریق مدیریت او می‌گذرد. **علی** ♦
می‌خواهد ما روی مرز خود باشیم و به
عدالت و معنویت بیندیشیم، پس چه موقع
ثروتمند شویم؟ حتماً اطلاع دارید که
طلحه و زبیر، در زمان خلیفه‌ی اول،
این قدر پولدار شدند که وقتی مردند؛
با تبر طلاهایشان را قسمت کردند! آیا
این ملت می‌تواند امام معصوم را
بپذیرد؟ ملتی که امام معصوم بخواهد،
باید خیلی چیزها را زیر پا گذاشته
باشد.

وقتی متوجه باشیم ذات انقلاب اسلامی
از جنس حاکمیت امام معصوم است، حال
باید از خود پرسید آرمان انقلاب، رفاه
از جنس رفاه ژاپنی است یا آرمان
انقلاب جاری کردن حکم خدا است برای
ظهور بستری که از طریق عدالت و
معنویت، انسان‌ها بتوانند بندگی خدا
را پیشه کنند؟

عرض اصلی بنده آن است که اگر
جایگاه تاریخی انقلاب را در نظر
بگیریم و به سخنان حضرت امام
خمینی «رضوان الله تعالی علیه» توجه کنیم متوجه می‌شویم
که هدف اصلی انقلاب اسلامی جاری کردن
حکم خدا در نظام سیاسی، آموزشی،
اقتصادی جامعه است. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»
در این راستا می‌فرمایند: «مجرد بودن
رژیم اسلامی، مقصد نیست، مقصد این است

که در حکومت اسلامي، اسلام حکومت کند»⁸ انگیزه‌ي اصلي آن‌هايي که به میدان آمدند و موجب تحقق انقلاب شدند چنین مطلبي بود. وقتي مقصد اصلي انسان حاکمیت حق باشد، براي رسیدن به این مقصد هزینه‌هاي مالي و جاني آن را هم متحمل مي‌شود. وقتي گفته مي‌شود انگیزه‌ي ایجاد انقلاب اسلامي حاکمیت حق است، به این معني است که مسلمانان عاشق اسلام مي‌خواهند جمال يار، در همه‌ي دنياي اسلام و جهان ظاهر شود، هرچند همه‌ي آن‌هايي که در کنار امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» وارد انقلاب شدند تا این‌جاها را نمي‌دیدند و به توحيد و نفي شرک- که روح انقلاب اسلامي است- نظر نداشتند. به همین جهت هر وقت این افراد به عنوان کسانی که در انقلاب کنار امام «رضوان الله تعالي عليه» بودند به صحنه‌هايي از نظام مدیریتی انقلاب پاي گذاردند، براي انقلاب مشکل درست کردند و البته از آن طرف هم به جهت روح توحیدی انقلاب بود که هرچه جلو آمد، عده‌اي از همین افراد ریزش کردند و این بسیار فرق مي‌کند با آن‌که گفته شود «انقلاب فرزندان خود را مي‌خورد» آري اگر انقلاب از اصول خود خارج شود و کار دست کسانی بیفتد که به اهداف انقلاب اعتقاد ندارند، معلوم است که انقلابیون اصلي را حذف مي‌کنند. اما در انقلاب اسلامي به جهت روح توحیدی

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 61
مدرنیته؟!

انقلاب، موضوع برعکس بود، هرکس که نتوانست خود را نفي کند و به اصطلاح کیش شخصیت داشت، حذف شد و انقلاب با رویش‌های جدید از جوانان مخلص به مسیر خود ادامه داد و از مشکلاتی که به جهت ادامه‌ی حضور افرادی که نخواستند با روح توحیدی انقلاب خود را هماهنگ کنند، پیش آمد، هراسی به خود راه نداد.

عمده آن است که بتوانیم ریشه‌ی مشکلات پیش‌آمده را درست تحلیل کنیم و گمان نکنیم مشکلات به جهت وجود انقلاب پدید آمده است. آری هنوز یک نوع غربزدگی پنهان در روح و روان بسیاری - حتی آن‌هایی که به انقلاب وفادارند- هست و همین امر موجب می‌شود تا آن طور که شایسته است به انقلاب و راه حل‌های توحیدی آن رجوع نشود و به مشکل بیفتیم. ولي فراموش نفرمایید که خداوند به مؤمنینی که در مسیر صحیح قرار دارند و عده داده است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛⁹ خداوند ولي و سرپرست مؤمنین است، آن‌ها را از ظلمات خارج و به سوی نور هدایت می‌کند.

خودي‌ها و غير خودي‌ها

باید وضع موجود انقلاب را بازخوانی کنیم و جای‌گاه آن را نسبت به هدف توحیدی‌اش بسنجیم، تا اولاً: معنی

ريزشهاي افراد را در آن به درستي درک کنیم. ثانياً: جاينگاه مشکلات را در غفلت از روح توحيدى و غربزدگي پنهان خودمان بشناسيم. رهبر معظم انقلاب «حفظه الله تعالى» در همين رابطه موضوع خودى و غير خودى را نسبت به انقلاب تبدين کرد تا بفهميم ريشه‌ي مشکلات پيش آمده توسط غير خودى‌ها است يا به جهت انقلاب. فرمودند:

«خودى آن است که دلش براي اسلام مي‌تپد؛ دلش براي انقلاب مي‌تپد؛ به امام ارادت دارد؛ براي مردم به صورت حقيقي - نه ادعايي- احترام قائل است. غير خودى کيست؟ غير خودى کسي است که دستورش را از بيگانگان مي‌گيرد؛ دلش براي بيگانگان مي‌تپد؛ دلش براي برگشتن امريکا مي‌تپد. غير خودى آن کسي است که از او ايل انقلاب در فکر ايجاد رابطه‌ي دوستانه با امريکا بود. به امام اهانت مي‌کرد؛ اما براي امريکا اظهار علاقه مي‌نمود! کسي به امام اهانت مي‌کرد، ناراحت نمي‌شد؛ اما اگر کسي به دشمنان بيرون از مرز يا همدستان آن‌ها اهانت مي‌کرد، ناراحت مي‌شد! اين‌ها غريبه‌اند».¹⁰

يکي از جبهه‌هايي که خود را در زير پوست انقلاب جا داد ولي با روح انقلاب هماهنگي نداشت و تاکنون موجب مشکلاتي براي انقلاب شده است و يا در آينده مي‌شود، حجت‌يه‌اي‌ها بودند که در عين

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 63
مدرنيته؟!

ظاهر مذهبي، به جهت روح غربزدگي پنهان‌شان و اشرافيتي که با خود داشتند، از اول مقابل انقلاب ايستادند، اين‌ها مذهب را امري فردي مي‌دانستند و نسبت به حاکميت احکام الهي حساس نبودند و اين عدم حساسيت را زير پوشش آن که بايد حضرت صاحب‌الامر^ص بيابند و عدالت را برقرار کنند، توجيه مي‌کردند، عملاً براي‌شان مهم نبود شاه حاکم بر سرنوشت جامعه باشد يا نباشد، معتقد بودند اسلام يعني اين که من کراواتم را بزنم، بهترين زندگي را داشته باشم، اروپا هم بروم، نماز هم بخوانم. به قول خودش: «ما در زمان طاغوت نماز مي‌خوانديم، در زمان ياقوت هم نماز مي‌خوانيم، براي ما فرقي نکرده است!» اين جريان، چيزي به نام حضور تاريخي غدير را نمي‌فهمد، غدير را بيشتر وسيله‌ي اختلاف بين شيعه و سني کرده است. امام خميني^{ره} «رضوان‌الله‌تعالی‌عليه» در رابطه با آن‌ها مي‌فرمايند: «ديروز حجتيه‌اي‌ها مبارزه را حرام کرده بودند... ولايتي‌هاي ديروز که در سکوت و تاجر خود آبروي اسلام و مسلمين را ريخته‌اند و در عمل پشت پيامبر و اهل‌البیت عصمت و طهارت را شکسته‌اند و عنوان «ولايت» براي‌شان جز تکسب و تعيش نبوده است، امروز خود را باني و وارث ولايت نموده و حسرت ولايت دوران شاه را

مي‌خورند»¹¹ مي‌فرمایند: این‌ها «ولایت» را وسیله‌ی تکسب و تعیش کرده‌اند. یعنی زیر پوشش این واژه‌ها دکان باز کرده‌اند تا به زندگی دنیایی خود رونق دهند، وگرنه مگر ولایت امیرالمؤمنین ♦ در زمان غیبت جز از طریق ولایت فقیه می‌تواند در جامعه جاری باشد؟

از جمله جریان‌هایی که به ظاهر در کنار انقلاب بودند ولی با هدف اصلی انقلاب که حاکمیت حکم خدا و نظر به توحید ربوبی بود، مخالفت داشتند، «ملی- مذهبی‌ها» بودند که تحت عنوان نهضت آزادی توسط آقای مهندس بازرگان پایه‌گذاری شد. این‌ها نمونه‌ی روشن سکولاریسم هستند، می‌گفتند اسلام باید مثل مسیحیت جامعه را تغذیه کند، ولی قیدصر در جای خود و پاپ در جای خود. اینان عموماً تحصیل‌کرده‌ی اروپا بودند و تحت تأثیر جریان‌های مسیحی آن‌جا قرار داشتند، ولی اسلام را مذهب خود قرار داده بودند. این‌ها معتقدند اسلام خوب است، بهترین دین هم هست، ولی حکومت باید به‌روشنی مدرن و بر مبنای فرهنگ مدرنیته اداره شود. در زمان شاه هم می‌گفتند: شاه فقط سلطنت کند، ولی حکومت نکند، اداره‌ی کشور هم بر اساس قواعد فرهنگ مدرنیته و به همان روش سکولار به عهده‌ی روشنفکرها باشد. در امور فردی همه را دعوت به مذهب می‌کردند، درباره‌ی قرآن بحث

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 65
مدرنيته؟!

مي نمودند ولي اصول غربي را به عنوان
کامل ترين روش زندگي پذيرفته بودند و
هم اکنون هم در عين انتقاد به بعضي
از کارهاي آمريکا، با آن ها رابطه ي
خوبي دارند. چنانچه ملاحظه مي فرمائيد
در نگاه اين ها هدف ي تحت عنوان اين که
تمام روابط اجتماعي بايد نمايش جمال
نور پروردگار با شد و حق با تمام
جلاوتش در صحنه ي آموزشي و اقتصادي و
سياسي در صحنه باشد، اصلاً مطرح نيست،
تا شما بخواهيد حقيقت «أَيُّدْمَا ثَوْلُوا،
فَتَمُّ وَجْهُ اللَّهِ»؛¹² - بر هر طرف نظر کنید خدا
را مي نگريد- را در نظام تصميم گيري
افراد به تماشا بنشينيد.

جريان سومي که سابقه ي مبارزه با
نظام شاهنشاهي را داشتند ولي از همان
ابتدا و خيلي صريح با انقلاب مقابله
کردند جريان روشنفکري لائیک بود. حرف
اين ها اين بود که شاه، مرتجع است و
نمي تواند ما را به تمدن شکوفاي غرب
برساند. پس بايد شاه را عزل کنیم تا
خودمان بهتر از شاه جامعه را به
مدرنيته برسانيم. چنانچه ملاحظه
مي فرمائيد، تمام مقصد و مقصود جريان
روشنفکري لائیک، غرب است و از جهاتي
با دو طرز تفکر قبلي و جه اشتراک
دارد، لذا هر سه گروه فوق ل ذکر با
انقلاب اسلامي به معني واقعي آن
مخالفاند و در اين که بايد ارزش هاي
غربي در مناسبات اجتماعي و اقتصادي و

آموزشي جامعه حاکم باشد، متفق‌اند. به همین جهت هم در نقطه‌هاي عطف مقابله با نظام اسلامي، با همدیگر کنار آمده‌اند، و افرادشان در گروه‌هاي یکدیگر رفت و آمد دارند. این جریان اعتقاد دارد کشورهای مترقی، دین را از نظام اجتماعي‌شان کنار گذاشتند که مترقی شدند، ما هم اگر می‌خواهیم مترقی باشیم باید دین را کنار بگذاریم و جامعه‌مان را با عقل بشري اداره کنیم.

جریان چهارمی نیز در انقلاب هست که می‌توان تحت عنوان «سکولاریسم پنهان» از آن نام برد، این جریان در عین این که انقلاب اسلامي را قبول دارد و معتقد است باید تربیت اسلامي در صحنه باشد و ولایت فقیه در جامعه نقش داشته باشد ولی در عمل به جای تأکید بر عدالت و معنویت، به امید پیداشرفت کشور با الگوی غربی، به اقتصاد سکولار تن می‌دهد و اشرافیت اقتصادی و طبقه ممتاز بروکرات را قبول می‌کند، لذا برای رسیدن به پیشرفت به معنی غربی آن، نفوذ سرمایه‌داری لیبرال و فرهنگ غربی و خرده بورژوازی و اشرافیت مدرن را در ساختارهاي انقلاب می‌پذیرد و پیشرفت به سبک غرب را تا آن جا برای نظام اسلامي ضروري می‌داند که تصور می‌کند هر جریانی که بخواهد ما را از آن پیشرفت عقب بیندازد مخالف انقلاب است. مخالف سران دولت‌هاي سازندگی و اصلاح‌طلب با دولت بعدی در درون چنین

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 67
مدرنيته؟!

تعريفی قرار مي‌گیرد. با همين دیدگاه
آقاي ميرحسين موسوي در زمان نامزدي
خود براي دولت دهم گفت: در زمان
دولت‌هاي سازندگي و اصلاحات احساس خطر
نمي‌کردم، ولي با آمدن دولت نهم و
ادامه‌ي آن، براي انقلاب احساس خطر
مي‌کنم.

جايگاه مستضعفين در انقلاب

نهضت امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» و انقلاب
اسلامي، برگشت به معنويت است که در
صدد است ماوراء هر چهار جريان فوق،
از غرب بگذرد و زمينه‌ي حاکميت امام
معصوم را فراهم نمايد. نهضتي که
معتقد است بشر بايد در نظام الهي
زندگي کند تا به آرمان‌هاي اصلي‌اش پيشت
نکرده باشد، و انسان در فطرت انساني
خود مستقر باشد. چنين بستري را که بر
عدالت و معنويت تأکيد مي‌کند طلحه و
زبير تحمل نمي‌کنند، ولي مستضعفان بر
عکس بعضي نخبگان، بهتر مي‌توانند آن
را بپذيرند. در همين راستا
امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» مي‌فرمايند: «ما بايد
در ارتباط با مردم جهان و رسيدگي به
مشکلات و مسائل مسلمانان و حمايت از
مبارزان و گرسنگان و محرومان با تمام
وجود تلاش نماييم و اين را از اصول
سياست خارجي خود بدانيم»¹³ مي‌فرمايند:
يکي از اصول ما، دفاع از مستضعفين
جهان است. زيرا به کمک آنان مي‌توان

جهان را به فرهنگ پیامبران برگرداند، همان کاری که رسول خدا ﷺ در صدر اسلام به آن دامن زدند.

ما از روزی که ظهور جلوات پروردگاران را در تمام مناسبات جامعه طلب نکردیم و جذب فرهنگ مدرنیته و توسعه به روش غربی شدیم، مسئولیت‌های خود نسبت به سایرین را از دوش خود فرو گذاشتیم و در نتیجه مستضعفان را فراموش کردیم و به همان اندازه شور انقلاب در جوانان مان ضعیف شد و تحرک آنان کُند گشت و از اهداف اصلی بازماندیم و با رشد خودخواهی‌ها، ویژه‌خوارن به میدان آمدند و برنام‌ها را در جهت منافع خود سوق دادند و از این مرحله به جای بسط انقلاب اسلامی و خدامحوری، خودمحوری و بسط مدرنیته شروع شد و به تدریج کرم‌های خزنده زیر پوست انقلاب سعی کردند ریشه را بچوند و سبزی و حیات انقلاب را به زردی تبدیل کنند و از این طریق پرورش مخالفان انقلاب در درون انقلاب شکل گرفت. به عبارت دیگر با بسط مدرنیته در درون انقلاب، انقلاب در مسیر نفی خود قدم برداشت. زیرا همان‌طور که عرض شد ذات و جنس انقلاب اسلامی، عبور از غرب است و نه بازگشت به غرب. حال اگر بعضی از نخبگان و یا مسئولان زمینه را جهت بسط مدرنیته در نظام آموزشی و اقتصادی و سیاسی کشور فراهم کردند، ناخواسته انقلاب را از ذات اصلی‌اش خارج نمودند. در حالی که

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 69
مدرنيته؟!

روح تشيع چنين بازگشتي را نمي پذيرد و
بحمدالله در اين راستا ناظرين هوشمند پس
از يك خوابزدگي به خود آمدند و با
جريان هاي سکولار به مقابله پرداختند و
از نقش مقام معظم رهبري «حفظه الله تعالي» در ايجاد
اين هوشمندی نبايد غفلت کرد.

حضور ولايت فقيه در تاريخ تشيع

سؤال: اگر نقش ولايت فقيه تا اين
اندازه مهم است و جامعه حتماً به آن
نياز دارد، چرا علماي ما بيشتر در
اين صد ساله ي اخير به آن پرداختند؟

جواب: عنايت داشته باشيد که فرهنگ
تشيع در عين آن که یک فرهنگ کاملاً
منطقي است، ولي یک موضوع سطحي نيست
که افراد معمولي بتوانند آن را به
راحتي بفهمند، وقتي طبق آيات قرآن
پذيرفتيم، علاوه بر اطاعت خدا، بايد
از رسول خدا^ص و اولي الامر هم اطاعت
کرد¹⁴ و چون خداوند ما را دعوت نمي کند
از کسي اطاعت کنيم که ما را به
گمراهي بيدازد، پس علاوه بر رسول
خدا^ص اولي الامر هم که خدا دستور اطاعت
از او را به ما داده است، بايد معصوم
باشد، و معلوم است که در زمان غيبت
امام معصوم، آن هايي که خدا دستور
اطاعت از آنها را به ما داده، از
طريق پيروي از سخنانشان که توسط فقيه
کارشناس براي ما از متون ديني
استخراج مي شود، اطاعتشان عملي

مي‌گردد. پس نبايد بگوييم علماي ما فقط در صد ساله‌ي اخير به موضوع ولايت فقيه پرداختند. ما از وقتي که امام معصوم علیه السلام غيبت فرمودند، با رجوع به فقهاء اطاعت از امام معصوم را ادامه داديم، منتها در صد ساله‌ي اخير شرايط خاصي پديد آمد که بايد موضوع ولايت فقيه، و پيروي از امامان معصوم، به صورت خاص تدوين شود. مشکل ما جو سازی‌هايي است که از طرف دشمنانمان مي‌شود و جو را آنچنان مسموم مي‌کنند که افراد امکان تفکر در موضوع ولايت فقيه را نداشته باشند، وگرنه فرهنگ شيعه، فرهنگي است که هرچه شرايط تفکر بهتر فراهم گردد، راحت‌تر پذيرفته مي‌شود. همين‌طور که امروز مردم معمولي تفاوتی بين حاکميت فقيه با حاکميت غير فقيه نمي‌گذارند، در صدر اسلام هم، مردم معمولي تفاوتی بين علي عليه السلام با ساير صحابه نمي‌گذاشتند، به همين جهت مردم عادي راحت ابابکر را پذيرفتند. درست است که فرهنگ شيعه، فرهنگي است منطقي، ولي هر قدر مردم سطحي شوند به همان اندازه نمي‌توانند بين ولايت فقيه و ولايت فرهنگ مدرنيته فرق بگذارند. از آن طرف چون فرهنگ مدرنيته با زبان نفس امّاره با مردم سخن مي‌گويد، بيشتري تحت تأثير آن قرار مي‌گيرند. اگر سعي شود مردم در زندگي خود متوجهي افق‌هاي برتر شوند، به راحتی انديشه و تفکر شيعه را مي‌پذيرند. ولي اگر مردم را ضعيف و سطحي نگه داريم، بخواهيم يا

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 71
مدرنيته؟!

نخواهيم از شيعه بودن جدا مي شوند و از
منطقي ترين زندگي محروم مي گردند و
نه تنها ديگر تاريخ ساز نخواهند بود
بلکه از تاريخ تشيع بيرون مي افتند و
مثل ساير مردم يا گرفتار روزمرگي
مي شوند و يا با هدفهاي خيالي که
زندگي غربي براي آنها تعريف کرده است
تلاشهاي خود را به سوي ناکجا آباد سوق
مي دهند.

هر نوع زندگي که جهتش به سوي
حاکميت حق نباشد و به امام معصوم نظر
نداشته باشد، سرتاسرش پوچي و بي ثمري
است، به همين جهت پيامبر ﷺ و ائمه
اصرار دارند انسان بايد در زندگي
امام زمان خود را بشناسد وگرنه به
مرگ جاهليت مرده است.¹⁵ پس مواظب
باشيم روزمرگيها و پوچيها در زير
پوشش يك نوع زندگي که به ظاهر جدي و
مفيد است، پنهان نشود. عمده، جهتگيري
اصلي زندگي است که حرکات و سکنات
زندگي را معني مي بخشد. لذا ممکن است
يك مهندس همان قدر زندگي اش پوچ باشد
که يك معتاد به مواد مخدر زندگي اش
پوچ است. فرق شان در اين است که آن
مهندس توانسته است خود را به آن
زندگي معمولي مشغول کند و پوچي خود
را پنهان کند اما آن معتاد نمي تواند
خود را فريب دهد لذا به مواد مخدر

15 - بنا به قول رسول خدا ﷺ در صحيح مسلم: «مَنْ
مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً».
(الغدیر فی الكتاب و السنه و الادب، ج 10، ص: 493).

پناه مي‌برد تا غير منطقي بودن زندگي‌اش را احساس نکند. انسان‌هايي که تلاش نکرده‌اند جهت نوراني زندگي را پيدا کنند، اگر خود را به زندگي مشغول نکنند، چيز ديگري از همان سنخ از پوچي جايگزين آن مي‌کنند. در حالي که وقتي زندگي جهت‌دار شد اگر سخت هم بگذرد، نشاط خود را به همراه دارد، نمونه‌اش وضع جوانان ما در جبهه‌ها بود، چون در آن شرايط متوجه بودند به صورتي منطقي زندگي مي‌کنند لذا سختي‌ها را به چيزي نمي‌گرفتند.

زندگي منطقي

اگر ما زندگي منطقي را از جوانانمان بگيريم، حال چه مهندس و دکتر بشوند، چه رفتگر، هيچ فرقي نمي‌کند! ما فکر نکنيم چون مثلاً فرزند بنده يا جنابعالي معتاد به مواد مخدر نيست پس نجات پيدا کرده است! بنا به فرمايش امام خميني «رضوان الله تعالی عليه» زندگي منطقي وقتي است که بتوانيم براي عقیده‌اي بزرگ، روحیه‌اي انقلابي در خود و جوانانمان پایه‌ريزي کنيم، مي‌فرمايند: «امروز با جمود و سکون و سکوت بايد مبارزه کرد و شور و حال حرکت انقلاب را بايد برپا داشت...».¹⁶ يا در جايي ديگر مي‌فرمايند: «من در اين جا به جوانان عزيز کشورمان، به اين سرمايه‌ها و ذخيره‌هاي عظيم الهي و به

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 73
مدرنيته؟!

اين گلهاي معطر و نوشكفتهي جهان اسلام
سفارش مي‌كنم كه قدر و قيمت لحظات
شيرين زندگي خود را بدانيد و خودتان
را براي يك مبارزهي علمي و عملي بزرگ
تا رسيدن به اهداف عالي انقلاب اسلامي
آماده كنيد...». ¹⁷

اگر مي‌بينيد امروز در دنيا زمينه‌ي
پذيرش فساد در جوانان فراوان است،
چون در منظر خود افقي متعالي براي
زندگي نمي‌شناسند تا به خاطر دستيابي
به آن افق، از فساد بگذرند، چون چيزي
ماوراء همين روزمژگي‌ها نمي‌شناسند و
لذا به هرچه پيش آيد تن مي‌دهند و علت
آن كه مكتب بودا هم نمي‌تواند جوانان
خود را از فساد غربي حفظ كند، به
خاطر اين است كه روح مبارزه با فساد
غربي و فرهنگ استكباري در آن مكتب
نيست و به همان اندازه كه ناقص است
در مقابله با فساد زمانه ناتوان است.
همان‌طور كه عرفان غير حماسي كارش به
جاهايي كشيده مي‌شود كه ملاحظه
مي‌فرمائيد نه تنها در مقابله با فساد
زمانه ناتوان است، بلكه بعضاً تحت
تأثير قرار مي‌گيرد. مثل سياسيون
جدا شده از مبارزه و عدالت و معنويت
كه كارشان به روزمژگي كشيده شد.
روشنفكرهاي غربزده و آن فرد مذهبي و
آن عارف جدا شده از نظام ولايت فقيه،
همان اندازه گرفتار زندگي بي‌ثمر

شده اند که جوانان گرفتار شده به مواد مخدر.

تا نفهمیم در بیرون فرهنگ شیعه چه خبر است، نمی‌توانیم جوانان را به فرهنگ شیعه جذب بکنیم. باید روشن شود فرهنگ شیعی، آن نیست که انجمن حجّیه می‌شناسد، می‌توان گفت این خودش یک نوع تخدیر است که تحت تأثیر فرهنگ استکبار پیش آمده است، به گفته‌ی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»:

«آمریکا و استکبار در تمامی

زمینه‌ها افرادی را برای شکست انقلاب

اسلامی در آستین دارند، در حوزه‌ها،

در دانشگاه‌ها مقدس‌نماها را که خطر

آنان را بارها و بارها گوشزد

کرده‌ام، اینان با تزویرشان از

درون، محتوای انقلاب و اسلام را

نابود می‌کنند، اینها با قیافه‌ای حق

به جانب و طرفدار دین و ولایت، همه

را بی‌دین معرفی می‌کنند، باید از شرّ

اینها به خدا پناه بریم.»¹⁸

فرهنگ شیعه، آن نوع زندگی است که

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به جهان معرفی

کردند. حالا شما با صد دلیل، خدا و

پیغمبر و امامت را اثبات کنید، این

کارها هنوز دینداری به حساب نمی‌آید،

دینداری تلاشی است برای حاکمیت حکم

خدا و نجات انسانها از فرهنگ طاغوت.

وقتی مسیر زندگی مشخص شد، دیگر زندگی

احیا شده، دیگر شکست و پیروزی معنی

ندارد، به تعبیر امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»:

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 75
مدرنيته؟!

«مگر بيش از اين است که فرزندان عزيز
اسلام ناب محمدي در سراسر جهان به پاي
چوبه‌ي دار مي‌روند، مگر بيش از اين
است که زنان و فرزندان خردسال حزب‌الله
به اسارت گرفته مي‌شوند؟ بگذار دنياي
پست ماديت با ما چنين کند، ولي ما به
وظيفه‌ي اسلامي خود عمل کنيم.»¹⁹ منظورم
از آوردن فرمايش امام «رضوان الله تعالی عليه» آن است که
تأکيد کنم وقتي راه مشخص شد و زندگي
صورت منطقي خود را پيدا کرد، سخت‌ترين
حالت هم براي انسان نه‌تنها قابل تحمل
بلکه نشاط‌آور است.

مهمان ناخوانده

سؤال: درحالي که تفکر اصیل اسلامي بر
بعضي از کارگزاران دولت و برخي از
احزاب و مردم حاکم نيست و ناخواسته
تحت تأثیر فرهنگ غرب‌اند و نمي‌توانند
جايگاه رهنمودهاي رهبري «حفظه الله تعالی» را درک
کنند، چگونه مي‌توان اميد داشت که
انقلاب اسلامي به هدف اصلي خود يعني
«ايجاد حکومت جهاني اسلام»²⁰ که حضرت
امام خميني «رضوان الله تعالی عليه» بر آن تأکيد داشتند،
دست يابد؟

جواب: هميشه به اين نکته عنايت
داشته باشيد که یک ملت براساس تاريخي
که دارد زندگي مي‌کند، اگر هم در
تشخيص مصادق‌ها اشتباه کند، پس از
مدتي شرايط خود را بازخواني مي‌نمايد.

19 - صحيفه امام، ج 21، ص 328.

20 - صحيفه امام، ج 21، ص 327.

حيات هر ملّتي به تاريخ آن ملت گره خورده است، تاريخ ملت ما عهد با اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} است، آیا می‌شود علي^{علیه‌السلام} را از تاريخ ملت ايران جدا کرد؟ ممکن است فرهنگ مدرنيته اين آرزو را در سر بپروراند که ما را بي‌تاريخ کند و تحت تأثیر خود قرار دهد، ولي غربزدي ما یک غربزدي موقت است، اين غربزدي مثل مهماني ناخوانده است که می‌رود. خانه‌ي دل اين ملت با اميرالمؤمنين^{علیه‌السلام} مأنوس است و در مرا حل مهم به کمک ارادت به آن حضرت، تاريخ خود را جلو برده است. بنا نيست همه مثل امام خميني^{علیه‌السلام} «رضوان‌الله‌تعالی‌عليه» باشند ولي همه شخصيت آرمانی خود را علي^{علیه‌السلام} می‌دانند، آن‌هاي هم که می‌خواهند اين ملت را فريب دهند، با نام علي^{علیه‌السلام} فريب می‌دهند، ولي نمی‌توانند در فريب خود پايدار بمانند. ابتدا رضاخان در دسته‌هاي عزاداري امام حسين^{علیه‌السلام} وارد شد و گل بر سر خود می‌ماليد و بعد هم به کمک غربي‌ها طوري تبليغ کردند که رضاخان یک شخصيت وطن‌پرست است و می‌خواهد مشکلات کشور را حل کند لذا عده‌اي از مردم ساده از او استقبال کردند، حتي عده‌اي با مرحوم مدرّس درافتادند که «چرا اجازه نمی‌دهي رضاخان کارش را بکند؟!» ولي چيزي نگذشت که مردم با ملاک‌هاي تاريخي خود، شرايط به‌وجود آمده را ارزيابي کردند و متوجه شدند خانه‌ي دل آن‌ها جاي ديگري بوده است. رضاخان و روشنفکران غربي می‌خواستند

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 77
مدرنیته؟!

مردم به سویی بروند که آن جا سمت و سوی تاریخی مردم ما نبود. مواظب باشیم روح مردم را اشتباه نفهمیم وقتی چند مأمور که با دلارهای آمریکا خود را مردم ایران معرفی می‌کنند و رادیوهای بیگانه صدای آن‌ها را به عنوان صدای مردم به ما معرفی می‌کند، این نباید ما را اغفال کند. آن جوانی هم که اغفال شده، چیزی نمی‌گذرد که به ریشه‌اش برمی‌گردد، او نمی‌داند با زبانی دارد صحبت می‌کند که زبان او نیست. اگر بنای هدایت او را داشته باشیم، سربازی به سربازان انقلاب افزوده ایم، البته این کار حوصله می‌خواهد، همان‌طور که دشمنان با برنامه‌های درازمدت نیروهای خود را از داخل کشور جذب می‌کنند. پس باید متوجه بود اکثراً مسأله برایشان مبهم است، جبهه‌ی دوست و دشمن را گم کرده‌اند و ملاک تشخیص دوست از دشمن به هم ریخته است، چون ما نه غرب را توانستیم آن‌طور که باید درست معرفی کنیم و نه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را. در حالی که امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» مرز جدایی با دشمن را نشان دادند و فرمودند: «ما چه بخواهیم و چه نخواهیم صهیونیست‌ها و آمریکا و شوروی در تعقیب‌مان خواهند بود تا هویت دینی و شرافت مکتبی‌مان را لکه‌دار نمایند»²¹ ما مسئله‌ی باقی‌ماندن بر روحیه‌ی

انقلابي و حفظ روح مقابله با دشمن را ساده گرفتيم و جوانانمان را مشغول امور فرعي زندگي كرديم، ذات ضد قدسي فرهنگ مدرنيته مورد غفلت قرار گرفت و با علاقه‌مند شدن به رفاه مادي، تكنولوژي مدرن مقصد و مقصودمان شد. غافل از اين‌كه در عين نياز به توسعه بايد عدالت و معنويت قرباني نمي‌شد و اهداف اصلي انقلاب به فراموشي نمي‌رفت. برگشت از دولت‌هاي اصلاحات و سازندگي يك نمونه از همان بازخواني‌هاي بود كه ملت ايران در تاريخ معاصر خود انجام داد، و باز هم اگر غربيان و كارگزاران داخلي آن‌ها، جنبه‌ي غرب‌زدگي ما را تحريك كنند و ملت را به مسيري غير از مسير عدالت و معنويت بكشانند، ديري نمي‌پايد كه مردم زودتر از گذشته خود را بازخواني مي‌كنند و به سرعت به مسير اصلي خود برمي‌گردند. روش صحيح همان روش رهبري انقلاب است كه دائم اهداف اصلي را تذكر مي‌دهند، تا افق‌هاي اصيلمان را فراموش نكنيم. بعضي‌ها فكر كردند اگر مظاهر فرهنگ مدرن وارد زندگي مردم شود، ديگر مردم اهداف اصيل انقلاب اسلامي را فراموش مي‌كنند، با اين اميد بود كه دشمنان انقلاب در كنار دوستان غرب‌زده، آستين‌ها را بالا زنند كه در عين سازندگي كشور، ارزش‌هاي معنوي را به حاشيه ببرند. ملت يك مرتبه متوجه شد در عيني كه زير ساخت‌هاي صنعتي كشور خوب شده، اما عدالت و معنويت به

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 79
مدرنيته؟!

حاشيه رفته است. کارگزاران سازندگي به روش غربي، از اين مطلب غافل بودند که تفکر شيعه آنچنان بصيرتي به همراه مي آورد که توسعه و پيشرفت غربي نمي تواند آن بصيرت را به حجاب ببرد و لذا مردم به عدالت و معنويت برگشتند. اگر اصل را بر عدالت و معنويت گذاشته بودند، و با توسعه اي بومي که منجر به اقتصاد سکولار نمي شد، کار را جلو برده بودند، کارها با روح مردم هم خواني داشت. ولي با غفلت از اين موضوع، از یک طرف اشرافيت بر انقلاب تحميل شد و از طرف ديگر اقتصاد به جاي آن که با ايجاد عدالت در خدمت مردم قرار گيرد، موجب ثروتمند شدن طبقه اي خاص شد که رهبري انقلاب «حفظه الله» تحت عنوان ثروت هاي بادآورده از آن ياد کردند و حالا چندين سال بايد تلاش کرد تا مزاحمت هاي اين افراد را که دائماً در جهت رسيدن به اهداف اصلي انقلاب سنگ اندازي مي کنند، خنثي نمود. طبقه اي پديد آمد که به جاي آن که خود را خدمت گذار مردم بدانند، طلب کار مردم مي دانند و در مقابل هر تصميمي که نفعش به مردم بايد برسد و نه به آن طبقه ي ويژه خوار، مقاومت مي کنند. و تفکر شيعه اين مشکل را مي فهمد و تسليم آن نمي گردد و شرايط موجود را نسبت به اهداف انقلاب مقايسه مي کند و به همين جهت در شرايط گوناگون عزم برگشت به اهداف اصيل انقلاب را در مراحل مختلف از خود نشان داده است.

عمده آن است که متوجه شويم ما از کجا ضربه خورده ايم و به جاي آن که افراد را مقصر بدانيم ذهن‌ها را متوجه عمق فاجعه‌ي مدرنيته نمائيم که مي‌خواهد ما را از خانه‌ي علي **♦** جدا کند، تا با آمدن ثروت و رفاه دنيايي، ديگر ما به عدالت و معنويت که بستر تعالي انسان است فکر نکنيم.

شروع فاجعه

سؤال: در حال حاضر که گرايش به مدرنيته و فرهنگ غرب، بين مردم گسترده است چگونه و با چه روش مي‌توان تعارض آن فرهنگ را با فرهنگ شيعه روشن کرد؟

جواب: همان‌طور که عرض شد؛ اگر از يك طرف اين معادله معلوم شود که ما از طريق فرهنگ تشيع و انقلاب اسلامي چه اهدافي را بايد تعقيب کنيم و از آن طريق در چه مسير با برکتي قرار مي‌گيريم و تصميم به ايجاد تمدن اسلامي، هم‌اکنون ما را وارد چه اردوگاه عظيمي مي‌کند و از طرف ديگر اين نيز معلوم شود که فرهنگ مدرنيته چگونه هم‌ه‌ي هويت انساني ما را مي‌ربايد، مي‌توانيم به آينده اميدوار باشيم، وقتي انسان متوجه شد بزرگتر از آن است که با يك زندگي معمولي و با روزمرگي‌ها خود را تمام کند، به خود مي‌آيد و مسير زندگي خود به سوي غربزدگي را بازخواني مي‌کند.

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 81
مدرنيته؟!

بايد از خود پرسيد با نزديك شدن به
غرب، چه چيزهايي را از دست داديم و
چه چيزهايي را به دست آورديم؟
متأسفانه ما هنوز نمي دانيم در اين
صدوپنجاه سالي كه روح روشنفكري ما
زندگيها را به غرب نزديك كرد چه
چيزهايي را از دست داديم و چگونه از
بستر زندگي طبيعي و بومي خود خارج
شديم و چگونه ريشه‌ي ما از خاكي كه در
آن ريشه دوانده بوديم، كنده شد.
گذشته‌ي ما را طوري به ما معرفي كردند
كه گويامرد مي بوديم دورافتاده از
تمدن كه هزارسال به صورت وحشي و با
انواع بيماريها زندگي مي كرده ايم.
همه‌ي كار فرهنگ غربی آن است كه
گذشته‌ي انسانها را از آنها بگيرد،
واقعاً وقتي در فرهنگ گذشته‌ي خود دقت
مي كنيم و نوع زندگي‌اي كه تا قبل از
قاجار با آن مانوس بوديم را
مي شناسيم، قلب آدم به درد مي آيد كه
چگونه با روي آوردن به مدرنيته، همه‌ي
آن زندگي را از دست داديم. چيزهايي
را از دست داده ايم كه حتي در فرهنگ
مدرنيته نمي توان آنها را تعريف كرد،
چون مستشرقين قبل از ما با نگاه غربي
آن را تعريف کرده اند تا باز ما به
تعريف واقعي زندگي گذشته آگاهي
نيابيم و اين همان معني بي هویت کردن
يك ملت است. در مباحث «تمدن‌زايي
شيعه» سعي شده است تا حدی اين موضوع
بازخواني شود ولي تا چشم ما از حجاب
فرهنگ مدرنيته پاك نشود، اين

بازخواني به معني واقعي اش صورت نمي‌گيرد. ما خود مان را به‌تاما مه از دست داده ايم. اما کدام «خود»؟ در مقاله‌ي «اي امام!» عرض شد که؛ «اي امام! دزدان که آمدند، مي‌دانستند راز ديرپاي بقاي ما چيست و آن را از ما ربودند، و ما نيمي در خواب و نيمي در مرگ بوديم». مطلب را آنجا تعقيب کنيد. عرض بنده آن است که حدود دويست سال است که ما را از خودمان گرفته‌اند و به همين جهت آن طور که بايد و شايد نمي‌توانيم جايگاه انقلاب اسلامي را که آمده است تا خود از دست رفته‌مان را به ما برگردانند، بفهميم. البته غربيان فکر مي‌کردند کار تمام است، ولي اگر تمام بود با طرح انقلاب اسلامي توسط حضرت امام خميني «رضوان الله تعالی عليه» رجوع مردم به انقلاب با چنين وسعتی واقع نمي‌شد. آري درست است که انقلاب اسلامي متذکر نوعي از زندگي است که براي مردم عادي عادت کرده به دويست سال از خود بيگانگي هنوز مبهم است، اما با اين همه همين مردم با انقلاب اسلامي یک نوع احساس قرابت دارند که به راحتی هم نمي‌توانند از آن چشم برکنند و اين همان سرمايه‌ي عظيمي است که شيعه در طول تاريخ خود همراه داشته است. از آن جايي که فرهنگ تشيع همواره کنار ما بوده تا حدی فاجعه‌ي نزديکي به غرب را احساس کرده ايم و دل‌مان بهانه‌ي خانه‌ي علي ♦ را گرفته است. در برهه‌هاي از تاريخ آنچنان فرهنگ غربي

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 83
مدرنيته؟!

ذهن و دل جامعه را پر کرده بود که هیچ کس به ماوراء زندگی غربی فکر نمی کرد، مگر می شد چنین بحث هایی بکنی که «ما می خواهیم به نوعی از زندگی برسیم غیر از آنچه که غرب به آن رسیده است؟»، بلافاصله به شما تهمت می زدند که: این آدم مرتجع است، از زمانه عقب مانده و واپس گراست! در حالی که امروز درست برعکس شده، بلندترین حرف ها، حرف هایی است که در صدد است راهکارهای عبور از مدرنیته را طراحی کند.

تبلیغ دین با انگیزه‌ی الهی یا نفسانی؟

تجربه‌ی تاریخی از یک طرف و بصیرت شرعی از طرف دیگر نشان می دهد که در هر برهه‌ای از زندگی و تاریخ که به غیر از «حق» نظر کردیم، نه تنها از اهداف حقیقی خود عقب افتادیم بلکه سقوط کردیم و جریان های سیاسی کشور نمونه‌ی خوبی برای روشن شدن این مطلب است، زیرا هروقت نفس امّاره در میان بود و زیر پوشش شعارهای مردم پسند نفس امّاره‌ی مردم تحریک شد، شکست جریان ها حتمی بود و این قاعده هیچ ربطی به جریان های چپ و راست ندارد. اولاً: باید خود را فریب ندهیم، و به شعارهای مردم پسند خود دل خوش نکنیم. ثانیاً: از ضربه‌ای که با پیروی از نفس امّاره خواهیم خورد غافل نباشیم و با این

دید جریان‌ها را بررسی کنیم و راز شکست و پیروزی آن‌ها را تحلیل نمائیم. چه بسا افرادی که از اسلام و انقلاب سرخورده‌اند به این دلیل است که متوجه شدند آن فردي که طرفداري از انقلاب مي‌کند براي ارضاي نفس امّاره‌ي خودش است و مي‌خواهد از آن طريق خود را و گروه خود را بر گروه رقيب حاکم کند، این نوع طرفداري نه‌تنها براي آن فرد ضرر دارد بلکه بقیه را نیز از اسلام جدا مي‌کند. امر به معروف هم اگر به شکلي باشد که کسی حکم خدا را تذکر دهد ولي براي تحقير طرف مقابل، بسيار ضرر دارد، این غير از آن است که در فضايي دوستانه به طرف بگوئیم: حکم خدا را به‌پا دار! گاهی امر به معروف‌هاي مان تحمیل خود مان است به بقیه، آن وقت به نظر شما آن آدمي که دنبال حق است، چنین برخوردی که همراه با نفس امّاره است را مي‌پذیرد؟ مسلّم نمی‌پذیرد ولي در آن فضا در عين اين‌که بنده را نپذیرفت متأسفانه از دين هم فاصله گرفت، چون تذکر به دين را در مسيري ناحق به او ارائه دادیم، بعد هم فکر مي‌کنیم که ما کار خيلي خوبي کرده‌ایم!

بايد اين قاعده را فراموش نکنیم، هر جا که جز حق مطرح باشد، ما خودمان و بقیه را به آتش مي‌زنیم. نمونه‌هايي در زندگي داريم که به اسم «دفاع از اسلام» چون خودمان مطرح بوده‌ایم، هم خودمان را آتش زده‌ایم و هم بقیه را،

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 85
مدرنيته؟!

چون نقص خود را ندیده ایم. مولوي در آن داستان «کر» و «بیمار» همین را می‌خواهد بگوید که آن آقا؛ ناشنوا بودن خود را پنهان کرد و قبل از آن که به عیادت بیمار برود، برای سؤالات خود جواب‌هایی را فرض کرد که در عمل، آن جواب‌ها عکس‌جوابی بود که بیمار به او می‌داد. او تصور می‌کرد وقتی می‌گوید چه خوردی، یک غذایی را می‌گوید، و یا وقتی می‌پرسد، پزشک تو کیست، یک پزشکی را می‌گوید. به بیمار گفت: چه می‌خوری؟ گفت: زهر. گفت: نوش جانست. پرسید: پزشکی که به بالینات می‌آید کیست؟ جواب داد: عزرائیل. گفت: به، به، به، بس مبارک‌پاست او. مولوي می‌گوید:

از برای چاره‌ي آمد اندر هر
برای این که شما گاهی فکر می‌کنید
دارید کار خوبی می‌کنید ولی این طور
نیست، در هر نمازی التماس می‌کنند
خدایا! «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ».

خواجه پندارد که بی‌خبر، کز معصیت
طاعت می‌کنند حمان می‌کنند!
گاهی وقت‌ها پدر مردم را درمی‌آوریم!
اسمش را هم می‌گذاریم «کارکردن برای
خدا»!! اگر برای خداست، علاوه بر آن که
باید عقل به کار گرفته شود باید نفس
اماره هم در میان نباشد، فقط اسمش
برای خدا نباشد، رسمش هم برای خدا
باشد.

در مقابله با جریان‌های موجود در
انقلاب هم موضوع از همین قرار است،
اولاً: هر جا نفس‌اماره باشد کار به

نتيجه نمي رسد، حتي اگر ظاهر قضيه دفاع از اسلام و ارزشهاي اصولي اسلام و انقلاب باشد، ثانياً: متوجه باشيم با انقلابي روبه رو هستيم که ريشه در تشيع دارد و دل مردم ايران با آن مکتب آشنا است، زود نبايد فکر کرد اگر جرياني غربزده خواست مردم را به طرف خود بکشاند، موفق مي شود. مردم در اولين فرصت خود را براي ساس ملاک هاي تاريخي مکتب تشيع بازخواني مي کنند و به سوي ارزشهاي عدالت و معنويت برمي گردند و راز ريشه نگرفتن احزاب در ايران به همين جهت است که عموماً فضاي سياسي احزاب بر فضاي الهي شان غلبه داشته و لذا روح توحيدتي تشيع آنها را از تاريخ بيرون مي کند، مشکل سياسيون ما آن است که معني توحيدتي تشيع و انقلاب اسلامي و نقش آن را نمي شناسند.

ريزشها و رويشهاي انقلاب

ملت ايران که انگيزه شان خدا بود، به انقلاب و امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» به اميد برگشت به اسلام ناب دل دادند، ولي عده اي با انگيزه اي اينکه ايران را به غرب نزديک کنند کنار امام آمدند و همراه امام گفتند: «مرگ بر شاه». با اين تفاوت که امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» گفت: «مرگ بر شاه» تا خدا حاکم بشود، ولي اينها گفتند: «مرگ بر شاه» تا کشور را به نوعي به زندگي غربي نزديک کنند، اينها امروز هم انقلاب اسلامي را

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 87
مدرنيته؟!

به اندازه‌ي اين که از پيشرفت‌هاي غربي عقب نيافتند، انقلاب مي‌دانند. اگر ديروز با امام همراهي کردند به آن جهت نبود که هدفشان با امام و مردم مي که در کنار امام بودند، يکي بود. طبيعي است انقلابي که جز به خدا نظر ندارد، کساني را که مي‌خواهند در بستر انقلاب، منيت‌شان را فربه کنند، کنار مي‌زند. ارزش انقلاب اسلامي به آن است که توانست بني صدر و قطب‌زاده و رجوي و سروش را کنار بزند و آنها را از تاريخ انقلاب اسلامي بيرون بيندازد و يا به اردوگاه غرب، که نقطه‌ي اصلي مقابله با انقلاب اسلامي است، بفرستد. خطر وقتي انقلاب را تهديد مي‌کند که اين نوع افراد در زير پوست انقلاب جاي بگيرند و حرکت انقلاب به سوي اهداف مقدسش را متوقف کنند. و هنر انقلاب آن است که راه خود را ادامه دهد و به اين نوع ريزش‌ها هيچ توجهي نکند تا از اهداف اصلي‌اش باز نماند. حتي اگر در بعضي از برهه‌ها اين افراد درد سرهايي براي انقلاب ايجاد کردند و از زير پوست انقلاب خارج شدند و مخالفت‌هايشان را علني کردند، همان درد سرها برکاتي شد براي انقلاب اسلامي که خود را بازخواني کند و نسبت به نقطه‌ي هدف با دقت بيشتري برنامه‌ريزي نمايد.

اگر مدرن شدن به معني غربي آن و با همان فکر و فرهنگ، مقصد ما بود که نظام شاهنشاهي چنين مقصدي را برعهده گرفته بود. در تجربه‌ي تاريخي هم در

مراحل گوناگون تجربه کرده ایم که هر وقت به بهانه‌ی مدرن شدن به غرب نزدیک شدیم، بدون آن که به تکنولوژی غربی نزدیک شویم، به روح غربی گرفتار شدیم و ارزش‌های غربی وارد زندگی‌مان شد و زندگی‌هایمان را بر باد داد و با تقلید هر چه بیشتر از غرب، تحقیر شدیم. چون بدون هر ملاکی به غرب رجوع کردیم، در حالی که امروز انقلاب اسلامی با اهداف خاصی که دارد در جلو ما است، باید در هر صورتی انقلاب اسلامی و موقعیت تاریخی و رویکرد عبور از غرب به سوی تمدن اسلامی را فراموش نکنیم.

ابتدا ملت ایران به نور تشیع به یک نوع خودآگاهی تاریخی دست یافت که با اروپایی شدن نه‌تنها به چیزی نمی‌رسد، که همه چیزش را نیز از دست می‌دهد، زیرا اروپایی‌شدن را در زمان محمدرضاخان با رگ و پوست خود حس کرد و در همان زمان روح توجه به انقلاب در عمق جان مردم خانه کرده بود، به قول «میشلفوکو»: انقلاب اسلامی، برگشت به هویت ملتی است که از غرب سرخورده‌اند. این پدر و پسر پنجاه سال می‌خواستند غرب را بر سر ما بزنند؛ تا آن‌جا ما توسط فرهنگ غرب تحقیر شدیم که به زنان ما گفتند: اگر هم می‌خواهید موهایتان را بپوشانید، چادرهایتان را بردارید، کلاه سر بگذارید! اگر روح ملت ایران می‌خواست غرب را بپذیرد که در آن زمان بسترش فراهم بود، پس

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 89
مدرنيته؟!

چگونه باز عده‌اي سعي دارند ما را به
غرب ارجاع دهند؟!!

روح تشيع آنچنان بصيرتي به همراه
مي‌آورد که انسان بتواند ظلمات پنهان
در ظاهر پر زرق و برق غرب را ببيند،
من شنيدم، شهيد مطهري «رحمة الله عليه» گفته
بودند، وقتي که بني‌صدر و امام
خميني «رضوان الله تعالي عليه» از پاریس به ايران برگشت
کرده بودند، وقتي از هواپيما پايين
مي‌آمدند، همين که دست بني‌صدر را
گرفتم و با او دست دادم، حس کردم دست
شیطان در دست من است! فکر مي‌کنم یک
احساس مقدسي است که بصيرت شهيد
مطهري «رحمة الله عليه» مي‌تواند به آن برسد، همين
حالا هم کسانی هستند که متوجه
ناخالصي‌هايي هستند، راه رفع آن‌ها اين
است که آرام آرام مردم رشد کنند و
نسبت به آن‌ها بصير گردند.

امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» فرمودند: من از
اول هم مخالف نخست وزيري آقاي
بازرگان بودم؛ ولي شوراي انقلاب
پيشهاد کرد و آن طور صلاحديدند و من
هم پذيرفتم. با اين حال حضور آقاي
بازرگان و دولت موقت اين برکت را
داشت تا مردم بفهمند براي اين گروه
آنقدر که آمريکا و ارزش‌هاي غربي مهم
است، انقلاب اسلامي و مردمی که انقلاب
کردند، مهم نيست. اسناد لانه‌ي جاسوسي
که به دست آمد روشن شد رابطه‌ي اعضاء
دولت موقت با آمريکايي‌ها چه اندازه
حسنه بوده و چه نقشه‌ها براي انقلاب
اسلامي در سر مي‌پرورانندند.

آنچه باعث شد انقلاب اسلامي اين مراحل را يکي پس از ديگري پشت سر بگذارد، همان روح توحيدى و بصيرتى بود که مردم شيعه داشتند. وگرنه امثال مهندس بازرگان و اعضاء نهضت آزادى همچون قديسان، دستنخورده باقى ميمانند تا به وقتش جهت کلي انقلاب را تغيير دهند.

ریشه‌ي بصيرتها

ریشه‌ي بصيرت شيعيان واقعي را بايد در خلوص آن‌ها دنبال کرد و اين که جز خدا مد نظرشان نيست و بر همين اساس به طرف سقيفه، که در آنجا رقابت بر سر قدرت بود، متمایل نشدند، به طرف امام معصومي متمایل شدند که در عين فاني‌بودن در خدا، مظهر اسماء و صفات پروردگار عالم بود.²²

در نيت خالص است که روح انسان با سنن الهي ارتباط برقرار مي‌کند و پيچ و تاب‌هاي روبه‌هان، نمي‌تواند چيزي را از منظر او پنهان کند. هر چه بدبختي سر ما مي‌آيد به جهت بي‌خلوصي است. پيچ و تاب‌هاي روبه‌هان، آن‌هاي را که خود

22 - حضرت صادق ♦ مي‌فرمايند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» آن حضرت راجع به قول خداي عز و جل که مي‌فرمايد: «خدا را نام‌هاي نيكوست او را به آن‌ها بخوانيد» فرمودند: سوگند به خدا ما نيم آن نام‌هاي نيكو که خدا عملي را از بندگان نپذيرد مگر آن‌که با معرفت ما باشد. (الكافي، ج 1، ص 144)

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 91
مدرنيته؟!

را با نور نيتِ خالص منور کرده اند،
نمي‌تواند فريب دهد، حادثه‌ها را
براساس سُنن و قاعده‌ها ارزيابي مي‌کنند
و يك لحظه چشم دلشان از حضور سنن
الهي منصرف نمي‌شود، تا فريب ظاهر پر
زرق و برق دنياي مگار را بخورند.
حضرت امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» مي‌فرمايند:
«مطمئن باشيد قدرت‌هاي شرق و غرب همان
مظاهر بي‌محتواي دنياي مادي‌اند که در
برابر خلود و جاودانگي دنياي ارزش‌هاي
معنوي، قابل ذکر نمي‌باشد»؛²³ اين
بصيرت به جهت خلوص در توحيد و توجه
به امامان معصومي است که نمايش زندگي
توحيددي بودند. همين که اين دو نکته
از جان و قلب انسان‌ها برود انواع
گرايش‌ها به دنيا که امروز مظهر کامل
آن غرب است، پديد مي‌آيد. هنر ما حفظ
آن بصيرت است که راه به دست آوردن آن
در جلوي ما است. به گفته مولوی:

آنچه تو در آينه پير اندر خشت
پير ايشان اند جان ايشان بود
در دل انگور مي در فناي محض،
انسان بصير در دل انگور مي را
مي‌بيند، بعضي‌ها؛ وقتي بوي مي همه جا
را گرفت، تازه مي‌فهمند در اين خمره،
سرکه نيست، شراب است. بر عکس اهل
ظاهر؛ اهل بصيرت مي‌فهمند، با اين روش
که اين‌ها جلو مي‌روند اين انگور، سرکه

نخواهد شد بلکه به مي تبديل مي شود. حضرت اميرالمؤمنين ♦ بالاي منبر کوفه از حکومت معاويه به آن ها خبر مي دهند و مي گويند: «پس از من مردی بر شما چيره شود که داراي گلوي گنده و شکم برآمده است، بکشيدش، اما نمي کشيدش.»²⁴ در کتب شيعه و سني موضوع ملاحم يا پيشگوئي هاي اميرالمؤمنين ♦ به اندازه اي است که خودش یک فصلی از زندگي اميرالمؤمنين ♦ است. ابن ابي الحديد مقداري از آن ها را در جلد دوم شرح نهج البلاغه آورده است.

«در دل انگور مي را ديده اند» اشاره به قاعده اي دارد که به صورتهاي گوناگون براي اهل بصيرت پيش مي آيد، چون قواعد جاري در عالم را مي شناسند. همهي بصيرتها را بايد در اين نکته دانست که به اندازه اي که نيتان خالص است و جز خدا را نمي خواهيد، بصير مي شويد. اميرالمؤمنين ♦ براساس همين نکته مي فرمايند: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِيناً»؟!²⁵ «اگر پرده ها عقب برود، بر يقين من چيزي اضافه نمي شود». پس ما به جهت نيت هاي غلط خود کور هستيم.

عامل تشخيص دام از دانه

چشم هاي محدودنگر، به همان اندازه که از نگاه بر خدای هستي محروم اند،

24 - ترجمه اصول کافي کمره اي، ج 4، ص 775.

25 - ديلمي، ارشادالقلوب، ج 1، ص 124.

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 93
مدرنيته؟!

گرفتار ظاهريني و غفلت از باطن اند،
و در اثر همين سطحي نگري دائم در دام
مي افتند، چون نمي توانند بين دام و
دانه را تشخيص دهند.

اگر سري به زندان ها بزنيد متوجه
مي شويد همه ي آنها را «طمع» و دوري از
قناعت به اين روز انداخته است، طمع؛
يعني جز آنچه خداوند براي انسان
مي خواهد را مي خواهيم. قناعت يعني به
بندگي خدا قانع شويم و در نتيجه آنچه
معبود ما براي ما خواسته، براي ما
خواستني باشد، همين که خدا را
پذيرفتيم، به طور بديهي به آنچه او
براي ما خواسته قانع مي شويم و در
نتيجه طمعي پيش نمي آيد که بصيرت ما
را از ما بگيرد و طمع بتواند ما را
تحريك کند. بايد با جان و دل خود
متوجه باشيم، مردمي که خدا را گم
کنند، نمي توانند «دام» و «دانه» را
تشخيص دهند؛ و عموماً دام را دانه
مي گيرند!

اگر بخواهيم موضوع را در سطحي
گسترده تر بررسي کنيم بايد بگوئيم:
آنهايي که جز به سوي خدا و به سوي
بندگي او به راه ديگر مي روند، نه خود
را مي شناسند و نه حقيقت خود را و نه
حقيقت عالم را. آيا اين افراد
مي توانند از حقيقت سخن بگويند و ما
را با حقيقت آشنا کنند؟!

اگر اين مطلب در ذهن ما بماند قبيل
از اين که گرفتار مشکلات شويم، از
آنها فاصله مي گيريم، ده سال پيش

معلوم بود اين آقا با تخصص اقتصادي غير الهياش، كار ما را دارد خراب مي‌كند، بعد از آن مدت حالا همه بر سرشان مي‌زنند كه خراب شد! در صورتي كه همان روز اول مي‌توانستيم به اين مطلب برسيم! كسي كه خدا ندارد، با خدا و با برنامه‌هاي خدا جلو نمي‌رود، چگونه مي‌تواند كارش نتيجه‌بخش باشد، مگر خودش دام و دانه را تشخيص داده كه حالا برنامه‌هاي يك كشور را در اختيارش گذاشتيم؟ نظام آموزشي كه خدا در آن اصل نيست، به جاي رساندن جامعه به دانه، آن‌ها را در دام گرفتار مي‌كند. محال است آن كسي كه حقيقت را نمي‌شناسد براي جامعه مفيد باشد او خودش راه را گم‌كرده است و در بحران بي‌بصيرتي به سر مي‌برد.

آن كه خورشيد را مي‌شناسد، مي‌داند ريشه‌ي نور كجاست و علت تاريخي‌ها چيست. چنين فردي اگر ديد نور خورشيد به ديوار افتاده، آن نور را از ديوار نمي‌داند تا خورشيد را رها كند.

وقتي جامعه‌اي با تمام وجود طالب حق نبوده، جنگ جمل راه مي‌ندازد و در مقابل امام معصوم مي‌ايستد و بر بحران خود مي‌افزايد و اگر طالب حق مي‌بود دعوت حضرت زهرا(ع) را مي‌پذيرفت و با پذيرفتن آن دعوت نه تنها از وقوع بحران‌هاي آينده جلوگیری مي‌شد، بلکه مسير تاريخ در جهان اسلام آنچنان به سمت شكوفايي حرکت مي‌کرد كه امروز

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 95
مدرنيته؟!

اسلام مرکز توجه اندیشه‌ها و تصميم‌ها
بود.

مشکل از آن جا شروع شد که پس از
رحلت رسول خدا ﷺ مسلمانان تا اين
اندازه رشد نکردند که حق خواهي يعني
پيروي از مصداق عيني حق که ولي الله و
امام معصوم يعني علي ♦ بود را پيشه
کنند. مسلمانان صدر اسلام اعم از
مهاجرين و انصار انسان‌هاي حق خواهي
بودند ولي از اين نکته‌ي اخير غفلت
کردند - و اين غفلت هنوز ادامه دارد - که
در امور فردي نسبت به اجراي دستورات
اسلام حساس‌اند ولي در امور اجتماعي
اين حساسيت را ادامه ندادند تا حق در
همه‌ي ابعاد زندگي‌شان حاکم گردد.
امروز هم اگر ما اسلام را نيمه‌کاره
پذيرفتيم، ناخواسته در جبهه‌اي قرار
خواهيم گرفت که جنگ جمل را مقابل
اميرالمؤمنين ♦ راه انداختند. همه‌ي
مردم مدينه مي‌دانستند اگر بناست حق
در جامعه حکومت کند، بايد علي حکومت
کند، مشکل‌شان در عدم حساسيت نسبت به
اين موضوع بود که چه اشکالي دارد
جامعه در اختيار ولايت امام معصوم
نباشد؟! نتیجه‌اش بعدها روشن شد و با
حاکميت يزید و پس از شهادت امام
حسين ♦ آنچنان کشت و کشتاري در مدينه
توسط لشکر شام راه افتاد و به زنان
تجاوز شد که هيچکس تصور آن را هم
نمي‌کرد. راستي وقتي نسبت به حاکميت
حق حساس نباشيم بايد منتظر نتیجه‌اي

غير از اين باشيم؟ چرا نفهميدند با سقيفه پايه‌ي چه كاري را گذاشتند؟ و چرا نفهميدند كه فاجعه‌ي جنگ جمل، شروع بزرگ‌ترين ضربه به پيكر اسلام است؟ جنگ جمل يك جنگ ساده نبود؛ او لين خونريزي‌اي بود كه در حوزه‌ي اسلامي و روبه‌روي امام مسلمين انجام شد و راه براي جنگ‌هاي مثل صفين و نهروان صاف گشت. ريشه‌ي آن هم آن بود كه نظرها به گروه و قبيله و حزب و قداست‌هاي كاذب بيشتري بود تا نظر به حق و حاكميت آن، خط و گروه، حجاب ديدن حق شد و باب بدعت‌هاي مقابله با نظام اسلامي يكي بعد از ديگري گشوده گشت. جنگ جمل با سوء استفاده از يك نقطه ضعف به وجود آمد و آن عدم حساسيت نسبت به حاكميت امام معصوم بود، امامي كه بر عدالت و معنويت تأكيد مي‌كرد.

هروقت نسبت به تربيت معنوي افراد جامعه سهلانگاري شود، مردم نسبت به حاكميت حق حساسيت لازم را از دست مي‌دهند، در آن حال وقتي به آن‌ها وعده داده شود اگر نسبت به اصول انقلاب اسلامي حساس نباشيد، تحريم‌ها برداشته مي‌شود و راحت‌تر مي‌توانيد زندگي كنيد، دهانشان آب مي‌افتد، غافل از آن كه اگر به نظام استكبار امكان حضور دهيم تا حقارت و اسارت ما جلو مي‌آيد. به تعبير حضرت امام خميني «رضوان الله تعالي عليه»: «اگر ملت ايران از همه‌ي اصول و موازين اسلامي و انقلابي خود عدول كند و خانه‌ي

انقلاب اسلامي، بستر عبور از غرب يا بسط 97
مدرنيته؟!

عزت و اعتبار پيامبر و ائمه
معصومين^{علیهم السلام} را با دستهاي خود ويران
نمايد، آن وقت ممكن است جهانخواران
او را به عنوان يك ملت ضعيف و فقير و
بيفرهنگ به رسميت بشناسند، ولي در
همان حدّي كه آنها آقا باشند ما
نوكر».²⁶

بلايي برسر جهان اسلام آمد كه هنوز
هم از آن رنج ميبرد و در حدّ جهان سوم
آن را ميشناسند، همه به جهت غفلت از
حقخواهي و حاكميت امام معصوم بود.
كساني ديروز فريب آتشافروزان جنگ
جمل را نخوردند و امروز از نقشههاي
ابرقدرتها در اماناند كه ماوراء هر
خط و جبهه اي، به دنبال حق باشند، حتي
اگر اين حق خواهي به ظاهر به ضرر
آنها تمام شود، وگرنه ناخودآگاه
روبروي نظام اسلامي و به نفع دشمنان
ملت عمل خواهند كرد، و از اين طريق
از تاريخ معنوي معاصر كه انقلاب اسلامي
آن را پديد آورده، بيرون ميافتند.
انقلابي كه رسالت عبور از غرب و سير
به سوي حاكميت امام معصوم^{علیه السلام} را در
بنیان خود دارد.

«والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته»

انقلاب اسلامي و راه برونرفت از عالم غربي

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امید به رهایی

سالگرد تحقق انقلاب اسلامی را که ظهور تجلی نور الهی برای بشری است که فاجعه‌ی دوران خود را شناخته بود ولی راه بیرون آمدن از آن را هنوز تجربه نکرده بود، خدمت خواهران و برادران تبریک عرض می‌کنم.

گاهی انسان‌ها آن وسعتی که باید پیدا کنند را دست کم می‌گیرند و عمق فاجعه‌ی دوری از آن وسعت را که تمام انسانیت آن‌ها را می‌رباید، نمی‌شناسند، چنین انسان‌هایی وضع موجود خود را پذیرفته‌اند و منتظر منجی نیستند. بعضی از انسان‌ها ارزش خود و کمالات انسانی را نمی‌شناسند ولی چون فاجعه را عمیق و وسیع می‌بینند نمی‌توانند در خود امید رهایی را شکوفا کنند. این‌ها چون فقط به امکانات خود نظر دارند و راه آسمان را به سوی خود بسته‌اند، با یأس زندگی می‌کنند؛ زیرا از یک طرف آن قدر شعور دارند که به آنچه هست راضی نباشند و پلشتی و زشتی را به رسمیت نشناسند ولی از طرف دیگر

نمي‌توانند بفهمند که خداوند راه برون رفت از ظلمات به سوي نور را براي آنها مقدر کرده است. در مقابل دو نوع شخصيت مذکور، عده‌اي هستند که در عين شناخت عمق فاجعه مي‌دانند که در دل هر فاجعه‌اي سنت خداوند اين است که نوري براي نجات و دريچه‌اي براي رهايي مي‌فرستد. شخصيت نوع سوم علاوه بر اين که منجي را به عنوان رحمت خدا به خوبی مي‌شناسد، در ايجاد فرهنگ توجه به منجي با تمام وجود کوشا است. اين نوع افراد در عين اين که حيات برين خود را همواره مد نظر دارند، راه رسيدن به زندگي متعالی را هرگز فراموش نمي‌کنند.

با توجه به اين مقدمه مي‌خواهم عرض کنم بزرگ‌ترين ظلم به خود آن است که غفلت کنيم چه بزرگي‌هايي در جان ما هست و مي‌توان بدان دست يافت. ظلم بزرگ‌تر نادیده گرفتن ربوبيت پروردگار است و اين که فرا موش کنيم خداوند همواره دريچه‌هايي براي تعالی حقيقي افراد و جوامع فراهم نموده است. آري! فاجعه‌اي بزرگ‌تر از اين، تاريخ بشر را تهديد نمي‌کند که براي دريچه‌هاي تعالی‌بخش ارزش لازم را قائل نباشد و نسبت به حقيقت و جایگاه آن درست فکر نکند.

نقطه‌ي شروع انحراف در هر ملتي از اين جا شروع مي‌شود که راه برونرفت از ظلمات دوران‌ش را درست نشناسد و از آن استقبال نکند. خداوند مي‌فرمايد: «وَمَا

أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نُّبِيِّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ»¹ و در هیچ شهری و قومی پیامبری نفرستادیم مگر آنکه مردمش را به سختی و رنج دچار کردیم تا مگر به زاری درآیند. یعنی خواسته با آوردن انواع سختی‌ها و به میدان آوردن انواع توسلات، راه آسمان را برایشان باز کند؛ تا گذشته‌ی شرک‌آلود و غفلت از راه‌های معنوی را از سر بیرون کنند، به همین جهت در آخر آیه فرمود: «لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ» تا افق‌های برتر معنوی جلوی جان‌شان باز بشود. سپس می‌فرماید: «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَّوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»² آن‌گاه جای سختی‌ها را با راحتی‌ها و آسودگی‌ها عوض نمودیم تا آن‌جا که آن سختی‌ها را فراموش کردند و گفتند به پدران ما نیز به حکم طبیعت رنج‌ها و راحتی‌ها می‌رسیده، پس به‌ناگاه آنان را گرفتیم در حالی که موضوع را نفهمیدند و آن گرفتن را غلط تحلیل کردند، علت نابودی آن‌ها این بود که نتوانستند جای‌گاه سختی‌های اولیه و راحتی‌های بعدی را به خدا نسبت دهند و راه خود را به سوی آسمان بگشایند. با تحلیل غلط از شرایط پیش‌آمده به‌جای هرچه بیشتر آسمانی‌شدن، موضوع را

1 - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 94.

2 - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 95.

تحليل زميني و مادي کردند، «قالَ قَدْ مَسَّ آبَاءُنَا الضَّرَاءُ»؛ گفتند اين سختي‌ها که چيزي نيست که بخواهيم از طريق عوامل معنوي و ارتباط با خدا حل کنیم، هميشه از اين چيزها بوده است و پدران ما هم همين‌ها را تجربه کرده‌اند، «حَتَّى عَفَوَا» به طوري که اصلاً يادشان رفت بنا بود با نور الهي راه ارتباط خود با آسمان معنويت را مستدام کنند.

عمیق‌ترین دشمنی‌ها

انقلاب اسلامي نيز در راستاي همين سنت به ميدان آمده تا راه بسته ي بشریت از آسمان معنويت را به او متذکر شود و طبيدي است که فرهنگ مدرنيته به جهت زميني بودنش، با آن درگير ميشود و چنانچه ملاحظه مي‌فرمائيد دشمني‌هاي تمدن جديد با انقلاب اسلامي از نوع بزرگ‌ترين دشمني‌ها در تاريخ بشریت است که اگر ما جايگاه دشمنان انقلاب اسلامي را بشناسيم و عمیقاً به انگيزه‌ي اين دشمني‌ها آگاه شويم، به اصل و حقيقت اين انقلاب پي‌خواهيم برد.

هميشه در تاريخ جنگ‌هايي بوده و خواهد بود، عمق دشمني‌ها ريشه در عمق تفاوت نگاه‌هاي رقبا نسبت به يکديگر دارد، هر اندازه تفاوت‌ها عمیق‌تر باشد، دشمني‌ها شديدتر است، آنجايي که اهل دنيا با يکديگر مي‌جنگند، تفاوتی

در عقیده و اندیشه‌ی آن‌ها مطرح نیست، لذا با گرفتن مقداری غنائم، جنگ تمام می‌شود. ولی اگر یک طرف تماماً به معنویت دعوت می‌کند و طرف دیگر تماماً پشت به معنویت کرده، این دشمنی شدیدترین دشمنی خواهد بود و از آن‌جایی که در حال حاضر اسلام به عنوان کاملترین دین آسمانی در یک طرف و فرهنگ مدرنیته به عنوان مادی‌ترین فکر و فرهنگ در طول تاریخ در طرف دیگر، در مقابل هم ایستاده‌اند، عمیق‌ترین دشمنی‌ها به صحنه آمده و چهره‌های گوناگون آن دشمنی یکی بعد از دیگری خود را نمایانده و یا می‌نمایند.³ با شروع رنسانس بشری تولد یافت که با انقطاع از آسمان معنویت و محروم شدن از انوار غیبی، به هیچ‌چیز قانع نمی‌باشد. رنسانس دشمنی در مقابل کشیشان نیست، رنسانس فرهنگی است که به دین پشت کرده است، مسلم مردم دنیا از غرب نمی‌پذیرند که به بهانه‌ی اشتباهات بعضی از کشیشان، به کلی به مسیحیت پشت کنند! اولاً: چرا به جای پشت کردن به کشیشانی که تبدیل به ملاک‌های بزرگ شده بودند به مسیحیت پشت شد؟! ثانیاً: چرا به فریاد درونی خودشان که آن‌ها را به ارتباط با

3 - به گفته‌ی یکی از محققین حتی در جنگ‌های صلیبی که بین مسلمانان و مسیحیان صورت گرفت، در عین دشمنی‌ها، نقطه‌های مشترک زیادی در همدیگر می‌دیدند که منجر شد هرکدام مجدداً خود را بازخوانی کنند.

آسمان مي‌خواند، پشت کردند، تا به روحیه‌اي از مادیت گرفتار شوند که هیچ‌چیز نتواند بشر مدرن را قانع کند؟ معلوم است مدتی که از طریق انوار معنوي جان خود را سیراب نکنند، هرگز دنیا- هر اندازه هم باشد- او را قانع نمی‌کند و لذا روحیه‌ي تجاوز به سایر ملل تمام شخصیت تاریخی آن را تشکیل می‌دهد. حال اگر دین آمد و خواست در مقابل حرص سیري‌ناپذیر فرهنگ غربي بایستد، به شدت به مقابله با آن اقدام می‌کند و هم‌اکنون آن دینی که پرچم مقابله با غرب این‌چنینی را برعهده گرفته، اسلام است در جلوه‌ي انقلاب اسلامي.

شش‌صدسال پیش در دنیا چنین مقابله‌اي با خصوصیات امروزی آن وجود نداشت؛ از خاور دور تا غرب هرچه می‌دیدید، با کم و زیادش دین بود. آری اگر عالمان کلیسا پس از جنگ‌های صلیبی، با آشنایی با اسلام متوجه می‌شدند ضعف‌ها و نقص‌هایی در مسیحیت رخ داده و با ملاحظه‌ي این‌که در متن دین‌شان نیز انگشت اشاره به اسلام بود، بیدار شده بودند، بسیاری از حوادث چندصدساله‌ي اخیر نه برای غرب به‌وجود می‌آمد و نه برای سایر ملت‌ها. ولی با این‌همه قبل از رنسانس همان مسیحیت ناقص، ده قرن اروپا را تغذیه کرد و اروپا به آنچه بعد از رنسانس در آن فرو افتاد گرفتار نشد. اگر در يك خانواده‌اي پسر نااهلی پیدا بشود و چهار روز به

انحراف بیفتد، در صورتی که فرهنگ حاکم بر آن خانواده یک فرهنگ دینی باشد، بالاخره آن جوان کوتاه می‌آید. اما اگر ملاکی برای انحراف در میان نباشد، نه تنها منحرف بودن پسر ادامه می‌یابد، شدت هم می‌گیرد. با پشت‌کردن غرب به دین، همه‌ی ملاک‌های انحراف فرو ریخت و انحراف هر روز بیش از پیش شدت یافت.

تضاد اصلي مدرنیسم با حقیقت

شاید وحشی‌تر از گورکانیان و ایلخانیان در تاریخ ملل نداشته باشیم ولی همان‌ها به ایران و کشورهای اسلامی حمله کردند و در نهایت مسلمان شدند! این به آن معنی است که بی‌پروا ترین شخصیت‌ها در متن فرهنگ اسلامی هضم خواهند شد، چون در وحشی‌گری خود فرهنگی را برای نفی دین تدوین نکرده بودند، به همین جهت ملاحظه فرمودید که چنگیز و تیمور کسانی نیستند که بتوانند دشمنی عمیقی را در بین ملت پایه‌گذاری کنند. موجی بود آمد و هضم تاریخ ملت اسلام شد و تمام گشت، ولی با حضور و ظهور فرهنگ مدرنیته یک نوع دشمنی به وجود آمده است که این دشمنی، دشمنی خاصی است و همچنان که عرض کردم بزرگان اندیشه با وا‌کاوی روح این دشمنی اظهار می‌دارند در طول تاریخ، چنین کینه‌مندی بین ملت‌ها وجود نداشته است. زیرا در حال حاضر صحنه، صحنه‌ی

تقابل بين ماديت و معنويت است و اين شديدترين تضادها است، هرچند در ظاهر به چشم نيايد و هرچند ما آن قدر به اين كينه‌ها و تنفرها عادت کرده باشيم كه ندانيم شرايط گذشته‌ي دنيا با وضع موجود بسيار فرق دارد.

از رنسانس به بعد با روحيه‌اي روبه‌رو هستيم كه اگر از شناخت دقيق آن غفلت كنيم، از تحليل درست روزگار خود غفلت کرده‌ايم، زيرا دنيازدگي، حرص، چپاول، جنگ با طبيعت، به صورت يك فرهنگ، آن هم تحت عنوان فرهنگي مدرن وارد تاريخ بشر شده و با ظاهري آبرومند و بهداشتي، وحشتناكترين جنايات را به‌بار آورده است. به قول برتراندراسل: ما هرگز باورمان نمي‌آمد كه نتيجه‌ي اين تمدن اين بشود كه دو جنگ جهاني در مهد تمدن مدرن اتفاق بيفتد، آن هم با اين شدت از كشت و كشتار! آيا با دقت و تدبّر در اين امور نمي‌توان نتيجه گرفت كه فرهنگ مدرنيته خشن‌ترين روح و روحيه را به صحنه‌ي تاريخ آورده است؟ و اين دشمني وقتي باطن خود را نشان مي‌دهد كه يك فرهنگ الهي با آن روبه‌رو شود، چون در آن صورت زمينه‌ي تضاد اصلي آن فرهنگ با حقيقت فراهم شده است.

دشمني غرب با انقلاب اسلامي از نوع دشمني‌هايي نيست كه شما وقتي از دست همسايه‌تان عصباني هستيد، پيش مي‌آيد، كه چرا آب ناودان خانه‌اش زير پي ساختمان شما آمده؟! با دقت در مباني

روحي و فرهنگي مدرنيته مي بينيد. مدرنيته؛ فرهنگ جنگ با همه چيز است و مي خواهد شما با تمام وجود در قبضه ي آن فکر و فرهنگ باشيد، هيچ حقي براي هيچ کس و هيچ چيز قائل نيست، تا آن جا که حتي براي فکر و فرهنگ ها هرگونه ريشه و استقلال را نفي مي کند، همه ي فکرها و فرهنگها بايد در زير سايه ي فرهنگ غربي استحاله شوند و تاريخ همه ي ملتها تاريخ غرب گردد و نسبت به فرهنگ خودشان در بي تاريخي زندگي کنند، به اصطلاح سعي مي کنند فرهنگ ساير ملل را اسطوره کنند و به موزه ببرند. و لذا بدون آن که خشم خود را نسبت به اسلام اظهار کنند مسلمانان را به اين نتيجه مي رسانند که اسلام خوب بود ولي مربوط به گذشته است و از اين طريق کينه ي حذف رقيب خود را عمدياتي مي کنند. نمي آيند مستقيماً بگويند اميرالمؤمنين ♦ بد است که متوجه عمق کينه ي آنها نسبت به معنويت شويد، کاري مي کنند که ديگر ريشه ي خود را به علي ♦ متصل نداني و بي تاريخ شوي، با اين کار هم از علي ♦ عبور کرده اي و هم به غرب اصالت داده اي و از اين طريق مي توانند ملتها را تا آخر نوکر نگه دارند و خود آقايي کنند. حالا اين دشمني را با دشمني هايي که امثال چنگيز و تيمور با ما داشتند مقايسه کنيد. مدرنيته جنگي است که اگر از آن غفلت کنيم، همه چيزمان را از دست

مي‌دهيم و اسير يك نوع بي‌هويتي كامل
مي‌شويم .

ضرورت شناخت دشمني غرب

چنانچه عنايت فرموديد، ابتدا بايد با دقت كامل بتوانيم دشمن‌شناسي كنيم و اين را بدانيم كه دشمن‌شناسي در دوران جديد نياز به دقت زياد دارد و كار ساده‌اي نيست، زيرا آنقدر دشمن پيچيده شده و دشمني خود را پنهان مي‌كند كه برده‌هاي خود را تا حدّ مدیحه‌سرای خود اغفال مي‌نمايد، و لذا روشنفكران همان ملّتي كه همه چيزشان را گرفته به مبلغان غرب در آن كشورها تبديل مي‌شوند. هيچ‌وقت مغولان نمي‌توانستند اين كارها را بكنند. فرهنگ غربي در عين تنفر و كينه‌اي كه با مسلمانان دارد، نمي‌آيد آن‌ها را به قتل برساند، مي‌آيد آن‌ها را با دست خودشان مقابل خودشان و مقابل ميراث معنوي‌شان قرار مي‌دهد. مگر روشنفكران غربزده‌ي ما به ما چه مي‌گويند؟ جز اين است كه مي‌گويند: دين كه‌نه شده است، گذشته‌ي شما كه‌نه شده است؛ اگر مي‌خواهيد زنده و تازه باشيد، بايد غربي بشويد. آيا اين‌ها نشستند فكر كنند كه اگر ما غربي شويم ديگر چگونه خودمان در اختيار خودمان خواهيم بود، جز اين است كه تماماً در اختيار غربي‌ها قرار مي‌گيريم، آيا تجربه‌ي تاريخي ملت‌ها چيزي غير از اين را

ثابت کرده است؟ به قول یکی از اندیشمندان، هر جا تمدن غربی پا گذاشت اولین چیزی که از مردم آن دیار گرفت این بود که خودشان را از خودشان ستاند. و این عمیقترین جنگی است که غرب با ملتها شروع کرده است، و عبارت است از جنگ برای گرفتن هویت ملتها از خودشان. و ما تا نفهمیم این جنگ چه خصوصیاتی دارد نمیفهمیم دشمنی ما با غرب چه نوع دشمنی است، وقتی متوجه نوع دشمنی دشمن نشویم، راه نجاتی را که خداوند توسط اولیائش - اولیائی که بر فراز زمان و زمانه فکر میکنند - برای ما قرار داده است نخواهیم فهمید. ما معتقدیم اگر جنگ غرب با ملتها درست تحلیل و شناخته شود به این نتیجه می‌رسیم که انقلاب اسلامی یک هدیه بزرگ الهی است تا جهان را از شر این دشمنی بزرگ رها سازد و ملت ایران را شایسته آن دید که این کار بزرگ را بر عهده آن‌ها بگذارد تا در این مسئولیت، بزرگی فرهنگ شیعه نیز آشکار شود و چشمه‌ای گردد تا سالها ملت ایران بتوانند از آن بهره‌گیرند و بهره دهند، که نمونه‌هایی از آن را در سی‌ساله‌ی اخیر می‌توان مشاهده کرد.

هدف انقلاب اسلامي

غرب دارای نظم چشمگیری است اما باید از خود پرسید هدف از این نظم چیست؟ نظم برای اهدافی متعالی، یا

نظم براي هرچه بيشتتر برآوردن ميلها و هوسها؟ افراد سعي مي‌کنند سر وقت از خواب بلند شوند، موهايشان را منظم شانه بزنند، کراواتشان را ببندند و به اداره روند و بعد از ظهر خدلي منظم و سر وقت به خانه برگردند، ولي اين همه نظم براي هيچ. ادب غربي؛ ادبي است بدون محتواي حقيقي. «جنتلمن» بودن، يعني تمام قواعد پذيرفته شده ي جامعه ي غربي را محترم بشماريم و اين در برخورد اول هرکس را جذب مي‌کند مگر اين که متوجه شويم اين نوع ادب غير از ادبي است که دين الهي بر آن تأکيد دارد. اگر اميرالمؤمنين ♦ در وصيت خود امام حسن و امام حسين «عليهما السلام» را به تقوای الهي و نظم در امورشان، دعوت مي‌کنند⁴ جهت و آرمان آن نظم، به سوي هرچه بيشتتر قدسي شدن است و غفلت نکنيم که در حال حاضر در تمدن غربي ادب دنيايي جاي ادب ديني را گرفته است، همان طور که قوانين بشري جاي احکام الهي نشسته و لذا هر قدم که به اين تمدن نزديک شويم، چون رويکردش دنيا است، به همان اندازه از عالم ديانت فاصله مي‌گيريم و بر اين مبناست که تأکيد مي‌کنيم انقلاب اسلامي نه تنها ما را به ادب مدرنيته دعوت نمي‌کند بلکه ما را به عالمي متضاد با عالمي که مدرنيته بشر را به آن مي‌خواند، دعوت مي‌نمايد.

توجه به تفاوت ذاتي ادب غربي با ادب ديني کار مشكلي است مگر آن که متوجه رویکرد متفاوت آن دو باشیم، که یکی در ذات خود برای هر چه دنیایی تر کردن انسان‌ها برنامهریزی می‌کند و دیگری برای الهی شدن انسان‌ها. و تا این مطلب درست تبیین نشود نمی‌توانیم جایگاه انقلاب اسلامي را در دوران معاصر درست بشناسیم، تا آنجا که ممکن است به این تصور غلط گرفتار شویم که گویا انقلاب اسلامي برای بسط مدرنیته وارد تاریخ معاصر شده تا کشورهای اسلامي نسبت به آنچه غرب به آن رسیده عقب نیفتند. غافل از این که انقلاب اسلامي متذکر عالم دیگری غیر از عالم غربي است، برگشت به عالمي که رضاخان و پسرش از نظام آموزشی، سیاسي جامعه‌ی ما ربودند. و مقابله‌ی ملت با رضاخان به جهت به حاشیه‌بردن عالم دینی و به متن آوردن عالم غربي بود، نه این که مردم با رضاخان و محمدرضاخان بر سر عقب نیفتادن از فرهنگ غربي مخالفت می‌کردند که چرا ما کم‌تر مدرن شدیم - و لذا آن‌ها را بیرون می‌کنیم که بیشتر غربي شویم - آری عده‌ای در انقلاب بودند که با انگلستان و آمریکا تضاد نداشتند و در عین حال با شاه مخالف بودند، این‌ها با شاه تضاد داشتند چون معتقد بودند شاه دیکتاتور است و قواعد دموکراسي غربي را رعایت نمی‌کند و ما را از این جهت از ملل مترقي دنیا عقب انداخته است، عده‌ای از پاریس و آمریکا با

همين طرز فکر، همراه حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» به ايران آمدند، هم اکنون هم عده اي با همين فکر در بين نخبگان ايران هستند ولي ذات انقلاب اسلامي به سمت و سوي ديگري در حرکت است و آن هايي را هم که هنوز با آن طرز فکر به عقب نرانده، به مرور به عقب مي رانند.

تمام انقلاب هايي که در تاريخ معاصر به وقوع پيوسته توسط کساني بوده است که با حاکمان خود مسئله داشته اند و نه با غرب. آن ها در انقلاب هاي خود هدفی جز بيشتري مدرن شدن نداشته اند و عملاً يا دنباله رو غرب بوده اند و يا ادامه دهنده ي آن. تحليل دنيا هم در ابتدا نسبت به انقلاب اسلامي همين بود؛ که انقلابي است در دل فرهنگ مدرنيته براي عبور از ديکتاتوري شاه به دموکراسي غربي. در حالي که به قول «ميشل فوکو»: تنها انقلابي که ماوراي مدرنيته، آمده است تا به مدرنيته «نه» بگويد، انقلاب اسلامي ايران است.⁵ ولي متأسفانه نه تنها اکثر روشنفکران دنيا ابتدا اين را نفهميدند، عده اي از نخبگان خود مان هم هنوز اين را نفهميده اند که امام خميني «رضوان الله تعالی علیه» آمده است تا فوق فرهنگ مدرنيته به مدرنيته «نه» بگويد، و از اين طريق افقي تازه در مقابل بشر بگشايد، افقي که

5 - «ايراني ها چه رويي در سر دارند»، ميشل فوکو، ص 19.

به تدریج بسط می‌یابد و مسیر تاریخ معاصر را عوض می‌کند.

برونرفت از عالم غربي به سوي حقیقت

روشنفکران غرب‌گرای مذهبی بریده از سنت الهی می‌گویند: ما با تأکید بر انقلاب اسلامی از غرب عقب افتاده‌ایم! غافل از این که انقلاب اسلامی حرکتی است برای برونرفت از عالم غربي و یک نوع جهت‌گیری است در راستای روح حقیقت‌جویی، و بر همین اساس با روح غربي که سال‌هاست به حقیقت پشت‌کرده، درگیر است.

انقلاب اسلامی اوج خودآگاهی و دل‌آگاهی تاریخی مدتی است که زهر نیدستان‌گاری غرب را با جان خود احساس کرد و راه برونرفت از آن را پیدا نمود. چنین ملتی تجدد، نه تدین اولشان بود - مثل بعضی‌ها - و نه تدین دومشان - مثل بعضی دیگر - آن‌ها فرهنگ مدرنیته و تجدد را به‌کلی خارج از تعلق خود می‌دانستند.

آری متأسفانه اسلام برای بعضی‌ها تدین دوم است؛ اسلام را می‌خواهند تا به رفاه و تجدد بیشتری برسند؛ می‌خواهند به اسلام عمل کنند، تا خدا مزاحم آن‌ها نشود و مشکلاتی در زندگی آن‌ها ایجاد نکند، این‌ها به جای آن که به خدا و اسلام ایمان آورده باشند، به زندگی‌شان ایمان آورده‌اند. اسلام برای

این افراد وسیله‌ای است برای رسیدن به دنیای بهتر، یعنی اسلام تدین دوم‌شان است و تجدّد، تدین اول‌شان. مقصد اصلی آن‌ها مقاصدی است که مدرنیته برای بشر تعیین کرده تا در فضای مدرنیته با ادب دنیای مدرن زندگی کنند. در حالی‌که به‌خوبی روشن است مقصد امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و انقلاب این نیست، این طرز فکر نور اسلام و انقلاب را خاموش می‌کند و مردم را از برکاتی که انقلاب اسلامی برایشان به همراه می‌آورد محروم می‌نماید، زیرا اسلام چیزی نیست که بتوان آن را مثلثه کرد و بعضی از اجزاء آن را به دلخواه نگاه داشت و بعضی دیگر را مهمل گذاشت.

خطر انحراف از آرمان‌های انقلاب

حال پس از مطالبی که عرض شد باید از خود سؤال کرد، حقیقت انقلاب اسلامی چیست و چه هدفی را دنبال می‌کند و چه خطراتی آن را تهدید می‌نماید؟

اصلی‌ترین سؤال که باید از خودمان بپرسیم این است که آیا آنچه موجب نگرانی مردم مسلمان ایران بود و هست، امرار معاش روزانه و تغذیه‌ی کودکان‌شان بود و مردم نظام شاه را سرنگون کردند تا از آن مشکلات رهایی یابند، یا انقلاب اسلامی یک نهضت فرهنگی است برای مقابله با فرهنگی که بر میراث توحیدی تاریخ بشر پشت‌کرده و سعی در نفی آن دارد؟ در صورتی که این

سؤال درست پاسخ داده شود، زوایای دیگری نیز برای ادامه تفکر ظهور خواهد کرد.

غفلت از اهداف انقلاب اسلامی موجب می‌شود که مرز جدایی بین دوست و دشمن به هم برخورد و نه تنها انقلاب و نتایج مهم آن به حاشیه می‌روند، بلکه به راحتی دشمنان انقلاب می‌توانند زیر پوست انقلاب جا خوش کنند و عنان کشور را به میل خود در دست گیرند.

از جمله نکاتی که پس از چند دهه بعد از انقلاب قابل بازخوانی است این نکته است که چرا انقلاب هنوز به آن اندازه که باید به اهداف خود دست می‌یافت، دست نیافته است؟ اگر به دنبال عنصر اصلی این سؤال باشیم دو جواب بیشتر نداریم، یکی این که تصور کنیم چون انقلاب اسلامی از مدرن شدن هرچه بیشتر بازمانده به اهداف خود نرسیده است، دیگر این که با تمام وجود معتقد باشیم روح غربزدگی باقی مانده از گذشته مانع پشت سر گذاشتن فرهنگ مدرنیته و سیر به سوی اهداف انقلاب شده است. این دو نکته موضوعی بسیار جدی در مقابل ما است و به هر اندازه که نسبت به آن‌ها سرسری بگذریم در بازخوانی انقلاب در شرایط موجود باز می‌مانیم و به مسائل فرعی می‌پردازیم.

«دولت موقت» یعنی دولت آقای مهندس بازرگان موفقیت انقلاب را به هرچه مدرن‌تر شدن به روش غربی می‌دانست و به واقع هم به آن معتقد بود. مهندس

بازرگان شخص تحصیل کرده اي بود که در کابینه ي دکتر مصدق نقش داشت، با نظام شاهنشاهي مخالف بود، از جبهه ي ملي منشعب شد به جهت آنکه بر مذهبي بودن نهضت تأکید داشت، و نهضت آزادي را تشکیل داد، معتقد بود شاه باید مثل ملکه ي انگلستان سلطنت کند و نه حکومت، و کشور باید از طريق پارلمان اداره شود. و لي چون نسبت انقلاب اسلامي با غرب را، عبور از غرب نمي دانست حاضر بود از همان فردي پيروزي انقلاب با آمريکا ارتباط دوستانه داشته باشد. خيلي زود نيروهاي انقلابي متوجه شدند با ادامه ي دولت آقاي بازرگان انقلاب از اهداف خود منحرف مي شود، امثال شهيد محمد منتظري «رحمة الله عليه» سخنراني هاي آتشيني در اين رابطه انجام داد و ساير اندیشمندان هم هرکدام حساسيت لازم را نشان دادند. برداشتي که آقاي بازرگان از اسلام و انقلاب اسلامي داشت اين بود که با پذيرفتن انقلاب اسلامي ما هيچ تضادي با غرب و آمريکا نداريم و همين موجب شده بود که سفارت آمريکا در ايران با کمال امنيت به فعاليت خود ادامه دهد تا آنجا که اکثر اغتشاشات غرب و جنوب کشور را رهبري مي کردند، تا بالأخره دانشجويان پيرو خط امام به اين نتيجه رسيدند سفارتخانه ي آمريکا را اشغال کنند و دولت موقت آقاي بازرگان هم به عنوان اعتراض استعفا داد.

عرض بنده تحلیل جریانی است از جریانات انقلاب در رابطه با اهدافی که برای انقلاب اسلامی قائل بود، آن جریان فکر می‌کرد از فردای انقلاب اسلامی می‌توان با آمریکا ارتباط برادرانه داشت و نه ما با آمریکا مشکلی داریم و نه او با ما! البته آن‌هایی هم که آقای بازرگان را به عنوان تشکیل دهنده‌ی دولت موقت پیشنهاد نمودند حساب کردند نه دولت بختیار انگیزه‌ی مقابله با آقای بازرگان را دارد و نه آمریکا و لذا مدت‌ها انقلاب می‌تواند در آن فضا به کار خود ادامه دهد. هیچ‌کس باورش نمی‌آمد از روزی که دولت موقت سرکار می‌آید تا روزی که انقلاب پیروز می‌شود دوازده روز بیشتر طول نکشد. آن چیزی که باعث شد اعضاء شورای انقلاب، دولت موقت را انتخاب کنند، تأیید مشی دولت موقت نبود، بلکه همان مصالحی بود که عرض کردم؛ ولی یک مرتبه نیروهای انقلاب متوجه شدند که وزیر امور خارجه دولت موقت یعنی آقای ابراهیم یزدی در الجزایر با «برژینسکی» ملاقات داشته و محتوای صحبت‌ها حکایت از آن داشت که از طریق دولت موقت عملاً آمریکا با همان هویت استکباری پذیرفته شده و گویا نه تنها آمریکا هیچ خطایی نسبت به ما نکرده، در دنیا هم هیچ خطایی مرتکب نشده است. تعبیر آقای ابراهیم یزدی این بود که آمریکا پدرخوانده‌ی ما نباشد ما کاری به همدیگر نداریم. آنچه همه

را در برخورد دولت موقت با آمریکا نگران کرد غفلت از جایگاه آمریکا در دنیا بود و این که روحیه ی استکباري آمریکا به کمتر از نفی انقلاب و زیر پا گذاردن اهداف انقلاب راضي نيست. و از آن طرف رسالت تاريخي و الهي انقلاب اسلامي که نفی فرهنگ ضد قدسي غرب بود به کلي ناپایده گرفته شده بود. به هر حال بحث بر سر جرياني است که در درون انقلاب، چگونه انقلاب و اسلام را براي خود تعريف کرده بود، که با تعريف حضرت امام «رضوان الله تعالي عليه» و نيروهاي اصلي انقلاب تفاوت اساسي داشت، در حدی که عده اي تا اين جاها را هم پيش بيني کردند که مجبور خواهند بود یک مبارزه ي طولاني با دولت موقت داشته باشند، که با اشغال سفارت آمریکا و تغيير جهت انقلاب از آن جهتي که دولت موقت براي انقلاب تعريف کرده بود، امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» فرمودند: «این انقلاب از انقلاب اول بزرگتر بود» چون از طريق اشغال سفارت آمریکا، انقلاب متوجه اهداف خود گشت و از مسیر انحرافي خود آزاد شد. ولي به هر حال حضور دولت موقت و نزديکی آن به آمریکا و نفوذ آمریکا از همان ابتدا در بعضي از لايه هاي تصميم گيري، ضربه اي بود که به انقلاب وارد شد و به همان اندازه از نزديکی به اهداف اصلي اش باز ماند.

ريشه‌ي مشكلات

گرايش هايي كه طالب نزديكي به غرب بود با حذف دولت موقت تمام نشد و صورتهاي ديگري از آن به حيات خود در نظام تصميم‌گيري کشور ادامه داد، از نوع مديريت اقتصادي بگير تا آموزشي و تربيتي و حتي شهر سازي و خانه سازي، عده‌اي به نحوي و از سر دلسوزي مي‌خواستند کشور ما از سر تا پا فرنگي شود و چون برنامه‌ها بيشتري تقليدي بود و نه از سر تفکر، در بسياري موارد کشور و پيرو آن انقلاب اسلامي را دچار بحران کردند. تقليد تا آنجا در افکار بعضي تصميم‌گيرها حاکم بود كه به عنوان مثال حتي نتوانستند متوجه تفاوت آب و هواي لندن و شهر اصفهان شوند - كه شهر لندن دائماً ابر است، و نبايد درخت‌هاي تنومند كه سايه‌ي زيادي دارد در آنجا رشد داد ولي شهر اصفهان، يك شهر نيمه كويري است و درخت‌هاي تنومند و با سايه‌هاي زياد علاوه بر زيبايي و تلطيف آب و هوا، موجب مي‌شود تا مردم از سايه‌ي آن‌ها نيز استفاده كنند- آن‌ها همان طرحي را كه براي ميدان بزرگ لندن طراحي شده بود براي ميدان امام اصفهان طراحي كردند و تمام درخت‌هاي چند صد سالي ميدان امام اصفهان را بريريدند.

معضل نزديكي به فرهنگ ضد قدسي مدرنيته يك چيز است، معضل تقليد از غرب معضل مضاعف است. قبل از انقلاب «نيكپي» استاندار اصفهان تازه از اروپا آمده بود، دستور داد تمام خوار

و بار فروشي‌ها نخود و لوبياها را در فریزر بگذارند! در حالی‌که در آن زمان اکثر مغازه‌ها یخچال معمولي هم نداشتند، چه رسد به فریزرهای ویتريني، هر مغازه‌اي هم که به آن دستور عمل نمی‌کرد جریمه می‌شد، خلاصه دستور آقاي استاندار م‌صیبتی برای اصفهان شده بود؛ بالاخره یکی از دوستان او که از اروپا آمده بود تا به او سر بزند می‌گوید این چه دستوري است که داده‌اي و مردم را به مشکل انداخته‌اي؟ گفته بود: مگر یادت نیست در لندن نخود و لوبياها را در فریزر می‌گذاشتند؟! رفیقش به او گفته بود: چون آنجا هوا نمناک است، اگر در فریزر نگذارند همه‌اش جوانه می‌زند، ولي در اصفهان که چنین مشکلي نیست! پس از آن دستور داد پس دیگر نمی‌خواهد خوار و بارها را در فریزر بگذارند.

واقعیت آن است که روحیه‌ي غربزدگی و اصالت‌دادن به غرب با پیروزي انقلاب به‌کلي از ذهن‌ها پاک نشد، به طوري که حتي بین اهدافي که انقلاب اسلامي به دنبال آن است و اهدافي که به عنوان آرزوي مدرن شدن در اقشاري از جامعه هست تفکیک نیافت، گویا هرچه جامعه به تکنولوژی غربي مجهزتر شود، انقلاب به اهداف خود نزدیکتر شده است و این موجب غفلت بزرگی در بازخواني انقلاب نسبت به اهداف اصلي که باید دنبال کند، شد. در حالی که این یک امر طبیعی است که هر کشوري، اعم از آن که

انقلاب اسلامي در آن واقع شده باشد يا نه، نياز دارد که شرايطي براي زندگي مردمش فراهم کند و در حال حاضر براي زندگي در دوران معاصر نمي‌توان از تکنولوژي غربي جدا بود، و لي مگر اهداف اصلي انقلاب اسلامي رسيدن به رفاه به سبک رفاه غربي و خلاصه‌کردن زندگي در آن رفاه بود؟ اين همان غفلتي بود که دولت سازندگي بدان گرفتار شد، به طوري که از یک طرف با تمام انرژی سعی داشت کشور را به نوع زندگي غربي نزديک کند و از طرفي چون هدف از انقلاب را همين ميدانست، نه تنها به اهداف انقلاب اسلامي توجهي نشد، بلکه آن اهداف به شدت به حاشيه رفت.

در فضايي که همهي ذهن‌ها معطوف به سازندگي با ملاک‌هاي غربي است، ديگر توجهي به آن نوع «عالم ديني» که امام خميني «رضوان‌الله‌تعالی‌عليه» بر آن تأکید داشتند باقي نمي‌ماند، اين که بنا است با انقلاب اسلامي بشر به عهد الهي خود برگردد و نظر به اهدافي داشته باشد، ماوراء اهدافي که غرب به بشر معرفي مي‌کند، همه فراموش مي‌شود و در اين حالت مرز دوستي‌ها و دشمني‌ها نيز به هم مي‌خورد، چون ارزش‌ها تغدير کرده، آرام آرام، طبقه‌ي تکنوکرات‌ها و ارزش‌هاي مربوط به اين طبقه فضاي اقتصاد و آموزش کشور را تحت تأثیر خود قرار داده است و نه تنها اقتصاد سکولاريسم و سياست سکولاريسم غلبه کرده، حتي نظام آموزشي

کشور تحت تأثیر سکولاریسم پنهان قرار گرفته است، به طوری که جهتگیری کلی تحصیل کرده های کشور به چیزی غیر از ارزش های دینی معطوف شده است. انقلابی که آمده بود تا به روی بشر جدید راه آسمان را بگشاید، خودش زمینی شد و از اهدافی که بنا داشت در نظام اقتصادی، سیاسی، آموزشی دنبال کند باز ماند و ما امروز وارث برنامه هایی هستیم که روح دولت سازندگی شکل داد به طوری که روی هم رفته نظام اداری و سیاسی و اقتصادی ما هیچ احساس مسئولیتی نسبت به اهداف انقلاب ندارد، مگر افرادی که شخصاً به آن ارزشها معتقدند.

آفات توسعه‌ی منهای عدالت

با توجه به مطالب گذشته می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که ریشه‌ی مشکلات را باید در نزدیکی به فرهنگی دانست که از جنس انقلاب اسلامی و ارزش های دینی این ملت نیست، ریشه‌ی مشکلات را باید در زیر پا گذاردن انقلابی دانست که راز نجات کشور ما و سایر کشورها بود و ما نفهمیدیم به اسم سازندگی چه بلایی بر سر انقلاب آمد.

آیا با غفلت از آن عالمی که بنا بود ما از طریق انقلاب اسلامی ایجاد کنیم، عالمی که غیر از عالم غرب بود، خسارت کمی به انقلاب وارد کردیم؟ و آیا این به جهت نقص انقلاب بود یا به جهت نقص برنامه‌ای که تلاش نکرد از

ارزش‌هاي انقلاب براي ادامه‌ي راه ملت، استفاده کند؟ در همان زمان مقام معظم رهبري «حفظه الله تعالی» تذکر دادند و فریاد برآوردند: «اما این‌که فلان کشور پیدشرفت علمی دارد دلیل رستگاري آن کشور و ملت نیست. این را بدانید! ای بسا ملت‌هایی که از لحاظ علمی، امروز در اوج اند اما تا خرخره در لجن و فساد غوطه می‌خورند».⁶

تمدن غربي به جهت ذات ضد قدسي که دارد تبدیل به تمدني شده که انسان گریگ انسان شده و منافع خود را در چپاول منافع سایر ملت‌ها تعریف کرده، و لذا به طور طبیعی نه خود را می‌تواند اداره کند و نه سایر ملت‌هایی را که بخواهند به روش غربي خود را اداره نمایند. نمونه‌ي ساده‌شده‌ي آن را در نظام اداری کشورهای ملاحظه می‌کنید که به روش غربي طراحی شده‌اند، این‌ها با همان روحیه‌ي که هرکس گریگ دیگری است و برای دیگری برنامه‌ریزی می‌کند عمر می‌گذرانند. ما پس از دولت سازندگی و به هم‌ریختن مرزهای عقیدتي و اخلاقی در نظام اداری و محور قرارگرفتن ارزش‌های بوروکرات‌ها و سکولارها، با اداری روبرو شدیم که نه‌تنها خود را خدمت‌گذار مردم و انقلاب احساس نمی‌کنند، بلکه معتقدند باید همه‌ي امکانات کشور در خدمت آن‌ها باشد تا آن‌ها به اهداف شخصی خود دست یابند

و این است که ملاحظه می‌کنید امروزه ادارات در جهت هرچه بیشترگرفتن امکانات از مردم و نه ارائه خدمات به مردم برنامه‌ریزی می‌کنند، چیزی که در ابتدای انقلاب و در فضای دفاع مقدس هشت ساله، عکس آن حاکم بود. در آن وقت چون روحیه‌ی غربی طرد شده بود، نه تنها انسان‌ها گرگ انسان‌ها نبودند، بلکه عاشق همدیگر بودند. البته بحمدالله همه‌ی آن روحیه از بین نرفته است و انقلاب آنچنان ریشه دار است که روح احساس مسئولیت را به ادارات ما برمی‌گرداند. عرض بنده توجه به ریشه‌ی مشکلاتی است که وجود دارد تا عنایت داشته باشید از کجا سرچشمه گرفته و بیخود به مسائل فرعی نپردازیم.

قصد بنده آن است که عزیزان از خود بپرسند آیا انقلاب اسلامی چون به مدرنیته آلوده شد از اهداف خود بازماند و فعلاً در تنگنا قرار گرفته و یا چون از مدرنیته بازماند به اهداف خود نرسیده است؟! یعنی چون هنوز ژاپن نشده ایم انقلاب اسلامی موفق نشده و یا چون می‌خواستیم ژاپن بشویم انقلاب اسلامی به تنگنا افتاد؟ فراموش نفرمائید افقی که ملت ایران در منظر خود دارد آنچنان ارزشمند است که هرگز نباید آن را با ژاپن مقایسه کرد. ملت ژاپن بر اساس فرهنگ «شنتو» که بدان معتقدند در منظر خود چیزی به اسم قیامت و حیات ابدی نمی‌شناسند و همین موجب می‌شود که تمام افق زندگی را در

حدّ دنيا بدانند و تمام انرژي خود را در همان محدوده صرف کنند و نزديکي به ژاپن ناخودآگاه همان روحيه را به ملت‌ها القاء مي‌کند و پروژه‌ي ژاپن‌گرايي يکي از نقشه‌هايي است که آمريکا براي ما طراحي کرده است. در حالي که روح ملت ايران، بسيار از روح ژاپني فاصله دارد به همين جهت هم به امام خميني «رضوان‌الله‌تعالی‌عليه» ليک گفته است تا در افقي که حضرت امام در جلو او مي‌گذارد زندگي کند. آيا ما حاضريم براي توسعه به روش ژاپني، همه‌ي سرمايه‌ي الهي و تاريخي خود را پشت سر بگذاريم؟! ژاپن براي اين‌که ژاپني بشود که فعلاً هست در عيني که زمينه‌ي پذيرش فرهنگ غربي را با ندا شتن روح قيا مت پذيري داشت، مجبور شد بسياري از سرمايه‌هاي فرهنگي خود را نيز زير پا بگذارد. اين يك دروغ است؛ که مي‌گويند ژاپن در عين مدرن شدن آداب و سنن گذشته‌اش را حفظ کرد. به گفته‌ي «ادوارد سعيد» تمام تلاش آمريکا اين است که اين دروغ بزرگ را در دنيا جا بيندازد؛ که ژاپن، هم فرهنگ تکنیکی غرب را گرفت و هم فرهنگ سنتي خودش را حفظ کرد. در حالي که روح مدرنيته، ژاپن سنتي را به موزه فرستاده و متعلق به تاريخ گذشته کرده و از زندگي بيرون انداخته است، زيرا فرهنگ مدرنيته با هرگونه اعتقاد به امور غير حسي سر جنگ دارد، اساس مدرنيته بر نفي هرگونه واقعيت معنوي است. هنر ما آن است که تحت تأثير

حیدله ی غرب قرار نگیریم و به امید جمع بین سنت و مدرنیته، روح مدرنیته را وارد زندگی نکنیم و عملاً دیانت را از زندگی خود بیرون نماییم، در آن صورت دیانت تبدیل می شود به یک باور فردی و سلیقه ای که هیچ نقش فعالی در روح جامعه و زمانه ندارد. مردم ما هرگز نمی خواهند بعد از سرنگونی نظام شاهنشاهی، نظامی که به تأیید غرب رسیده روی کار بیاید.

اگر از موضوع فوق غفلت کنیم عملاً انقلاب اسلامی را که راه کارِ اصرار بر هویت اسلامی ملت بود بستر سرعتبخشیدن به هرچه بیشتر مدرن شدن ایران تبدیل می کنیم. در آن صورت اگر از فعالیت فرهنگی هم دم می زنیم، فعالیت هایی از جنس غربی مورد نظرمان خواهد بود و نه تقویت روح دیانت در نظام فرهنگی کشور و فعالیت اقتصادی با تعریفی که غرب بر آن تکیه دارد مورد نظر قرار می گیرد که تحت عنوان توسعه شعار آن را می دهیم، توسعه ای که جای دو چیز به کلی در آن خالی است، یکی عدالت و دیگری معنویت.

شرط بقاء انقلاب اسلامي

باید از خود پرسید آیا انقلاب اسلامی با عدالت مقدس معنوی علوی پابرجا می ماند یا با اقتصاد سکولار و توسعه یافتگی به معنی تقابل هرچه بیشتر با طبیعت؟ انقلاب اسلامی پاسخ به ندایی

بود که از حق به گوش مردم ما رسید تا علم را با عبودیت همراه نماییم و قدری از غروری که بشر جدید به آن دچار شده، نجات یابیم و این با توسعه یافتگی به معنی غربی آن هرگز نمی‌سازد.

در دوران سازندگی و اصلاحات که با الگوی «بانک جهانی»، اقتصادمان را جلو بردیم، براساس ملاک‌های آن‌ها نسبت به زمان جنگ پیشرفت کردیم. در زمان جنگ؛ اقتصاد ما از نظر آن‌ها کاملاً بحرانی بود ولی چون روح عدالت علوی در آن تا حدی جاری بود مردم در آرامش بیشتری بودند و امید به زندگی به آن معنی که بدن جوانانمان از فقر و بی‌خانمانی نلرزد، بیشتر بود، زیرا هنوز هسته‌های قدرت و ثروت و اقتصاد سکولار بر گلوگاه‌های اقتصادی کشور دست‌اندازی نکرده بود. پیام انقلاب اسلامی آن است که ما با پارامترهای بانک جهانی و نظام سرمایه‌داری به آنچه می‌خواهیم برسیم، نمی‌رسیم. عدالت مقدس علوی سازمان و دیدگاه‌های دیگری دارد کاملاً مقابل اقتصاد مدرنیته. در زیرساخت‌های اقتصاد علوی همه می‌توانند زندگی کنند و به دنیایی بالاتر از دنیای مادی نظر بیندازند، ولی در اقتصاد سکولار فقط اشراف احساس رضایت می‌کنند، این هم به جهت آن‌که در موقعیتی قرار می‌گیرند که می‌توانند با دسترنج بقیه به اشرافیت خود ادامه دهند.

اگر به روح و روحیه‌ی مردم توجه فرمائید، مردم برعکس اشرافِ صاحب قدرت و سیاست، هیچ وقت گله‌مند نیستند که چرا ما توسعه به معنی غربی پیدا نکرده ایم گله‌مندی آن‌ها از آنجاست که چرا به عدالت معنوی و مقدس علوی دست پیدا نکرده ایم.

انقلاب اسلامی درست در زمانی که همه‌ی چشم‌ها به سوی توسعه به روش غربی بود، با رویکردی مخالف، نظرش به عدالت علوی معطوف شد و روح مردم به خوبی احساس کرد آن نوع توسعه نه دنیایی برای آن‌ها به همراه دارد و نه آخرتی. مشکلی که پس از جنگ پیش آمد مدیریت اقتصاددان‌هایی بود که در دانشگاه‌های آمریکا تحصیل کرده بودند و الگویی آن اقتصاد را به ما تحمیل کردند و منجر به ایجاد هسته‌های قدرت و ثروت سیاسی شدند و برای تغییر جهت کلی انقلاب برنامه‌ریزی کردند. اقتصادی که مردم عادی باید روزی هجده ساعت کار کنند تا بتوانند قسط وام‌هایی را که صاحبان قدرت و ثروت در اختیار آن‌ها گذاشته‌اند بدهند و در ازاء آن تا آخر عمر در خانه‌های زندگی کنند که در رهن بانک است و یک ماشین قسطی هم سوار شوند که آن نیز نقشه‌ای است برای به جیب‌زدن حقوق کارمندی که هوس کرده با ماشین سواری به خانه‌ی قسطی خود برود، آن هم خانه‌ای که در یکی از شهرهای اطراف، صاحبان ثروت و قدرت برای او ساخته‌اند. آری در بستر فرهنگ مدرنیته

است که صاحبان قدرت و ثروت می‌توانند چنین زمین‌ه‌ای را برای چپاول حقوق مردم فراهم نمایند و لذا با هر جریانی که بخواهد ما را از فرهنگ غربی فاصله دهد به مقابله برمی‌خیزند و با انواع تهمت‌ها مثل خرافه‌گرا، عقب‌افتاده، غیر کارشناس و امثال آن سعی می‌کنند رقیب خود را از صحنه حاکمیت نظام اسلامی بیرون کنند، از این بدتر شایع می‌کنند انقلاب اسلامی نمی‌تواند جواب‌گویی نظام پیچیده اقتصادی امروز دنیا باشد و منظور آن‌ها رجوع به کارشناسی است که اقتصاد سرمایه‌داری را ارائه می‌دهند.

عصبانیت صاحبان قدرت و ثروت سیاسی از آن است که تأکید کنیم انقلاب اسلامی بنا دارد از غرب و فرهنگ مدرنیته بگذرد. در حالی که اینان بخواهند یا نخواهند ذات انقلاب اسلامی جز این نیست و بر خلاف میل آن‌ها انقلاب به سوی اهدافش جلو می‌رود و آن‌ها را از صحنه بیرون می‌کند. زیرا بشر وقتی نجات پیدا می‌یابد که در ظاهر و باطن از استیلاي طاغوت نجات یافته باشد و دیگر آن را حق نپندارد، به عبارت دیگر، نجات بشر در بستگی او به «حق» و حقیقت است.

فرهنگ غربی طوری است که اگر در جایی رخنه کرد آنچنان معادلات را به هم می‌زند که دشمن ملت را دوست جلوه می‌دهد و دوست را دشمن! در آن فضا آن‌هایی که بر عدالت و معنویت تأکید

دارند، دشمن می‌شوند و آن‌هایی که دستورات الهی را به تمسخر می‌گیرند دوست قلمداد می‌شوند.

تبعات خروج از بستر طبیعی

وقتی روشن شد با نفوذ فرهنگ مدرنیته همه چیز از بستر طبیعی خارج می‌شود و با گرفتار کردن جامعه به آرزوهای بلند توسعه‌ی غربی، زندگی بومی ویران می‌شود، می‌فهمیم که چرا گفته می‌شود پدیده‌ی «بیکاری» در کشورهای خاورمیانه و خاور دور یک پدیده‌ی مدرن است. ممکن است بگویید: مگر در قدیم هیچ‌کس بیکار نبود؟! حقیقت این است که بیکاری به این معنا که انسان اصلاً کار و شخصیت کاری نداشته باشد در زندگی قبل از مدرن معنی نداشت، بستر زندگی بومی برای هرکس یک جایی تعیین کرده بود، حتی عقبافتاده‌های ذهنی در نظام اقتصادی گذشته در حدی که گاوها را به صحرا ببرند تا بچرانند، تربیت شده بودند و لذا نه تنها باری بر دوش جامعه نبودند، بلکه عاملی برای اقتصاد خانواده و روستا می‌شدند. پدیده‌ی بیکاری و بی‌خانمانی در غرب بعد از رنسانس و با فرهنگ عدم تعامل با طبیعت و تأکید بر صنعت، شروع شد و در کشور ما از قاجار به بعد کم‌کم مدرنیته وارد زندگی‌ها گشت. اول در خود غرب شروع شد و سپس به سایر

کشورها که گرفتار فرهنگ مدرنیته شدند، سرایت کرد.

وقتی انسان از زمین بریده شد و بین انسان و زمین، انواع ماشینها واسطه گشت و يك گمباین هر روز به اندازه ي صد نفر آدم کار کرد، دیگر انسانها در خانه ي اصلي خود که طبیعت است، جايي نخواهند داشت، زندگی به کلي گم می شود و انسان در وطن خود که زمین باشد، بی وطن می گردد. زندگی در کنار طبیعت، انسانها را به وسعت طبیعت گسترش می دهد ولي زندگی ماشینی به جاي تعامل با طبیعت بر آن غلبه می کند و در نتیجه شهرهاي شلوغ پدید می آید و هسته هاي ثروت و قدرت و سیاست شکل می گیرد و بر جمع کثیری که در شهرها جمع شده اند هر طور خواستند اعمال قدرت می نمایند و برده داري پنهان، ولي سخت آزار دهنده پایه ریزی می شود، صنعتي که بنا بود در خدمت بشر باشد اگر در بستري قرار گرفت که موضوع عدالت و معنویت در آن فرا موش شد، منجر به حاکمیت صاحبان ثروت و قدرت بر مردم می شود و مسلم صنعتي که در بستر فرهنگ مدرنیته شکل گرفت به عدالت و معنویت منجر نخواهد شد، و انقلاب اسلامي بستر نجات مردم جهان از معضلي است که روح مدرنیته آن را پدید آورد و درست هنگامي اتفاق افتاد که خودبینی بشر به نهایت رسیده بود.

وقتی فکر و فرهنگي که جاي علم و صنعت را درست تعیین کند در صحنه

نبود، فرهنگ مدرنیته با فرهنگ خاص خود طبقات صاحب ثروتی را پدید می‌آورد که برای کنترل قدرت و سیاست برنامه‌ریزی می‌کنند و جایی برای انقلاب اسلامی نمی‌گذارند که بخواند اهداف مربوط به خود را جلو ببرد. مشکل از آنجا شروع شد که انقلاب اسلامی نسبت به ذات تکنولوژی و تبعاتی که به دنبال دارد هوشیاری لازم را به خرج نداد و بعضی از نخبه‌گان نتوانستند جایگاه تکنولوژی را درست تشخیص دهند و آن را در خدمت بگیرند، متأسفانه تکنولوژی با همان روحی که در غرب شکل گرفت در انقلاب اسلامی پذیرفته شد، بعد هم می‌گوئیم انقلاب اسلامی در دنیای مدرن جوابگو نیست! با این‌که با اندک تأمل می‌توان فهمید این فرهنگ مدرنیته است که جوابگوی نیازهای انسان نمی‌باشد و انقلاب اسلامی آمده است تا انسان‌ها را از آن فرهنگ به سوی فرهنگی عبور دهد که خدا برای بشریت نازل فرموده است. اگر مسئله‌ی انقلاب اسلامی را مطرح می‌کنیم باید موضوع به بن بست رسیدن و سرخوردگی بشر مدرن را نیز مطرح کنیم و آن وقت است که جهانی‌بودن انقلاب اسلامی را می‌توان درک کرد.

دنیای مایوس، و تنها راه نجات

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با انقلاب اسلامی در دوران جدید نشان دادند وقتی همه‌ی ادیانی که راه‌های گشایش بشریت از

بحران هاي مدرنيته بودند خودشان رنگ غربي به خود گرفته اند، باز براي برونرفت از آن فرهنگ يك راه هست و آن نظر به اسلام است به آن شكلي كه اهل بيت پیامبر^ص در معرض دید همگان قرار داده اند.

متأسفانه به جاي آن كه مسيحيت تكنولوژي را جهت بدهد و عنان گسيختگي آن را كنترل كند تا صاحبان تكنولوژي، به قيمت نابودي طبيعت، ثروت هاي بادآورده به چنگ نياورند، مقهور تكنولوژي شد و به اسم هماهنگ شدن با زمانه، فرهنگي را كه تكنولوژي بر مردم تحميل كرد به رسميت شناخت، و به جاي آن كه بر اين تكيه تأكيد كند كه زمانه بايد براساس دين خدا جلو برود، دين خدا را محكوم زمانه نمود. آن هم زمانه اي كه صاحبان ثروت و قدرت براي خود تعريف کرده بودند.

حاکمیت روح تکنولوژی به این معنی است که اگر فرهنگ تکنولوژی و شیفت کاری کارخانه به شما اجازه نمیدهد نماز صبح خود را بخوانید، به جهت رعایت روح تکنولوژی - که استفاده از حد اکثر فرصت برای به دست آوردن ثروت است- نباید بر نماز خواندن خود اصرار بورزی. با این مثال ساده خواستم معنی حاکمیت روح تکنولوژی بر دین را عرض کنم و این که چگونه تکنولوژی تکلیف دین را تعیین میکند وگرنه موضوع بسیار عمیقتر و دقیقتر است.

موضوع آفات تکنولوژی را باید در هزینه‌ای که انسان و طبیعت می‌دهند تا ماشینی به راه بیفتد، دنبال کنیم و در مقایسه با خساراتی که به جهات الهی انسان می‌زند باید موضوع ارزیابی شود؛ روح تکنولوژی سکولار فضایی ساخته که به راحتی ذهن در مسیر الهی جان خود قرار نگیرد و اگر دین‌شناسان بخواهند در این مسیر بیندیشند با آنگ این‌که آن‌ها مخالف تکنولوژی و پیشرفت هستند میدان را برای طرح افکار آن‌ها تنگ می‌کنند.

باز این سؤال باقی است که آیا دین باید تحت تأثیر فرهنگ تکنولوژی باشد و یا تکنولوژی باید در کنترل نگاه دینی جلو رود؟

در زمان دولت‌های سازندگی و اصلاحات روزنامه‌ها نوشتند: اگر می‌خواهید توسعه‌ای مطابق با اروپا داشته باشید، باید از بعضی از اعتقادات دینی دست بردارید! این همان اصالت‌دادن به روح تکنولوژی است که تا کجاها به خود حق می‌دهد جلو بیاید. با نگاه به تاریخ چهارصدساله می‌توان گفت، تکنولوژی طوری به صحنه آمد که همه‌ی ادیان را مقهور خود نمود تا امکان هیچ ابراز نظری در مقابل آن نداشته باشند، اعم از مسیحیت، یهودیت، بودا و دیگر ادیان، تنها اسلام است که از طریق حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به مقابله برخاسته، آن‌هم به روشی بسیار ظریف و حکیمانه، تا نه از درون کشور و نه از

بيرون متهم به ضد تکنولوژي شود. امام «رضوان الله تعالی علیه» ما را در بين دو راهي غربي شدن و اسلامي ماندن قرار دادند، چيزي که غرب تلاش کرده بود پيش نيايد و طوري القاء مي کرد که بين اسلام و غرب تضادي نيست و با اين کار فرهنگ خود را حاکم مي کرد و جلو مي برد. با طرح چنين تقابلي مردم موفق شدند با چنگ زدن به اسلام وارد حوزه ي انقلاب اسلامي شوند و در راستاي آشکار شدن چنين تقابلي بود که انقلاب اسلامي توانست خود را ثابت کند، و روشن شد اسلام تنها ديني است که مي تواند مقابل فرهنگ مدرنيته بيايستد.

تقابل فرهنگ مدرنيته با اديان الهي

فرهنگ مدرنيته از جهت بينش و روش در مسيري است که به کلي در تقابل با اسلام يا هر دين الهي قرار مي گيرد، فرهنگي است که در ذات خود هر جريان مقدسي را نفي مي کند و به تمسخر مي گيرد و در همان راستا امثال سلمان رشدي را مي پروراند و سخت از او پشتيباني مي کند و هر ميلي، هر چند پست باشد در آن فرهنگ پذيرفتني مي شود و لذا اسلام به طور بديهي و بر اساس ذات خود در تقابل با آن قرار مي گيرد و براي انقلاب اسلامي مقدر شده که در اين آخرالزمان مأموريت نفي اين کفر جهاني را رقم بزند و به همين جهت انقلاب

اسلامي در هر صحنه‌اي که با کفر جهاني درگير شد پيروز بيرون آمد، شکست انقلاب اسلامي در صحنه‌هايي است که با کفر جهاني سازش کند. تقابل با فرهنگ غربي، تقابل دين و دينداران و نفي فرهنگ کفر است و لذا هرکس عزم احياء زندگي خود را دارد راهي جز وارد شدن در اردوگاه انقلاب اسلامي ندارد. عده‌اي گمان مي‌کنند قوانين دين با حفظ تمام شرايط و اوضاعی که غرب ايجاد کرده، قابل اجرا است. اين‌ها نمي‌دانند تا بشر و عالم کنوني به سوي حق و حقيقت باز نگردد، حقيقت دين محقق نمي‌شود، به عبارت ديگر قواعد و قوانين دين را به عالمي که دين در آن غريب و بيگانه است پيوند نمي‌توان زد و به همين جهت انقلاب اسلامي مي‌خواهد عالم و آدم ديگري پديد آورد که همه زير سایه حق و در پناه او باشند و به علوم انساني و اجتماعي ديگري نظر دارد غير از آنچه غرب پايه‌گذاري کرده است.

انقلاب اسلامي یک رستاخيز جهاني است تا حساب هرکس در اين رستاخيز معلوم شود، يا افراد در دل ظلمات مدرنيته در تمام ابعاد گرفتار پوچي و نيهيلىسم مي‌شوند و يا وارد تاريخ طلايي معنويت مي‌گردند، از اين جهت است که ديگر افراد را بر اساس جبهه‌اي که در آن هستند بايد ارزيابي کرد و نه بر اساس خصوصيات فردي، از اين زاويه است که رسول خدا ﷺ مي‌فرمايند: اي علي! «فَإِنَّهُ لَوْ عَبَدَ اللَّهُ عَبْدٌ سَبْعِينَ خَرِيفًا تَحْتَ

الميزاب قائماً ليله، صائماً نهاره، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَايَةٌ عَلَيَّ عَلِي بن ابي طالب ♦ لَأَكْبَهُ اللهُ عَلَيَّ مِنْخَرِيهِ فِي النَّارِ»؛⁷ اگر بنده اي خدای را هفتاد سال زیر ناودان کعبه عبادت کند در حالی که شبها به نماز ایستاده و روزها، روزه دار است و ولایت علی بن ابي طالب ♦ را نداشته باشد، از بیني او را در آتش می اندازند.

زیرا هرکس در جبهه اي که علی ♦ در آن قرار دارد، نباشد، هر کجای دیگر باشد، با هر خصوصیتی هم که باشد، در ظلمات است، و انقلاب اسلامي از این جهت تاریخ ساز است و متذکر ظلمات هرگونه زندگی است که در فضای مدرنیته ادامه یابد، انسان تماماً در آن فضا گرفتار بی هویتی و پوچی می شود. بنده یک مورد هم ندیده ام که کسی در فضای فرهنگ مدرنیته زندگی کند و در ضمنی که آرمان های آن فرهنگ را پذیرفته باشد، بتواند به زندگی خود معنا ببخشد و در نشاط و امید واقعی زندگی خود را جلو ببرد. آری! چون انسان در آن فضا، شرایطی برای امیدوارانه زندگی کردن ندارد خود را با انواع سرگرمی ها مشغول می کند، اعم از سرگرمی های سالم و پوچ و یا سرگرمی های ناسالم و فاسد. هنوز که هنوز است بنده آن همه شادی که در بسیجیان خط اول دفاع مقدس هشت ساله دیدم، زیباترین شادی دوران می دانم، چون می دانستند نه تنها از

چنگال پوچي دوران رها شده اند، بلکه تاريخي از اميدواري را براي مردم جهان رقم مي‌زنند. اين نوع نشاط و شادي مخصوص ملتي است که معنای زندگي را شناخته، و قابل مقايسه با قهقهه‌هاي پر از غفلتِ غربزدهگان نخواهد بود که نمی‌توانند عياشي را از نشاط معنوي تفکيک کنند.

دل‌مردگاني که سعی می‌کنند با عياشي و لذات بوالهوسانه از دل‌مردگي خود فاصله بگیرند، باید ريشه‌ي دل‌مردگي خود را در فرهنگي بدانند که راه آسمان را به روي قلب‌هاي آن‌ها بسته و فکر نکنند با انواع وسايل لذات بوالهوسانه می‌توانند آن را درمان کنند، انسان نیازمند نشاط‌هاي معنوي است که با حضور در جبهه‌ي ایمان و جهاد با کفر به دست می‌آید و زندگي حقيقي همین است و بس.

فرهنگ مدرنيته طوري است که زندگي حقيقي را از انسان می‌رباید و او را گرفتار آرزو‌هايي می‌کند که در عين دست نایافتني‌بودن، به فرض هم که به دست آید جان را ارضاء نمی‌کند، به همین جهت اگر ما آرزو‌هاي جوانان خود را چیزهايي قرار دادیم که در فرهنگ غربي آرزو به حساب می‌آید، دل‌مردگي و تن‌دادن به انواع بطالت‌ها را براي آن‌ها پدید آورده‌ایم، دیگر فرق نمی‌کند به آن آرزوها برسند یا نرسند، در هر صورت در جبهه‌اي قرار دارند که از معنای حقيقي زندگي خارج شده اند و در

جهت‌گیری خود نمی‌توانند به انتهای نورانی بیندیشند، شبیه کسی که گرفتار مرداب شده ولی دست و پا زدن‌های خود را تلاشی می‌پندارد که او را نجات می‌دهد، در حالی‌که هر تلاشی در آن فضا، هلاکت را نزدیکتر و عمیقتر می‌کند. لذا است که باید متوجه باشیم مدرن‌تر کردن راه نجات مردم نیست، اصل را بر توجه دادن به جهت اصلی زندگی باید گذاشت و در کنار آن و در حدی که بتوانیم در این دنیا زندگی کنیم فعلاً از گزینش تکنولوژی چاره‌ای نیست.⁸

همه‌ی این‌ها به جهت آن است که روشن شود وقتی ما جایگاه انقلاب اسلامی را در این عصر می‌شناسیم، که فرهنگ مدرنیته و تبعات آن را بشناسیم و بفهمیم اگر تکنولوژی فشاری از بازوی ما برداشت، صدها برابر فشار بر روان ما تحمیل نمود و اگر برنامه‌ای ریخت تا راهی جلو بشر بگشاید، آنچنان است که ده‌ها برنامه باید بریزد تا مشکلاتی را برطرف کند که برنامه‌ی اولی پدید آورده است، زیرا با روح ضد قدسی و با اراده‌ی معطوف به قدرت و با عزم تقابل با طبیعت، می‌خواهد زندگی انسان‌ها را جلو ببرد.

وقتی در مقابل تمام موجودیت غرب «لا» می‌گوییم، «إلا» یی هم داریم و این

8 - در موضوع چگونگی گزینش تکنولوژی می‌توانید به کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

«إلّا» در جان ملت ايران همان حقيقت دين است. اين «لا» در ارتباطي که با «إلّا» پيدا مي‌کند مؤثر مي‌شود و در نفي و اثبات انقلاب اسلامي، هدف حل مسائلي نيست که غرب زدگي پديد آورده، بلکه انقلاب براي آن است که اين مسائل از سر ملت رفع شود.

مخالفتان مي‌پرسند: چگونه مي‌خواهيد مسائل را حل کنيد، آن‌ها غافلانند مسائلي که با غرب زدگي پيش آمده مسئله‌ي اصلي ما نيست، و انقلاب براي رفع آن‌ها آمده و نه براي حل آن‌ها. ما گرفتاري‌هاي اداري و بازرگاني و آموزشي داريم ولي انقلاب براي حل آن‌ها با حفظ صورت غربي آن پيش نيامده. بايد متوجه بود ما مسائلمان را به صورتي که در عالم غرب مطرح شده نمي‌توانيم حل کنيم و اگر به آن صورت مطرح کرديم ناگزير از ما راه حل غربي طلب مي‌کند در حالي که انقلاب براي هموارکردن راه وصول به غرب نبود.

عالم کنوني غرب گرفتاري‌هاي بسياري دارد و روز به روز گرفتارتر مي‌شود، اگر در آن عالم وارد شديم و خواستيم خانه‌ي از پاي‌بست ويران شده‌ي زندگي غربي را براي خود تزيين کنيم، در مي‌مانيم و خصم بر ما غلبه مي‌کند، زيرا او نسبت به آن عالمي که سلطان آن است، مناسبتي بيشتري دارد، اگر در تار و پود زندگي غربي وارد شويم و بخواهيم مسائلمان را که پيرو آن زندگي پيش مي‌آيد حل کنيم، در

می مانیم. باید بدانیم اگر بشر می خواهد آینده‌ای داشته باشد می توان با رجوع به حق از طریق انقلاب اسلامی این راه را گشود.

ضروری است که از خود بپرسیم نسبت انقلاب اسلامی با غرب را چگونه تحلیل کنیم، آیا باید مدیریت آن را به دست کسانی بدهیم که اصالت را به فرهنگ مدرنیته می‌دهند و یا به دست کسانی که تلاش دارند با روش‌های حکیمانه ما را از مدرنیته عبور دهند و آرام آرام از غربزدگی پنهان آزادمان کنند؟

بنده معتقدم امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با انقلاب اسلامی نشان دادند: وقتی همه‌ی مکتب‌ها و ادیان رنگ غربی به خود گرفته‌اند تازه پیام آخرالزمانی اسلام، راه اصلی را می‌گشاید و حرکت از ظلمات به سوی نور را می‌نمایاند. و معنی این‌که گفته می‌شود اسلام دین آخرالزمان است، جز این نیست که وقتی همه‌ی ادیان تحت تأثیر ظلمات آخرالزمان قرار گرفتند یک دین هست که رسالت خروج از ظلمات را به عهده دارد و تقابل بین ایمان و کفر را مدیریت می‌کند و آن اسلام ناب محمدی است.

انقلاب اسلامی، جنگ بین اسلام و غرب

با تولد انقلاب اسلامی؛ آرام آرام سرنوشت هر جنگی به نحوی به تقابل انقلاب اسلامی و فرهنگ مدرنیته گره خورد، هر چند به ظاهر جنگ بین صدام و

آمریکا و یا آمریکا و طالبان در افغانستان باشد، همانطور که جنگ بین ایران و عراق، جنگ بین ایمن و همه ی جهان کفر بود. به عبارتی باید متوجه بود که مرزهای جغرافیایی در حال تبدیل شدن به مرزهای فرهنگی است. و در این دو جبهه ما شاهد ظهور تضادهایی هستیم که بین فرهنگ مدرنیته و ادیان الهی در حال وقوع است و بقیه ی ادیان اگر بخواهند بمانند، مجبورند به روش انقلاب اسلامي خود را بازخوانی کنند و نسبت خود را با فرهنگ مدرنیته روشن نمایند. هرچند متأسفانه روشنفکران ما تحت تأثیر آموزه های غرب، متوجه چنین تقابل اساسی نیستند و سعی می کنند این تضاد را رفو کرده و یا نادیده بگیرند و با این کار از اسلامیت اسلام بکاهند. آموزه های فرهنگ مدرنیته را اصل گرفته اند و می گویند اسلام هم همین ها را می گوید! در حالی که اسلام ما را به يك زندگي كاملاً متعالی و معنوي سوق می دهد و تمام آموزه ها و دستورات آن رویکردی قدسی دارد و نه دنیایی، هر چند در دنیا از دنیا استفاده می کند ولي نه با رویکردی که غرب نسبت به دنیا دارد.

انقلاب اسلامي با ذات ضد غربي خود صحنه ي بازي تئوري ليبرالدموکراسي را به هم زد و راه ديگري را براي زندگي گشود که این زندگی به کلی با آن نوع زندگی که فرهنگ مدرنیته در افق روح

انسان‌ها قرار داده بود متفاوت است. چقدر در غفلت‌اند آن‌هایی که گمان می‌کنند: «پس از جنگ سرد، تضادهای ایـدئولوژیک پایان‌یافته و لیبرال‌دموکراسی جهان را اشغال می‌کند،!» گویا این‌ها در این جهان زندگی نمی‌کنند و با تئوری‌های خود دل خوش‌اند. با سادگی تمام می‌گویند جهان را تئوری لیبرال‌دموکراسی اشغال می‌کند و دیگر جایی برای هیچ فکر و مکتبی باقی نمی‌گذارد، این‌ها آرزوهای خود را به عنوان واقعیت می‌بینند، و این‌همه مقاومتی که در بین توده‌ها در مقابل فرهنگ غربی به صورتی حماسی در حال شکل‌گیری است، نادیده می‌انگارند. وقتی متوجه شدیم لیبرال‌دموکراسی یعنی آزادی‌های بی‌قید و بیرون از تعهد دینی و از طرفی روح‌گرایش به ایمان را در جهان مشاهده کردیم، می‌فهمیم چرا عرض می‌کنم این‌ها آرزوهای خود را به عنوان واقعیات می‌بینند و گرفتار یک نوع خیال‌پردازی‌اند. همچنان برای تقویت خیالات و آرزوهای خود تکرار می‌کنند که «پس از جنگ سرد، تضادهای ایـدئولوژیک پایان‌یافته و لیبرال‌دموکراسی جهان را اشغال می‌کند، و چون به‌عنوان یک دهکده با فرهنگ واحد غربی روبه‌رو هستیم، پس جهان یک دهکده است و یک حکومت هم بیشتر ندارد و آن هم لیبرال‌دموکراسی است.» تازه در عینی که در خیالات خود زندگی

ميکنند به بقيه هم دستور ميدهند شما هم بايد به رنگ ليبرالدموکراسي در آييد و هرگز تصور نکنيد انقلاب اسلامي چيزي است که مي تواند حيات جهاني ليبرالدموکراسي را نفي کند.

ظاهريني شاخصه اي است که هميشه غربزدگان بدان گرفتار بوده اند، در سي ساله ي اخير صدها برنامه براي مهار جهان و خاورميانه ريخته اند و تماماً به شکست انجاميده و باز به جهانيبودن ليبرالدموکراسي فکر ميکنند. به جاي آن که متوجه نقص اين تئوري کودکانه شوند، انقلاب اسلامي را در شکست برنامه هايشان مقصر مي دانند. در حالي که انقلاب اسلامي منطقي ترين تقابلي است که با تئوري ليبرالدموکراسي پيش آمده و با حرکت حکيمانه ي خود مي رود تا بشريت را از اين ظلمات رهايي بخشد. پيام انقلاب اسلامي آن است که ليبرالدموکراسي هرگز نمي تواند انسان را قانع کند و بر اين مبنا جبهه اي را در مقابل فرهنگ مدرنيته شکل داده است وگرنه هيچ وقت هيچ مسلماني با مردم اروپا و آمريکا جنگي ندارد، جنگ، جنگ فرهنگي است و جبهه ي مقابل ما يك فرهنگ و فکر خاص است که از رنسانس وارد تاريخ شد و با هر بشري که بخواهد خود باشد و توحيد ي زندگي کند دشمني مي کند. و انقلاب اسلامي شروع تقابل با چنين فکر و فرهنگي مي باشد و به همين جهت وارد شدن در جبهه ي آن براي برونرفت از عالم غربي و ورود به

انقلاب اسلامي و راه برونرفت از عالم غربي 147

عالم اسلامي، همراه با نشاط و حیات و معني دارشدن زندگي خواهد بود. إن شاء الله.

«والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته»

انقلاب اسلامي و برگشت به تماشاگري راز

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در سالگرد رحلت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» سؤال اصلی ما این است که ذات انقلاب اسلامی چیست؟ برای پاسخگویی به این سؤال ابتدا باید ریشه‌ی اصلی انقلاب اسلامی را که به اسلام متصل است مورد توجه قرار دهیم و متوجه باشیم هر دینی از جمله اسلام در واقع به کمک ما آمده است که ما عالم و آدم را درست و با چشمی فوق چشم تجربه و اندیشه‌ی محدود بشری، نگاه کنیم. عالم از چشم دین سراسر راز است، رازهایی که خبر از حقایق عالیه می‌دهد و انقلاب اسلامی از آن جهت که شرایط امروزی رجوع به دین است، در ذات خود ما را به چنین نگاهی نسبت به عالم دعوت می‌کند، نگاهی که مقابل نگاه دنیای پشت‌کرده به دین قرار گرفته است. نگاهی که به دین پشت کند بسیاری از امکاناتی را که در عالم هست ولی در ماوراء محدوددهی حس است، نمی‌یابد و در نتیجه بدون ارتباط و استفاده از آن امکانات می‌خواهد خود را اداره کند. بر این اساس است که عرض می‌کنم اگر کسی به واقع انقلاب اسلامی را درست بشناسد و

بتواند به آن عالمي که اين انقلاب اشاره دارد نظر کند، متوجه مي شود به کمک انقلاب اسلامي مي توان بسياري از مشکلاتي را که جامعه ي جهاني امروز گرفتار آن ها شده است، پشت سر گذاشت و به اين باور مي رسد که هرگز نمي توان براي ادامه ي زندگي از انقلاب اسلامي دست برداشت. زيرا بي آيندگي جهاني که خود را در محدوده ي عالم ماده و امکانات آن متوقف کرده، روز به روز آشکارتر مي گردد و روشن مي شود که بسياري از اقوام و ممالک در ارتباطي که با غرب دارند بايد نگران فردي خود باشند.

سؤال دوم اين است که انقلاب اسلامي چه چيزهايي را نفي و چه چيزهايي را اثبات مي کند؛ به عبارت ديگر به چه چيزهايي «آري» و به چه چيزهايي «نه» مي گويد؟ وقتي روشن شود انقلاب اسلامي با مبناي اسلامي خود ريشه در فطرت انسان ها دارد، متوجه مي شويم به چه چيزهايي «نه» مي گويد که تماماً با وجود انسان بيگانه است و به چه چيزهايي «آري» مي گويد که با وجود انسان سازگار است، و در اين راستا است که مي توان گفت انقلاب اسلامي جواب جان انسان ها و موجب آرامش روح و حيات بشري است که جهنم اضطراب حاصل از فرهنگ مدرنيته، او را گرفتار کرده است.

ماهیت انقلاب اسلامی

يکي از کارهايي که بايد در سالگردهاي مربوط به امام خميني «رضوان الله تعالی عليه» و انقلاب اسلامي انجام بدهيم، نظر به ماهيت ميراث امام خميني «رضوان الله تعالی عليه» يعني انقلاب اسلامي است که آن مرد الهي براي بشریت گذاشت. انقلاب اسلامي آنچنان با تمام ابعاد عالم و آدم در ارتباط است که به واقع از هيچ نکته اي از نکات آن نبايد غفلت کرد وگرنه به همان اندازه از سير به سوي کمال محروم خواهيم شد. با شناخت ماهيت انقلاب اسلامي ديگر مناقشه روي مفاهيمي از قبيل دين اقلي و دين اکثري و يا ولايت مطلقه و يا غيرمطلقه ي فقيه، و امثال آنها نخواهيم داشت، همهي اين مناقشه ها در شرايطي پيش مي آيد که نسبت به شناخت جا يگاه عالم انقلاب اسلامي غفلت شود. همان طور که وقتي انسان اسلام را به عنوان یک دين الهي پذيرفت ديگر اين سؤال براي پيش نمي آيد که «آيا نماز بخوانيم و يا نخوانيم!» کسی که اسلام را پذيرفت و متوجه نقش آن در دنيا و آخرتش شد نماز را که لازمه ي غير قابل انفکاک مسلماني است جهت سعادت خود به خوبي مي پذيرد. در همين راستا بنده معتقدم اگر بر روي لوازم انقلاب اسلامي مناقشه مي شود، به جهت آن است که موقعيت اصلي انقلاب درست روشن نشده است. بنابراین بايد همه تلاش کنيم که ذات انقلاب را بشناسيم تا لوازم آن

نيز شناخته و پذيرفته شود. آن وقت است که روشن مي‌گردد به واقع امروزه انقلاب اسلامي همراه با لوازمش تنها راه سعادت بشر است، نشناختن ذات انقلاب مثل ديگر ندانستن ها نيست، زيرا اين ندانستن يك نوع بيگانگي با تاريخ است و موجب بي‌خردی و بي‌بهره‌گي انسان از زندگي مي‌شود چون «وقت» خود را شناخته.¹

چگونه اسلام رنگ غربي گرفت

دشمن بعضاً به گونه‌اي به لوازم اعتقاد اسلامي مثل اينکه چرا بايد دست دزد را برید، حمله مي‌کند که اصل اسلام را زير سؤال ببرد و يا عوارض انقلاب را عين اصل و حقيقت انقلاب مطرح مي‌کند تا اصل انقلاب را نفي کند. بايد اولاً؛ مواظب بود هر پيش‌آمدي را به نام عارضه‌ي انقلاب نپذيريم و از آن طرف عوارض انقلاب را با حقيقت آن يکسان ندانيم. در يك کلمه به عنوان يك انسان محقق بايد اصل و فرع اسلام و انقلاب را شناخت و هرکدام را در جاي خود مورد بررسي قرار داد. وگرنه همان‌طور که بني‌اسرائيل بين جادو و معجزه فرق نگذاشتند و وقتي حضرت موسي ♦ به ميقات رفتند، به دنبال سامري راه افتادند؛ اگر ذات اصلي انقلاب درست شناخته نشود پوسته‌ي انقلاب

1 - در موضوع «وقت» به کتاب «آنگاه که فعاليت هاي فرهنگي پوچ مي‌شود» ص: 340 رجوع فرماييد.

را براي ما نگه مي‌دارند و محتوای آن را از حقیقت خالی می‌کنند و عملاً ما را از برکات فوق‌العاده انقلاب اسلامي محروم می‌نمایند تا آن‌جا که ممکن است تصور کنید کار از اول هم بدتر شد.

در راستای توجه به ذات انقلاب اسلامي حرف اصلي بنده این است که با به حجاب رفتن عالم اسلامي توسط مدرنیسم، فهم ما نسبت به دین از مسیر اصلي‌اش خارج گشت به طوري که اسلام در صدوپنجاه سال اخیر نه تنها به حاشیه رفت حتي در ذیل فرهنگ مدرنیته رنگ غربي به خود گرفت و به اصطلاح، در حجاب مدرنیته رفت. از این رو به جاي آن‌که اسلام بر همه چیز سایه افکند، فرهنگ اسلام در زیر سایه‌ي تمدن غربي قرار گرفت و شخصیتش که باید ملاکي باشد براي ارزیابی همه‌چیز، با تمدن غربي مورد ارزیابی قرار گرفت. و عملاً اسلام از شخصیت تأثیرگذار و تاریخ‌ساز خود خارج شد و ملت‌های مسلمان بی‌تاریخ شده، نه تنها دیگر منشأ اثر نبودند بلکه اثرپذیر شدند و هویت خود را در زیر سیطره‌ي تاریخي جهان مدرن جستجو کردند. هویت جامعه‌ي اسلامي دنباله‌ي تاریخي شد که جهان مدرنیته براي آن تعریف کرد و این عین بی‌هویتی است و از این طریق همه‌ي اسلام از دست رفت، چون معنی حقیقي خود را در دوران معاصر گم کرد و مدرنیته همان طور که همه‌چیز را با روح خود معنی می‌کرد، اسلام را نیز با همان روح معنی کرد،

حال در چنین فضایی هر اندازه می‌خواهی به عبادات فردی بپرداز، این عبادات هیچ منظری جز منظر غربی شدن در جلو شما نمی‌گذارد و مسلم اشخاص و طوائف متأدب به ادب فرهنگ غربی به آسانی نمی‌توانند با انقلاب اسلامی دمساز شوند.

اگر تاریخ معاصر را قبل از انقلاب اسلامی ملاحظه کنید، می‌بینید همه‌ی مسلمانان باید تلاش می‌کردند تا ثابت کنند اسلام هم حرف‌های فرهنگ مدرن را تأیید می‌کند و این به معنی قرارگرفتن اسلام در ذیل فرهنگ غربی است. وقتی اسلام زیر سایه‌ی فرهنگ مدرنیته قرار گرفت، دیگر این اسلام است که باید جان بکند و بگوید من هم هستم، در این شرایط اولاً: دیگر جوان مسلمان خیلی اصرار ندارد به مسلمانی خود افتخار کند، ثانیاً: آنچه به مسلمانی او شخصیت می‌داد، نزدیکی به مدرنیته بود و این که سعی کند بر اساس معیارهای دنیای مدرن زندگی کند، نه رغبتی به آگاهی نسبت به اسلام داشت و نه انگیزه‌ای برای عمل کردن به دستورات کتاب و وحی؛ باید گفت در آن شرایط به واقع از اسلام جز نامی باقی نمانده بود.

بازگشت به اسلام تأثیرگذار

بر عزیزان واجب است فضای قبل از انقلاب را براساس زاویه‌ی فوق خوب

بشنا سند وگرنه وقتي مي گوييم انقلاب اسلامي شروع يك تمدني است که به تقابل با فرهنگ مدرنيته آمده است، فکر ميکنيد ما شعار ميدهيم. در طول تاريخ معاصر و از زماني که فرهنگ مدرنيته فرهنگ غالب جهان شد، در هر شرايطي اسلام ميخواست از خود دفاع کند تحت غلبه ي فرهنگ مدرنيته نمي توانست حقانيت خود را بنماياند و اين در صورتي است که در گذشته نه تنها اسلام حرف اول را مي زد بلکه تاريخ را به حرکت آورده بود و عموماً ملت ها تحت تأثير اسلام بودند.

در صورتي که بتوان از فضاي سراسر نيرنگ و ظلمت فرهنگ مدرنيته خارج شد و اسلام را نماياند، چهره ي اسلام آنقدر روشن و جذاب و همه جانبه است که خودش دليل بر حقانيت خود و ملاک ارزيابي همه چيز خواهد شد. مشکل اصلي به هم خوردن ملاک هاي ارزيابي است و اين که بخواهيم از منظر فرهنگ بپريشه و ضد قدسي مدرنيته، اسلام را ارزيابي کرده و اسلام را ذيل فکر غربي قرار داده و بررسي کنيم. مثلاً بگوييم: «بهداشت که يکي از ارمغان هاي تمدن جديد است، هزار و چهار صد سال پيش در اسلام بر آن تاکيد شده است» وقتي به اين صورت از اسلام دفاع کنيم عملاً اسلام را ذيل تمدن مدرنيته قرار داده ايم و با اقرار به حقانيت فرهنگ مدرنيته مي خواهيم حقانيتي هم براي اسلام دست و پا کنيم، غافل از اين که رويکرد اسلام

به عالم و آدم متفاوت است و بهداشت در آن نگاه معني خود را دارد و به منزل و مقصد ديگري اشاره مي‌کند. بايد از خود پرسيد چه شده است که ما به چنين حال و روزي افتاديم که به جاي آن که اسلام ملاک ارزيابي حق و باطل همه‌چيز باشد بايد در مقابل ظلماني‌ترين فرهنگ تاريخ، از خود دفاع کند؟ و او مدعي باشد و ما متهم!

اسلام مدعي يا متهم؟

ممکن است بفرمائيد بالأخره اسلام بايد بتواند از خودش دفاع کند تا حقانيتش ثابت شود. بله اسلام آنقدر عظيم و توانا است که در هر شرايطي توان اثبات خود را دارد. ولي چرا اسلام در جاگاه متهم نشست و فرهنگ مدرنيته در جاگاه مدعي؟ آيا اين یک وارونگي نيست؟ چرا بايد فرهنگي که از بنیان با پشت کردن به عالي‌ترين معارف بشري پاي گرفته و همه چيز را براساس هوس انسان‌ها ارزيابي مي‌کند، در جاگاه مدعي بنشيند و با اين‌همه نتايج اسفباري که در تاريخ چهارصدساله خود به‌بار آورده، از کشتار سرخ‌پوستان آمريکا بگير تا اسيرکردن مردم آفريقا براي بيگاري در مزرعه‌هاي آمريکا و استعمار ملت‌ها و فسادهاي بدون مرز و چپاول اموال ساير ملل، حالا مدعي است و اسلام بايد در مقابل ارزش‌هاي فرهنگ مدرنيته از خود

دفاع کند و خود را با آن ها هماهنگ نماید؟! همه‌ي این‌ها به جهت آن بود که ما مسلمانان پذیرفتیم اسلام را در ذیل تاریخ مدرنیته تعریف کنیم و اصالت را به فرهنگ غربی دادیم و به یک معنی اسلام را بی‌تاریخ کردیم و در اتصال به تاریخ غربی آن را معنی نمودیم. يك ملت وقتي تاريخ دارد که در تمام ابعاد و جنبه‌هاي زندگي انسان‌ها اثر و حضور داشته باشد.

تا قبل از انقلاب اسلامي به‌خصوص با حضور نذگین سلسله‌ي قا جار و سلسله‌ي پهلوي در مقابل غرب، يکنوع بي هویتي تاریخي از ما نشان داده شد که بدتر از آن ممکن نبود. حاکمان وابسته طوري اسلام و تشیع را نمایاندند که گویا هیچ حرفي جز تقلید و تبعیت بي‌چون و چرا از غرب ندارد. چنین شرایطی، شرایط حاکمیت مدرنیته بر اسلام و بی‌تاریخ شدن اسلام بود. وقتي بعضي از کتاب‌هاي قبل از انقلاب را مطالعه کنید، مي‌بینید چگونه مي‌خواستند ساده‌ترین مسائل اسلام را از طریق حقانیت تمدن مدرنیته اثبات کنند و این غم بزرگی بود که هیچ مسلمان آگاهی نمی‌توانست تحمل کند. در نظر بگیرید در این مدت بر امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و امثال ایشان چه گذشت. بالأخره خداوند انقلاب اسلامي را درست در مقابل فرهنگ ظلماني غرب به صحنه آورد تا با نمایش حقانیت نگاه رازگونه‌ي اسلام عزیز، ضعف‌هاي نگاه

مدرنیته بر ملا شود و بر دیواره‌ی آن فریب بزرگ، شکافی اساسی ظاهر گردد. با توجه به ضعف‌های همه‌جانبه‌ی فرهنگ غربی و با توجه به امکانات همه‌جانبه‌ی اسلامی که به قرائت شیعی به صحنه آمده است، مسلّم انقلاب اسلامی پایه‌گذار تمدنی خواهد شد که مردم جهان باید برای اثبات معنی خود به صورتی همه‌جانبه به آن روی آورند. با مطالعه در دو طرف قضیه است که می‌توان جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را شناخت تا روشن شود انقلاب اسلامی به کجا می‌رسد و اسلام چه موقعیتی پیدا خواهد کرد. آنچه در این تقابل صحنه را به نفع انقلاب اسلامی تمام می‌کند، تنها ظلمات همه‌جانبه‌ی غرب نیست، بلکه خصوصیات اسلامی که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ارائه داده‌اند نقش بسیار مهمی دارد، چون ایشان اسلامی را به صحنه آوردند که در عین نظر به متن قرآن و روایات، صورت ارائه‌ی آن به روش عرفانی و فلسفی نیز مدّ نظر بوده است و از همه مهم‌تر فضای حماسی و تقابل کامل با غرب را در آن نهادینه کردند.

آغاز تعارض

انقلاب اسلامی، آغاز تعارض روح رازگونه‌ی اسلام است در مقابل روح حس‌گرایی و عقل محدود شده به حس تمدن غربی. در چهارصدساله‌ی اخیر نگاه غرب به عالم و آدم از سر حس و عقل مستقل

از وَحی بود، چون به جنبه‌های متعالی انسان‌ها نظر نمی‌شد و راه‌های ارتباط آن جنبه‌ها به عالم معنویت مورد توجه قرار نمی‌گرفت، انسان غربی گرفتار هوس شد و عالم و آدم را بر همان اساس تحلیل کرد.

حسّ و عقل عملی به خودی خود ابزارهایی‌اند که باید با نور الهی هدایت شوند وگرنه عقل شیطانی یا «نُكْرًا»² مثل عقل معاویه تحویل تاریخ می‌دهد، عقل یا تحت‌تأثیر وَحی است و یا تحت‌تأثیر هوس و شهوت. امیرالمؤمنین ♦ می‌فرمایند: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ»³ چه بسیار عقلی که اسیر فرمان هوسی است که بر آن حاکم است. عقل عملی، استعدادی است جهت به دست آوردن راه‌ها و ابزارهایی که انسان برای رسیدن به هدف به آن نیاز دارد، مهم آن است که هدف را درست انتخاب کنیم، اگر عقل را صرفاً برای رسیدن به رفاه دنیایی به کار گیریم نتیجه‌اش آن می‌شود که فعلاً ما در غرب با آن روبه‌روئیم و در نهایت انسان را به ناکامی می‌کشاند و اگر بخواهیم به خدا

2 - در روایت داریم که حضرت صادق ♦ فرمودند: عقل آن است که به کمک آن خدای رحمان عبادت شود و به کمک آن بتوان بهشت را به دست آورد. راوی می‌پرسد، آنچه معاویه داشت چه بود، حضرت می‌فرماید: «تِلْكَ النُّكْرَاءُ وَ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِعَقْلٍ» آن یک بدجنسی و شیطنت است، شبیه عقل است ولی عقل نیست.

(بحارالانوار، ج 1، ص 116)

3- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 211.

برسيم باز عقل را به کار مي‌گيريم تا شرايط و بستر تعالي انسان را فراهم نمايد و به جاي آن که تحت تأثير هوس باشد تحت تأثير عقل قدسي و وحي الهي قرار مي‌گيرد و شرايط تحقق تمدن اسلامي را فراهم مي‌نمايد. آن عقل که به آن عقل عملي مي‌گوئيم هماني است که اميرالمؤمنين ♦ فرمودند ممکن است تحت تأثير هوس قرار گيرد و هوس آن را جلو ببرد، استعدادي است که در عالم تأمل مي‌کند و راه‌هاي رسيدن به هدف را مي‌يابد، حال اگر هدف متعالي باشد، راه‌هاي رسيدن به آن هدف را به انسان مي‌نماياند و از اين جهت عرض شد حس و عقل مستقل نداريم، حس شما بر اساس گرايش و انگيزه‌ي دروني شما عمل مي‌کند، چشم شما همه چيز را نمي‌بيند چيزهايي را مي‌بيند که شما مي‌خواهيد بينيد و به آن حساسيت داريد. به قول مولوي:

گاو را آري به بگذرد از اين
 از همه خوب و او نبيند غير
 دل گاو، پوست خربزه مي‌خواهد؛ پس
 چشمش براي ديدن پوست خربزه حرکت
 مي‌کند.

طالب هر چيز اي جزممان چيزي که مي‌ج
 از آن جايي که حس و عقل مستقل
 نداريم، اگر حس و عقل، از وحي جدا
 شد، حتماً گرفتار ضد وحي مي‌شود؛ يعني
 گرفتار هوس مي‌گردد.

با توجه به امر فوق می توان گفت:
 تمدنی که از وحی جدا گشت، عقلش، عقل
 شیطانی خواهد شد، همان طور که حساش
 حس شیطانی می شود و همه چیز را وسیله
 استیلا می کند. در چنین شرایطی انقلاب
 اسلامی با حضور خود و با افقی که
 همراه خود دارد شرایط تعرض به فرهنگ
 شیطانی جهانی مدرن گشت، آن هم با
 نگاه رازگونه ای که در ذات خود دارد و
 تمام تحولات عالم را به حقایق غیبی
 ارجاع می دهد. سالها افتخار تمدن غرب
 این بود که ما با عقلمان زندگی خود
 را مدیریت می کنیم و هر ملتی که از
 تمدن غربی فاصله بگیرد، از عقل فاصله
 گرفته و گرفتار خرافه شده است. حالا
 انقلاب اسلامی آمده و روشن می کند وقتی
 حس و عقل از وحی فاصله بگیرند دیگر
 عقل، آن عقل مقدسی نیست که انسان را
 سعادت مند کند، عقلی است که شیطان
 تکلیف آن را تعیین می کند. حضرت
 امیرالمؤمنین ♦ در رابطه با نقش شیطان
 در ادراکات انسان های منحرف
 می فرمایند: « اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ
 مَلَائِكًا وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكًا فَبَاطَ وَ فَتَرَّخَ
 فِيهِمْ صُدُورَهُمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَتَنَّظَرَ
 بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ
 الزَّلَالَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الخَطْلَ فِعْمَلٍ مَنْ قَدَّ
 شَرِكُهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ
 بِالْبَاطِلِ عَلَي لِسَانِهِ»⁴ شیطان را
 پشتوانه خود گرفتند و او از آنان

دام‌ها بافت، در سینه‌هاشان جاي گرفت و در کنارشان پرورش يافت. پس آنچه مي‌ديدند شيطان بدیشان مي‌نمود، و آنچه مي‌گفتند سخن او بود. به راه خطاشان برد و زشت را در ديده‌ي آنان آراست. شريك او شدند، و کردند و گفتند چنان‌که او خواست.

چشم دين و عقل قدسي، نگاه رازگونه به امور است، نگاهی است که با ارتباط با عالم غيب به عالم و آدم مي‌نگرد و از ابعاد بي‌نهايت آن به حيرت مي‌آيد. در روايت آمده است که يکي از دعاهاي حضرت محمد ﷺ اين بود که: «رَبِّ زِدْنِي تَحِيُّرًا!»⁵ «خدايا حيرتم را زياد کن!». يعني آنقدر بصير شوم که ببينم مسئله خيالي بالاتر از آن است که فکر بشر بتواند بر آن احاطه يا بد. در نگاه سطحي به عالم، رازهاي پنهان عالم را نمي‌بينيم که از عظمت آن‌ها حيرت کنيم، موجودات را در محدوده‌ي حسّ مي‌شناسيم و فکر مي‌کنيم همه‌ي حقيقت آن‌ها همین است. نظر به جنبه‌هاي رازآلود عالم از وقتي شروع مي‌شود که نگاه خود را در محدوده‌ي حسّ متوقف نکنيم و حتي از نگاه عقل استدلالي هم بالاتر بيائيم، لازمه‌ي چنين نگاهی بيداري دل است و توجه به اشاراتي است که وَحِي الهی نظرها را بدان اشارات جلب مي‌کند.

محدودیتها و غفلت‌های علم تجربی

اگر دل بیدار شد تمام جهان را راز می‌بینید. نگاه فیزیولوژیک به بدن می‌گوید انسان چیز مهمی نیست، آنچه هست همین بدن و اعضاء داخلی و خارجی بدن است، نه توجهی به روح و قلب معنوی دارد و نه می‌تواند آن را حس کند. به گفته‌ی فیلسوفان علم، دانشمندان علوم تجربی ابتدا پیش‌فرض‌ها یا تئوری‌هایی را می‌سازند و سپس با تجربه‌های مکرر به دنبال تأیید آن‌ها می‌گردند، هر آنچه با تئوری آن‌ها مطابق بود آن را برجسته می‌کنند و هر آنچه هم که با آن تئوری هم‌ساز نبود، نادیده می‌گیرند و مردم تصور می‌کنند واقعیات همان‌هایی است که با تئوری آن‌ها تأیید شده است. در این روش هزاران، هزار جنبه از واقعیات - اعم از واقعیات محسوس و یا ماوراء حس - نادیده گرفته می‌شود. نمونه‌اش موضوع تکامل انسان است، امروزه هیچ دانشمند فسیل‌شناسی نمی‌داند که انسان بالأخره بر اساس تکامل انواع به وجود آمده یا خدا به‌طور مستقل خلقش کرده است. بعضی از دانشمندان یک زنجیره و سلسله‌ای فرض کردند و بعد که متوجه شدند بعضی از انواعی که باید این سلسله‌ی فرضی را کامل کند موجود نیست، با فرض این‌که حتماً سلسله‌ای بوده، گفتند نمی‌دانیم حلقه‌ی قبلی چگونه به حلقه‌ی بعدی وصل می‌شود، گمان کردند حلقه‌ی مفقوده‌ای

است که بعداً پيدا مي‌شود. حالا کساني که منظور از حلقه‌ي مفقوده را متوجه نباشند فکر مي‌کنند مسئله‌ي خلقت انسان با «تکامل انواع» حل شده است. در حالي‌که طرح حلقه‌ي مفقوده، خبر از عدم وصل و عدم رابطه‌ي انسان با ساير موجودات مي‌دهد و حکايت از یک نوع سرگرداني است که در زير واژه حلقه‌ي مفقوده پنهان شده است، ولي با اين حال خيلي کم‌اند افرادي که بدانند علم جديد به گونه‌اي سخن مي‌گويد که با جملات مبهم، رازهاي جهان را پنهان مي‌کند و جهاني فرضي را به عنوان واقعيته‌ي مسلم معرفي مي‌نمايد. بسياري از انسان‌ها چنين مي‌پندارند که، علم تجربی از جهان تو صيف واقعي ارائه مي‌دهد و مفاهيم علمي، المثناي دقيق و کامل طبيعت‌اند، در حالي که مفاهيم علمي فقط به جنبه‌هاي معيني از پديده مي‌پردازند و وسيله‌ي نيل به اهداف محدود و معيني هستيد، نه گزاره‌هاي قابل اطمینان از واقعيته‌ها.⁶

دانش‌مندان در روش دانش‌گاہي و آموزشي براي تفهيم و توجيه نظريه‌ها از تمثيل و مدل‌سازي استفاده مي‌کنند. ولي بسياري از افراد تصور مي‌کنند که اين مدل‌ها واقعيته‌ي دارند و جهان هم بر اساس اين مدل‌ها ساخته شده است، در

6 - در مورد نقش نظر و تعبیر علمي تجربی در ارائه‌ي چهره‌ي عالم، به کتاب «علم و دين» از «ایان باربر» رجوع شود.

حالي که مدل، حاكي از وجود بعضي از شباهت‌ها است. مثلاً مي‌گویند سيستم آرایش اتم‌هاي نمک طعام، مکعبی است، آن وقت ما تصور مي‌کنیم واقعاً همین‌طور است و مسئله حل شده است در حالي که این‌ها فرض و فرضیه است نه واقعیت. آنچه تصور علم از آرایش اتم‌ها به ما مي‌دهد، يك نماد و تصور است نه يك واقعیت مستقیم که فیزیکدانان آن را مشاهده کرده باشند. وقتی این مطلب براي عزیزان روشن شد و به خوبی متوجه شدیم در دیدن واقعیات از طریق نگاه علوم تجربی در بسیاری از ابعاد در حجاب هستیم، می‌فهمیم چگونه نگاه فرهنگ مدرنیته به عالم و آدم رازهاي عالم را نادیده مي‌گیرد، در آن حدی که هیچ جلوه‌اي از «الله اکبر» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» در منظر آن ظاهر نمی‌شود.

آفات غلبه‌ي نگاه مدرنیته به عالم

با غلبه‌ي نگاه فرهنگ مدرنیته به عالم ما نمی‌توانیم حتی يك سلول را با يك نگاه دقیق تحلیل کنیم و تا نگاه غالب، نگاه فرهنگ غربی است، واقعیات عالم رازهاي خود را نمی‌نمایانند و ما همچنان عالم را یک پدیده‌ي مرده و بی‌جانی می‌دانیم که اجازه‌ي هر تصرفی را در آن به خود می‌دهیم، بدون آن‌که متوجه تبعات خطرناک چنین تصرفاتی باشیم، زیرا فقط با یک سطح از سطوح

طولي عالم رو به روئيم، مثل وقتي که بدن یک انسان را بنگريم و از جنبه‌ي باطني و روح مجرد و عقل و قلب او غافل باشيم و با توجه به همان سطحي که مي‌بينيم نسبت به او قضاوت کنيم و با او برخورد نمائيم. غفلت از نگاه رازآلود به عالم از همین سنخ است.

آقاي «ايمان باربر» دانشمند و فيزيکدان فرانسوي در کتاب «علم و دين» با زحمت زياد مي‌خواهد به ما تفهيم کند که همه‌ي نظريه‌هاي علوم تجربيه، ترکيبي است از اطلاعات حسّي، همراه با فرضيات و تعبيرات دانشمندان. اگر با دقت کامل متوجه سخن «باربر» شويم و نگاه علم تجريبي نسبت به واقعيت را عين گزارش از واقعيت خارجي ندانيم، توجه صحيح به عالم شروع مي‌شود، از اين به بعد عالم به عنوان نمادهائي از راز رخ مي‌نماياند.

انقلاب اسلامي به تقابل با بيندشي آمده است که مدعي است عقل تجربي و حس مي‌تواند جداي از نگاهی که وحی متذکر انسان مي‌شود، جهان را بشناسد. در اين نگاه انسان با هيچ جنبه‌اي از حقيقت عالم روبه‌رو نخواهد شد و ظلمات واقعي چيزي جز اين نيست. از اين‌رو اصلي‌ترين نقش غرب را بايد آن دانست که با رويکردي که به عالم و آدم نمود چشم رازبيني بشر را کور کرد. قرآن در مورد ملت‌هايي که جدا از نگاه وحی الهي به عالم مي‌نگرند مي‌فرمايد:

«فَأَنظُرْهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَ لَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبُ
الَّتِي فِي الصُّدُورِ»؛⁷ آن‌ها چشم سرشان کور
نیست، چشم دل‌شان که در سینه‌ها شان
قرار دارد کور است. چون دل است که به
سایر قوا فرمان می‌دهد، اگر چشم دل
کور شد فرمانی که به سایر قوا می‌دهد
تا موضوعی را بررسی کنند، از موضعی
باطل و غیر واقعی آن فرمان را صادر
می‌کند و جهت چنین جستجویی به سوی
ناکجا آباد خواهد بود و این همان
واقعهای است که ما در تمدن غربی با
آن روبه‌روئیم.

انقلاب اسلامي بازگشت به نگاهی است
که آن نگاه از قلبی شروع شده که منور
به نور وَحی الهی است و بازگشت به
نگاه انسان‌هایی است که از طریق به
صحنه آوردن قلب، جهان را در رابطه با
حقیقت باطنی آن می‌بینند، این همان
نگاهی است که ما در سنت پیامبر ﷺ و
اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} با آن روبه‌روئیم.

نگاه بر اساس سنت اولیاء الهی موجب
می‌شود تا انسان وارد عالمی شود که
سراسر در آرامش قرار دارد، زیرا در
آن منظر هر چیزی به خدا متصل است و
انسان را وارد جنبه‌ی بقای عالم می‌کند
تا انسان در آغوش گرم ربوبیت حق با
هرچیز مرتبط شود. در آن نگاه هرچیز
متذکر ربوبیت حق است، و نه تنها عالم
غیب و معنویت، بلکه جهان طبیعت نیز
گهواره‌ی الهی است تا خداوند همواره

انسان‌ها را در آن به تعالي برساند و آرامش آن‌ها را بدون هيچ اضطرابي تأمين نمايد.

شاخصه‌ي نگاهي که بشر قبل از دنياي مدرن به عالم داشت، رازبيني او بود و عالم را سراسر صورت لطف پروردگارش مي‌ديد که به جلوه‌هاي مختلف با انسان مانوس گشته و با او به گفتگو نشسته است. اين مطلب را در سخنان اولياي الهي مي‌توان تجربه کرد که چگونه تمام عمر در چنين عالمي به سر مي‌بردند. برگشت به سنت اولياء الهي از طريق انقلاب اسلامي راهي است براي رهايي از حجاب‌هايي که با مستقل‌ديدن پديده‌ها بر روح بشر مدرن تحميل شده است تا انسان بتواند با آيت‌ديدن همه‌چيز، به عالم بقاء و وحدت وارد شود و از عالم کثرت، که موجب اضطراب و هردم به کاري است، نجات يابد.

در نگاه ديني همه چيز از حق تجلي يافته و به حق متصل است و در عالم یک نحوه وحدت در جريان است که هيچ چيزي در آن مستقل و منفرد نيست، با وارد شدن در چنين نگاهي انسان وارد عالم وحدت مي‌شود و همه‌چيز با اتصال به پروردگار، در حالت بقاء است و انسان نيز با ورود به بندگي خدا وارد چنين اتصال و بقايي خواهد شد. قرآن مي‌فرمايد: «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ»⁸؛ بين پيامبران خدا هيچ تفاوت و

دوگانگي نيست و همهي آنها متذکر حقايق عالم بوده اند و پديده هاي عالم را جلوه هايي از آن حقايق ميديدند و معرفي ميکردند و فرهنگ مدرنيته با پشتکردن به فرهنگ انبياء اين نوع نگاه را از منظر انسانها در حجاب برد و انقلاب اسلامي به صحنه آمد تا نگاهی که انبياء به عالم داشتند احياء گردد و بشر دوباره به خانه ي حق و حقيقت برگشت نمايد.

انقلاب اسلامي و عزم بازگشت به سنت

سنت انبياء خصوصياتي خاص دارد؛ يکي اينکه خدا را به عنوان رب العالمين - و نه صرفاً به عنوان خالق عالم - مذبّر همهي امور هستي مي داند، ديگر اينکه در آن سنت انسان خود را در آغوش گرم پروردگار عالم احساس ميکند و به همين جهت انبياء نه از چيزي ميترسيدند و نه از حادثه اي گله مند بودند، تنها اضطرابشان اين بود که کاري نکنند که از حال و هواي بندگان بيرون روند و آن همه عبادات و مجاهده با نفس براي حفظ بندگان شان بود.

ورود به سنت انبياء و اولياء، ورود به عالمي است که انسان در آن عالم ميتواند از خاطر جمعي و طمأنينه ي خود لذت ببرد و هيچ حادثه اي او را از آرامشي که به دست آورده خارج نميکند، چون همواره جذبه ي غيبي و رازواره ي

حادثه‌ها را مي‌نگرد و عملاً در گلدستان قاعده‌ها و سنن الهي به سر مي‌برد. انقلاب اسلامي با عزم بازگشت به سنت و با توجه به غيب و راز عالم، در تقابل با تمدني است که شديداً به سنت يعني آن نگاه خاص که انبياء به بشر داده بودند، پشت کرده است. تمدن جديد با نگاه کثرت‌گرايي که به آن مبتلا شده، هر لحظه به کاري است و از احکام اصیل و سنت‌هاي الهي غافل است و از حضور در سنت‌هاي الهي هيچ بهره‌اي نبرده است، چيزي که بايد به مرور با عبور از فرهنگ مدرنيته و احياء فرهنگ ديني بدان نایل گشت. مثلاً سنت نابودي ظلم و ظالم و پيروي ايمان و مؤمنين چيزي است که در نگاه ديني قابل درک است در حالي که در نگاه کثرت‌زده و حسي تمدن غربي هرگز احساس نمي‌شود و به همين جهت به راحتی مبادرت به ظلم مي‌کند و با انواع ناکامي‌ها رو به رو مي‌گردد و تا نابودي نهايي جلو مي‌رود و بدون آن که فکر کند علت غلط از آبدرا آمدن محاسباتش چه بوده، همچنان مشغول همان نوع محاسبات است.

ورود به نگاه سنت‌گرايي پيامبران ﷺ، ورود به عالمي است که اقدامات انسان‌ها در زندگي را از مرزهاي محدود عالم محسوس گسترش مي‌دهد و وارد عالمي مي‌کند که انواع رازها در کنار انسان قرار مي‌گيرد و زندگي با تما شاگري رازها ادامه مي‌يابد، همان چيزي که در دوران معاصر تنها انقلاب اسلامي

پيام آور آن است، تا در عين حفظ زندگي زميني ارتباط با حقايق آسماني در صحنه ي زندگي برقرار باشد و بشر در خانه ي حقپرستي با سلامت ذات ادامه ي حيات دهد.

براي شناخت انقلاب اسلامي دو نکته بايد مورد توجه قرار گيرد. اولاً: بايد متوجه بود که فرهنگ مدرنيته، انسان را از چه عوالمي محروم کرده و چگونه خميرمايه ي پوچي را وارد زندگي انسان ميکند و انسان را گرفتار تضادهاي دروني مي نمايد، تا آنجايي که به جهت تضادهاي دروني، انسانها از ساحت حضور در کنار پروردگار، به مهلکه ي نيست انگاري و اکنون زدگي و هردم به کاري سقوط ميکنند.

ثانياً: بايد متوجه شويم در شرايط کنوني نبايد اکنون زدگي تحميل شده را تقدير خود بدانيم و از حضور در بقايي که غذاي جان انسان است خود را محروم کنيم، لازم است متوجه شويم که از طريق ورود به سنت ديني مي توان به مرحله اي رسيد که جانمان در آنچنان آرامشي قرار گيرد که خودمان براي خودمان قابل پذيرش گرديم. و اين با گشايش افق جديدي که انقلاب اسلامي در مقابل انسانها گشوده است محقق ميشود.

اکثر کساني که از انقلاب اسلامي بهره ي کامل نميبرند و با تمام وجود وارد عالم آن نمي شوند، متوجه آثار غربزدگي در جان و روان خود نيستند و نميدانند چگونه روح غربزدگي انسان را

از ساحت وجودي خود و از خلوت با حق خارج مي‌کند.

راز رضا

عموماً کسانی که از طریق انقلاب اسلامي نتوانستند با سنت ديني مأنوس گردند، گرفتار نارضايتي شديدي خواهند شد و نسبت به زمین و زمان بدبين هستند، چون با روح غربزدگی حاکم بر عالم، تعامل صحيح خود با عالم را از بين برده اند. وقتي در سيره ي ائمه ي دين ﷺ دقت کنیم متوجه مي‌شویم به بودنشان در آن مقام اُنس الهي راضي‌اند و يا امام خميني عزيز «رضوان الله تعالی عليه»، در شرايطي بود که به تعبیر بنده، خود را پذيرفته بود، اما نه خودي که نظر به نفس امّاره دارد بلکه خودي که مي‌تواند با تمام وجود با پروردگارش اُنس بگيرد، در فرهنگ مدرنيته هرگز چنين حضوري محقق نمي‌شود، زيرا هيچ حقيقت ثابتي در منظر انسان مدرن نيست، همه چيز در حال تغيير است و انسان بايد در چنين فضايي خود را تعريف کند. به عنوان مثال به پديده ي مُد نگاه کنيد؛ پديده ي مُد يعني هيچ چيزي نبايد ثابت باشد و هيچ چيز در بقاء خود، انسان را قانع نمي‌کند و انسان چون نمي‌تواند با خودي به سر ببرد که با حقايق ثابت عالم مأنوس است دائماً مي‌خواهد با پديده هاي بيرون از خود به سر ببرد، از آن طرف هيچ کدام از پديده هاي بيروني

او را قانع نمي‌کند، پس مرتب بايد آن‌ها را تغدير دهد، باز هم قانع نمي‌شود و باز هم آن‌ها را تغيير مي‌دهد.

انقلاب اسلامي با توجه به ظلمات دوران مدرنيته و آن همه بيدگانگي که از طرف آن فرهنگ به بشريت تحميل شده، بستر تعالي انساني است که از غربزدگي به تنگ آمده و مي‌خواهد به مرحله‌ي ارتباط با خود برين خود نایل شود، تا وقتي جان او از بيروني‌ها فاصله گرفت خودش براي خودش قابل پذيرش گردد و بودنش براي او آرامش‌بخش باشد و بتواند با بقاي خود به عالم بقاي مطلق و صل گردد، بتواند بدون هيچ عجله‌اي با عبادات شرعي با خدای خود به سر ببرد، چيزي که متأسفانه در فرهنگ مدرنيته به کلي از معني خود خارج شده است. در صورتي که وقتي انسان به مقامي رسيد که توانست خود را بپذيرد و به بندگي خدای خود قانع شود، آزاد از گذشته و آينده وارد عالم بقاء مي‌شود و اين بهترين هديه‌اي است که هر کس مي‌تواند براي خود تهيه کند و آزاد از عالم کثرت به سوي عالم پررمز و راز وحدت سير کند. ⁹ شما هيچ وقت از دست خود در نمي‌رويد، خداوند هم هيچ وقت از دست شما

9 - در مورد شرايط آزاد شدن از گذشته و آينده به کتاب «عالم انسان ديني» از همين مؤلف رجوع شود.

درنمي‌رود، ولي دنيا دائماً از دست ما در مي‌رود. حال اگر کسي به امور دنيايي راضي شد، با چيزهايي به سر مي‌برد و دل به آن‌ها مي‌دهد که دائماً در حال خرابي و فرسودگي است، اين آدم در واقع به «هيچي» راضي شده و به همين جهت هيچ وقت نمي‌تواند در آرامش به سر ببرد، چون راز آرامش‌ها به سر بردن با عالم رازها و حقايق پايدار است.

ظهور آرامش گم‌شده

اگر انسان توانست از تمدني که چشم‌ها را در محدوده‌ي محسوسات متوقف کرده عبور کند و به مرحله‌اي برسد که خود را در ساحتي ماوراء آن عالم بنگرد، با خود گسترده‌ي خود مرتبط مي‌شود، خودي که با تمام عوالم وجود مرتبط است، چنين انساني به خوبي خودش براي خودش پذيرفتني مي‌شود، آن وقت آرامش گم شده در تمدن غربي شروع به ظهور مي‌کند. چون انسان در حال ارتباط با خود بيکرانه‌ي خود، خود را تماماً عين اتصال به خداوند مي‌يابد، اتصال به مخزن همه‌ي کمالات، در عين ثبات و بقاء. آيا اين آرامش با آرامش‌هاي تصنعي که کارشناسان روعي به انسان‌هاي گرفتار مدرنيته پيش نهاد مي‌کنند تا کمي از بار حاصل از زندگي تکنیکی را از روح انسان‌ها کم کنند، قابل مقايسه است؟ آرامش‌هاي تصنعي انسان‌ها را تخليه‌ي روعي مي‌کند و نظرها را به

ناکجا آباد می‌اندازد، در حالی که تا تمدنی به میدان نیاید که رسالت آن نفی کلی مدرنیته است، آرامش حاصل از اتصال به بقاء الهی ظهور نمی‌کند. آن آرامش در حال حاضر تنها در بستر تحقق انقلاب اسلامی قابل وصول خواهد بود و با دقت در ذات انقلاب اسلامی می‌توان متوجه شد که آن انقلاب توان ارائه این نوع زندگی را به انسان‌ها در جهان امروز دارد، عالمی که بشر تجدیدزده فکر می‌کرد برای همیشه از دست رفته است.

رویکرد اصلی انقلاب اسلامی نظر به عالم بقاء و توجه به حضرت بقیة الله (ع) است، بقیة الله الهی حضرت، خبر از آن می‌دهد که آن حضرت جلوه‌ای از بقاء الهی است و به همان اندازه که انقلاب اسلامی به آن حضرت نزدیک است، منشأ بقاء الهی در انقلاب اسلامی می‌باشند و روح انقلاب اسلامی را منور به نور بقاء کرده‌اند و این‌که بنده بارها عرض کرده‌ام امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، انقلاب را از زاویه‌ای خاص می‌نگریستند، آن زاویه همان رویکرد انقلاب به عالم بقاء بود و در همین راستا آن‌هایی که واقعاً با ذات انقلاب مرتبط شدند که از همین زاویه به انقلاب نگریستند، و شهدا نمونه‌های کامل این نگاه بودند، زیرا بقاء و «وجود» چیزی نیست که هرکس بتواند با آن مرتبط شود. عموماً مردم با ماهیت اشیاء مرتبط‌اند و فیلسوفان اصالت وجودی هم با مفهوم وجود ارتباط

عقلي دارند، ولي «وجود» سرا سر راز است و ظهورش عين خفا است، همچنان كه خفايش عين ظهور است. گفت:

زد خنده كه من به در پرده عيان باشم
عكس خوبان جهان و بي‌برده نهان
وقتي «وجود» خود را با پرده‌ي
ماهيات عيان مي‌كند، عملاً در پرده است
و وقتي بي‌پرده باشد، «ذات وجود» است
كه عين خفا است، پس ظهورش عين خفا و
خفايش عين ظهور است و معني راز بودن
هر چيز همين است و انقلاب اسلامي بستر
عبور از فرهنگ مدرنيته براي تماشاگري
راز است تا بشر بتواند كثرت‌ها را در
وحدت و وحدت را در تجليات كثرت‌ها
بنگردد. در حالي كه مدرنيته سعي دارد
هيچ چيزي را راز نبيند و از راز بودن
خارج كند و اين به معني محدود كردن
عالم به مجموعه‌اي از كثرات است.

شهدا و ياران خاص امام خميني «رضوان الله تعالي عليه»
با چشم رازبيني در انقلاب وارد شدند و
انقلاب اسلامي را شناختند و با آن
همراهي كردند، سياسيوني كه در عين
گرانش اسلامي چشم غربي داشتند،
مي‌خواستند با تحليل‌هاي سياسي به
انقلاب نزديك شوند و با اين تحليل‌ها
نه انقلاب را شناختند و نه مي‌توانند
بشناهند. معني اين كه گفته مي‌شود
مردم بهتر از نخبگان انقلاب را
مي‌شناسند در همين جا روشن مي‌شود، چون
مردم خود را در عالم اهل‌البيت^{علیهم‌السلام} و
سنت آن‌ها پرورانده‌اند و لذا ماوراء
كثرت‌ها به حقايق عالم وجود نظر دارند

و آنچنان در نگاه فرهنگ مدرنیته گرفتار نبودند که در کثرت از نظر به وحدت محروم باشند، به همین جهت می بینید چه بسیار شهیدانی که اصلاً مدرک تحصیلی نداشتند، ولی چون خود را وصل به عالم بقاء می یافتند انقلاب اسلامی را شناختند و با آن هم افق شدند. دانش آموز متدینی داشتم که خیلی هم درس نمی خواند ولی به شدت حال و هوای جبهه رفتن داشت، گویا زندگی را در جایی خارج از کلاس و مدرسه پیدا کرده بود، یک شبی قبل از اذان صبح که از کنار سنگری رد می شدم، دیدم رزمنده ای آنقدر گریه و ناله می کند که توجه من ناخودآگاه به سوی او جلب شد، دیدم عجب! او همان دانش آموز من است که حالا از همه ی کلاس ها عبور کرده! و یک ماه بعد هم شهید شد. در منظر او از طریق انقلاب اسلامی رازهایی گشوده شده بود که هیچ چیز دیگر نمی توانست توجه او را به خود جلب کند. او حرف امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را درست فهمید که وقتی می گویند: **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** این انقلاب را به صاحبش که حضرت بقیة الله است تقدیم می کنیم یعنی چه، آیا امروز رازی عظیم تر از حضرت بقیة الله **ص** هست که انقلاب اسلامی آمده است تا چشم ها را به تماشاگري آن مفتخر کند؟

هرگز انتظار نداشته باشید روشن فکران سیاست زده روح انقلاب را بشناسند، فهمیدن فرهنگ و عالم امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» یا نیاز به خودآگاهی

تاريخي و دل آگاهي ديني دارد و يا صفاي قلب كامل، تا انسان متوجه رازي شود كه انقلاب اسلامي جهت تماشاگري آن به صحنه ي تاريخ معاصر پاگذارده است. كساني كه دل و جان شان به عالم غرب پيوسته است هرگز نمي خواهند نظام و معادلات و مناسبات غربي بر هم بخورد. اين ها تصور اين را هم نمي كنند كه عالمي غير از عالم غرب وجود داشته باشد، به همين جهت نمي توانند با انقلاب اسلامي دمساز شوند تا از افقي كه انقلاب اسلامي آينده ي غرب را مي نگرد، به آن نگاه كنند.

هنر ما بايد آن باشد كه بتوانيم در نظام آموزشي خود با عبور از فرهنگ غربي و آزاد شدن از چشم كثرت گراي آن، به كمك نور اهل البيت^{علیهم السلام} نگاه رازيني را احياء كنيم تا روز به روز بر ياران انقلاب بيفزائيم، نه اين كه با غربزدگي، فرزندان خود را از انقلاب محروم كنيم.

شاخصه هاي اصلي تمدن غربي

در فرهنگ نفساني تمدن غرب، كمال انسان در صفات چهارگانه ي «كلاغي» و «خوكي» و «خروسي» و «طاووسي» ارزيابي مي شود. فرموده اند اين صفات چهارگانه؛ شاخصه ي اصلي تمدن غربي است. اين صفات، صفاتي است كه انسان ها در شرايط عادي خيلي زود آن ها را مي پذيرند و به عنوان ارزشهاي زندگي دنبال مي كنند.

يکي از شاخصه‌هاي فرهنگ مدرنيته را صفت کلاغي گفتند زيرا آن تمدن عمر طولاني را بسيار دوست مي‌دارد و صرف بيشترماندن، يکي از اهداف آن است و انسان‌ها در اين فرهنگ هزينه‌هاي زيادي به کار مي‌برند تا در اين دنيا بيشتر بمانند. خصلت ديگري که براي آن تمدن برميشمارند، صفت خروسي است؛ چون شهوت بر او غلبه دارد و محور انتخاب‌ها را ارضاي شهوت قرار داده است. و به آن تمدن خوکي مي‌گويند، چون خوردن و خوابيدن براي مردمی که تحت تأثیر اين فرهنگ‌اند اهميت بسياري دارد. و آن را تمدن طاووسي مي‌نامند، چون خودنمايي و ظاهرپردي يکي از صفات اصلي فرهنگ مدرنيته است. در چهارصد سال پيش اگر به کسي مي‌گفتند در روي زمين مسابقه‌اي ترتيب داده شده است که ببينند چه کسي تندتر و بيشتر مي‌خورد تا به عنوان قهرمان از او ياد کنند، بسيار متحير و بهت‌زده مي‌شد، حيرت از آن جهت که قهرمانان يک تمدن کساني باشند که صفات خوک‌ها و کلاغ‌ها و خروس‌ها و طاووس‌ها را در خود رشد داده‌اند و تا اين اندازه سطحی شده باشند. آيا انسان‌هاي سطحی مي‌توانند از رازهاي عالم وجود چيزي درک کنند و دنياي خود را از تنگنای چنين عالمي به سوي عالم بيکرانه‌ي معنويت سوق دهند؟ آيا

مي توان انتظار داشت فرهنگ غربي با انقلاب اسلامي دشمني را کنار بگذارد؟¹⁰ در فرهنگ ديني، مراتب کمال و نقص انسان در نسبت او به قرب و بُعد به خداوند تعيين مي شود و آن کسي که به خداوند نزديکتر است به عنوان قهرمان واقعي به ديده ي احترام به او مي نگرند هر چند او خود را از بقيه ي افراد کمتر و در محضر حق ذليلتر مي يابد، در همين رابطه خداوند در پديد آمدن چنين روحيه اي فرمود: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ»؛¹¹ برترين شما نزد خدا با تقواترين شما است، به عبارت ديگر قهرمان در نظام ديني کسي است که از طريق تقوا نظر به حقايق عالم انداخته باشد، چون قرآن مي فرمايد: «إِتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ»؛¹² تقوا پيشه کنيد تا خداوند شما را تعليم دهد و معلوم است تعليم الهي علم شهودي و معرفت حضوري است. قهرمانان تمدن ديني همچون حضرت علي **◆** اند ولي نه از آن جهت که شمشير زني بي باک است بلکه از آن جهت که مجسمه ي تقوا و رازبيني است. در فرهنگي که قهرمان آن حضرت علي **◆** است، عموم مردم خود را در مقايسه با او ارزيابي مي کنند که چه اندازه در نزد خود به بينش آن حضرت نزديک اند و چه

10 - ممکن است فرهنگ مدرنيته از نتيجه ي دشمني خود نااميد شود، ولي ذات آن فرهنگ دشمني با هر حقيقت متعالي است.

11 - سوره ي حجرات، آيه ي 13.

12 - سوره بقره، آيه 282.

اندازه اهل حضور قلب و اشك و ناله اند.

زیستن به طریق دینی با نظر به قهرمانی آنچنانی، و پذیرفتن هزینه های پشتکردن به فرهنگ غربی، طومار دنیای غرب را در هم می‌پدچد که در مباحث گذشته مورد بحث قرار گرفته است. آنچه باید مورد توجه قرار گیرد این است که قهرمانان در فرهنگ نفسانی غرب در مقابل قهرمانان نظام الهی هستند و هر کدام جهت‌گیری خاص خود را دارند تا آن جا که یکی گرفتار پوچی و اضمحلال می‌شود و دیگری به سعادت و رستگاری می‌رسد و انقلاب اسلامی با طرح قهرمانانی کاملاً جدا از قهرمانان فرهنگ مدرنیته، نه تنها يك کشور را از دست نظام شاهنشاهی نجات داد، بلکه خواهی نخواهی هویت زندگی غربی را به چالش کشید و انگیزه‌ی ادا مه زندگی آنچنانی را زیر سؤال برد و به همین جهت سران نظام استکباری درصدداند تا با ناکام نشان دادن نظام اسلامی انگیزه های ویران شده‌ی خود را در جهت ادا مه‌ی زندگی غربی، باز سازی کنند. این است که تمدن غربی هرگز نمی‌تواند در مقابل انقلاب اسلامی کوتاه بیاید مگر این که مسئولان انقلاب اسلامی از مواضع خود که عبارت است از برگشت به تماشاگري راز و پشت کردن به فرهنگ ضد قدسی فرهنگ مدرنیته، دست بردارند.

روشن است که دینداری منهای حکومت دینی امکان ندارد و در آن حکومت،

شرایط آموزشی بر اساس تماشاگری راز مدیریت نمی‌شود و لذا انقلاب اسلامی نظر به حاکمیت دین در تمام مناسبات اجتماع دارد و اگر بر حاکمیت قوانین اسلام و نگاه دینی اصرار نوزد، در شرایطی که فرهنگ مدرنیته نگاه خود به عالم و آدم را بر همه‌ی ذهن‌ها حاکم کرده است، همان نگاه ادامه می‌یابد و امکان این که انقلاب اسلامی حقیقت خود را آشکار کند فراهم نمی‌شود و به همان اندازه به حاشیه می‌رود.

غرب و وارونگی فرهنگی

فرهنگ غربی به جهت آن که اصالت را به عالم ماده می‌دهد- که پائین‌ترین مرتبه از عالم وجود است- فرهنگ وارونه‌ای است و به همین جهت همه چیزش وارونه است، حتی رویکرد آن به معنویت، رویکرد به جادوگری و امثال آن است که در ذات خودش اعمال ضدّ دینی است و همه به نتایجی معکوس منجر می‌شود. تا قبل از انقلاب اسلامی فرهنگ مدرنیته طوری تبلیغ کرده بود که مردم جهان پذیرفته بودند همه‌ی ادیان الهی یعنی اسلام و مسیحیت و یهودیت همه به موزه‌ی تاریخ سپرده شده‌اند، ولی با ظهور انقلاب اسلامی گویا چهارصد سال تبلیغات فرهنگ مدرنیته در تاریخ واقعی‌تی نداشته و انقلاب اسلامی نه تنها توجه به اسلام را زنده کرد بلکه نظر به دین و دیانت در جهان زنده شد.

چهارصدسال فرهنگ مدرنیت‌ه چنن
 القاء کرده است که دوره‌ي دین گذشته و
 هیچ امر قدسي اصالت ندارد و هنوز که
 هنوز است القائات آن فرهنگ روح هاي
 بسياري را تحت تأثیر خود قرار داده
 که عبور از آن ها نیاز به یک جهش
 تاریخي دارد و تحقق این جهش با شناخت
 ذات غرب از یک طرف و ذات انقلاب اسلامي
 از طرف دیگر امکان دارد. سؤالاتي
 همچون چرایی حکومت دینی و ولایت فقیه
 در صورتی درست جواب داده می شود که
 اولاً: ظلمات فرهنگ غربی شناخته شود.
 ثانیاً: رسالتی که انقلاب اسلامي در
 دوران معاصر به عهده دارد روشن گردد.
 عرض شد در راستای تقابل تمدن غربی
 با نظام اسلامي باید آمادگی جهت
 هزینه ها و آزارهایی که پیش می آید را
 داشته باشیم، همان طور که اهل البیت^{علیهم السلام}
 آزارها را تحمل می کردند و جهت گیری
 فرهنگ شیعه را در مسیر تاریخي خود
 محفوظ نگه داشتند. امام صادق^{علیه السلام} ♦ به
 خوبی می دانستند هزینه ای که در مقابل
 فشارهای حکام بنی امیه و بنی عباس
 می پردازند قابل مقایسه با نتایجی که
 حاصل می شود نیست و نتیجه ی کار آن شد
 که بنی امیه و بنی عباس از صحنه ی تاریخ
 محو شدند، ولی مرحله ی تاریخ سازی
 فرهنگ اهل البیت^{علیهم السلام} شروع شده است. وقتی
 آینده ی انقلاب اسلامي که به تمدن اسلامي
 منجر می شود روشن می گردد که متوجه
 شویم جایگاه تاریخي انقلاب اسلامي طوری
 است که عامل نفی تمدن مدرنیت‌ه خواهد

شد، آن گاه مي پذيريم که استراتژي حفظ انقلاب اسلامي در مقابل حيله هاي دشمن، بهترين استراتژي جهت نمايش ناکارآمدي تمدني است که مدعي است جهان را در قبضه ي خود دارد.

چند سال ديگر همه تعجب مي کنند که چگونه امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» با روش خاص خود توانستند فرهنگ مدرنيته را به کلي از تاريخ بيرون کنند. البته شناخت روش حضرت امام «رضوان الله تعالي عليه» نياز به نوعي هوشياري و خودآگهي و دلآگهي دارد، تا بفهميم چرا پايداري انقلاب اسلامي با روحيه ي رازانديشي، ريشه هاي فرهنگ غربي را مي پوساند و از حيات خارج مي کند. انقلاب اسلامي هم اکنون کار بسيار بزرگي کرده است. و آن اين که در مقابل جهان غرب بر فرهنگي که به حقايق عالم غيب و معنا نظر دارد تأکيد مي کند و به تنهائي تمام حيات فرهنگ غربي را زير سؤال مي برد و از طريق اين پايداري به تدريج باطن خود را ظاهر مي کند و هر روز بيشتر از روز قبل بستگي خود به عالم غربي را ضعيفتر مي نمايد تا به طرد کلي آن فرهنگ منجر شود و آن را در مقابل انبوه مشکلاتي که براي خود و ديگران به بار آورده قرار مي دهد و امکان ادا مه ي آن را در تاريخ آينده از آن مي گيرد. با اين که در ظاهر هيچ کاري انجام نداده ايم و هيچ نيروي براي مبارزه با جهان غرب نفرستاده ايم ولي همين که بر مواضع قدسي خود پايدار

هستيم يك نحوه مبارزه با غرب است و موجب نفي تماميتخواهي آن خواهد شد. ولي با اين همه چنين مبارزه اي مبارزه ي آساني نيست چون روح غربزدگي تاريخ ما، زمينه ي تحت تأثير قرار گرفتن از فکر غربي و بي حوصلگي نشان دادن در مسير رسيدن به نگاه منور رازبيني است و اين روح غربزدگي، همراهي بعضيها را ناممکن مي سازد. سالهاي سال است که ارزش هاي غربي ذکر و فکر عده ي قابل ملاحظه اي از مردم ما است و همين مانع سرعت يافتن انقلاب اسلامي به سوي اهدافش مي باشد. همان طور که عامل اميدواري جهان غرب نيز همين عده مي باشند، ولي چنانچه ملاحظه مي فرمائيد به جهت ذات قدسي انقلاب اسلامي، اين انقلاب بدون هيچ ضعفي در حال بسط و پايداري است و افول تاريخي فرهنگ مدرنيته را به همراه دارد. انقلاب اسلامي گشايش افق تازه اي است به سوي عالم و آدم، اين افق به تدريج بسط مي يابد و همه ي افکار را تحت تأثير خود قرار مي دهد. بيخود نيست که غرب با تمام عوامل و يارانش در نفي انقلاب اسلامي مي کوشد، زيرا مي خواهد با نفي انقلاب اسلامي از افول حتمي خود که با ادامه ي حيات نظام اسلامي در حال وقوع است، جلوگیری کند. و ملاحظه مي فرمايد که در هيچ جبهه اي به اهداف خود نمي رسند، آيا اين عدم موفقيت حادثه ي بزرگ تاريخ ما نيست؟

بزرگترین جبهه‌ی مقابله با غرب

کسانی که موقعیت تاریخی انقلاب اسلامی را می‌شناسند توانسته‌اند پایداری خود در اردوگاه انقلاب اسلامی و بی‌اعتنایی به مظاهر غربی را به بزرگترین جبهه‌ی مبارزه با غرب تبدیل کنند. زیرا ناکامی غرب در راز زدایی از همه چیز است و بی‌اعتنایی به غرب به معنی باقی ماندن در نگاهی است که می‌خواهد در عالمی زندگی کند که با رازهای عالم به سر برد، و غرب را حجاب آن زندگی می‌بیند و نظر به تمدنی دارد که آن تمدن زمین را به آسمان معنویت متصل می‌گرداند و راه‌های ورود به آسمان معنویت را جلوی بشر باز می‌گذارد. آن تمدن با انقلاب اسلامی شروع شده و هرچند فرهنگ عمومی مردمان متعلق به انقلاب اسلامی هنوز در ابتدای آن راه است ولی وجود يك تمدن و پایه‌ریزی آن به کثرت نفرات آن نیست، بلکه به منطقی بودن پیام آن است که بشریت را به چه نوع زندگی دعوت می‌کند و از چه تنگناهایی آزاد می‌نماید، احساس آن پیام به معنی آغاز تفکر و در عین حال یک عکس‌العمل سیاسی است که منجر به تحولی عمیق و اساسی خواهد شد زیرا به تدریج رشته‌های بستگی روحی و فکری به غرب سست می‌شود و عناصر فرهنگی غرب از تأثیر می‌افتد.

دقت در سخنان امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نشان می‌دهد که ایشان برای انقلاب اسلامی

افقي بلندتر از یک کشور اسلامي در نظر داشته اند، ایشان انقلاب اسلامي را شرایط اضمحلال فرهنگ کفر و شرک و نفاق دنيای مدرن و تجلي انوار قدسي به عالم می دانستند. با توجه به این امر؛ مسئولیتی که از طریق انقلاب اسلامي به عهده ي ما قرار می گیرد آن است که بتوانیم تجسم حیات دینی و معنوي را به جهانیان نشان دهیم تا حجت، بر مردم جهان تمام شود و بدانند در زندگی زمینی تا کجاها را باید مد نظر قرار دهند. این مسؤلیت از طریق شناخت اهداف متعالی انقلاب اسلامي ممکن است، اهدافی که بنا دارد بشریت را از بن بست عالم ماده در آورد و با ملکوت عالم آشنا کند تا از تماشاگري رازهاي عالم غافل نماند.

شناخت اهداف متعالی انقلاب اسلامي و فراهم شدن شرایط برای عبور از مدرنیسم ما را امیدوار می کند تا بتوانیم جامعه و انسان های را به نمایش بگذاریم که هرکس از آن جامعه روی برگرداند احساس کند همهی زندگی را از دست داده و این استراتژی کلی ما است، زیرا انقلاب اسلامي از نظر روح تشیعی که بدان منور است چنین توانایی را در درون خود دارد. ایمن راه را اهل البیت^{علیهم السلام} به ما آموختند و ما باید آن را در دوران جدید به صورت یک نظام به نمایش بگذاریم، از آن جهت این کار، کاری شدنی است و به سرعت نتیجه می دهد. اراده کرده ایم چشم دلمان به

رازهاي عالم غيب باز باشد و در بستري که امام خميني «رضوان الله تعالی علیه» گشود به تماشاگري راز بنشينيم.

امام خميني «رضوان الله تعالی علیه» در مدتي بسيار کوتاه با بودن رازگونه ي خود، جامعه ي ايراني را که در مقايسه با ساير کشورهاي منطقه، سراسر غربي شده بود و آرمان هاي غربي شدن را در خود مي پروريد، به عالمي کشاند که شهادت را افتخار خود مي دانست. و اگر پس از جنگ به اسم سازندگي آن روي کرد در حجاب نرفته بود و ادامه مي يافت، آنچه امروز آرزو به حساب مي آيد، صورت واقعيت به خود گرفته بود. با اين همه روح ملت بسيار آماده است و جواناني که فقط خبر دوراني را شنیده اند که شهادت افتخار ملت بود، آمادگي رجوع به آن عالم را دارند، چون از یک طرف چهره ي تمدن غربي را با زشتي بيشتري احساس کرده اند و از طرف ديگر شکست زندگي آلوده به سکولار پنهان متأثر از دوران سازندگي، بيش از پيش برملا شده است و مردم دیدند در دل غفلت از راز و فاصله گرفتن از نگاهی که حضرت امام خميني «رضوان الله تعالی علیه» به عالم داشتند، چگونه محبت به دنيا موجب تمايل نخبگان به ثروت و قدرت مي شود. همهي اين ها موجب شده که با شناختن حيات ديني، از زندگي آلوده به سکولار پنهان، به حيات جديدي که به حقيقت رجوع دارد، نظر کنند. انقلاب اسلامي مي تواند نشان دهد آن نوع زندگي که مدرنيته پيشهاد

مي‌کند، زندگي وَهْمِي است و نمي‌توان در آن ماندگار شد، بايد به نظامي برگشت که انسان‌ها را در بستر دين با رازها آشنا مي‌کند، شرايط طوري است که انسان‌هاي با شعور و پرشور در کلّ دنيا به اين انقلاب معنوي که جهان مدرن را پس زده است، کمک خواهند کرد و ما هم بايد آمادگي هزينه‌دادن و با راز آشنا شدن را داشته باشيم.

انقلاب اسلامي افق‌هايي در پيش روي دارد که ماندي است و حتماً در جنگي که چنگ در چنگ جهان مدرن انداخته، پيروز مي‌شود و مردم جهان را به سنت و شور نبوي دعوت مي‌کند تا زنده و احياء شوند و روشن مي‌کند هيچ را هي براي زندگي صحيح بر روي زمين جز تنفس در فضاي انقلاب اسلامي نمانده است.

خداوندا! ما را متوجهي رحمت بزرگ انقلاب اسلامي بگردان تا بتوانيم گشايش رازها را در منظر بشر جديد به تماشا بنشينيم.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

انقلاب اسلامي، بستر توحيد
در قرن حاضر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در راستای جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و نقش آن در حیات توحیدی دوران معاصر فراز هایی از خطبه‌ی 182 نهج البلاغه، رازها و رهنمودهایی را آشکار می‌کند که احساس کردم با تأمل در این فرازها بتوانیم معنی زندگی توحیدی در ذیل نور انقلاب اسلامی را بشناسیم و با بزرگدانستن انقلاب اسلامی، خود و مردم زمانه‌ی خود را از ظلمات فرهنگ مدرنیته برهانیم.

حضرت مولی‌الموحدين ♦ می‌فرمایند:

«أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي
الْبَسَاكُمْ الرِّيَاسَ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ
الْمَعَاشَ فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَيَّ
الْبَقَاءَ سُلْمًا أَوْ لِيَدْفَعَ الْمَوْتَ سَيِّئًا
لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ♦ الَّذِي
سُحِّرَ لَهُ مَلِكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مَعَ
النُّبُوَّةِ وَ عَظِيمِ الزُّلْفَةِ فَلَمَّا
اسْتَوْفَى طَعْمَتَهُ وَ اسْتَكْمَلَ مِدَّتَهُ رَمَتْهُ
قِسِيَّ الْقِنَاءِ بِنِبَالِ الْمَوْتِ وَ أَصْبَحَتْ
الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَةً وَ الْمَسَاكِينُ

مُعْطَلَةٌ وَ وَرَثَهَا قَدَوْمٌ آخَرُونَ وَ إِنَّ
لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً»؛¹
بندگان خدا! شما را سفارش مي‌کنم به
تقوي از پروردگاري که بر تن شما
جامه‌ها پوشاند، و اسباب زندگيتان
را آماده گرداند. پس اگر کسي در
اين دنيا راهي به زندگاني جاودان
مي‌يافت و يا مي‌توانست مرگ را از
خود دفع کند، او سليمان پسر داود
مي‌بود، که با پيامبري و منزلت بزرگ
که به او رسيد پادشاهي جن و آدمي
وي را مسخر گرديد، ولي چون آنچه
روزي او بود خورد و مَدّتي را که
بايد بماند به پايان برد، کمان‌هاي
مرگ تيرهاي نيستي بر او باراند، و
خانه‌ها از او تهی ماند. مسکن‌ها
خالي گرديدند، و مردم ديگر آن‌ها
را به ارث بردند- و در آن آرميدند- و
همانا روزگاران گذشته براي شما پند
است.

بحث ما در اين موضوع است که آن
بانک بلندي که در قرن 14 هجري در زير
اين آسمان بلند شد و همه را به توحيد
دعوت کرد، و ملت ما را در جرگه‌ي
لبيکگويان به آن بانک وارد نمود، چه
بود و آن دعوت ريشه در کجا دارد و به
کجا رهسپار است؟ اميرالمومنين ♦
مي‌فرمايند: اگر قرار بود شخصي ماندني
در عالم باشد، ماندني‌تر از سليمان ♦
چه کسي؟ حتي سليمان با آن‌همه امکانات
مادي و معنوي بالآخره بنا است از اين

دنیا برود. هرکس در این دنیاست باید بداند که رفتني است، چون آنچه ماندني است حضرت حق است و لا غير. خداوند همواره فرصت مي دهد تا جرياني ظهور کند، ولي به کسي اجازه ي بقاء نمي دهد، چون بقاء مخصوص ذات احدي خودش است. اگر با تمام وجود اين نکته را فهميديم - که فهم آن بسيار کار مي برد - معنای بودن ما در این دنیا معنای خاصی به خود مي گيرد و جهت گيري هاي مان در زندگي دنيايي نتيجه بخش مي شود. در آن صورت است که معني بودنمان را در بستر حضور توحيد مي فهميم، و اين که چه کار کنيم و چه کار نکنيم، درست در جاي خود قرار خواهد گرفت.

عمده آن است که به خود بفهمانيم، اولاً: بودن از آن حق است. ثانياً: بودن موقت ما در این دنیا براي خودش یک برنامه ي حساب شده است. ثالثاً: در این بودن موقت اگر انسان، بودن در این دنیا را ذاتي خود ندانست و بودن ذاتي را براي حق گذاشت، مي فهمد در فرصت زندگي دنيايي مأموريتي دارد که با انجام آن بايد خود را در بستري توحيد و وارد کند و در این راستا همهي وجود او در حالت بندگي خدا قرار گيرد. اين؛ همهي مقصد انسان است، چون در ذات خود «عين ربط» به حق است، حال اگر از طريق بندگي خدا، در عقیده و عمل، عين توجه به حق شد، در عين اين که به اقتضای ذات خود عمل کرده،

نهایت بهره‌مندی از فیض خداوند را نصیب خود می‌کند.

حضرت می‌فرمایند: «أَيُّنَ الْعَمَالِقَةَ وَ أَبْنَاءَ الْعَمَالِقَةَ أَيُّنَ الْقَرَاعِنَةَ وَ أَبْنَاءَ الْقَرَاعِنَةَ»² کجایند عمالقه³ و فرزندان عمالقه، کجایند فراعنه و فرزندان فراعنه.

مشکل عمالقه و فراعنه این بود که فکر می‌کردند وجود و بودشان از خودشان است و خودشان می‌توانند ماندنشان در دنیا را مدیریت کنند. آنچه مانع می‌شود که انسان درست فکر کند غفلت از بودن موقت خود و مرگی است که در پی آن می‌آید. در حالی که مرگ؛ جدی‌ترین بُعد از شخصیت دنیایی انسان است، همچنان که بقاء؛ حقیقی‌ترین بُعد از ابعاد رب‌العالمین است. وقتی پروردگار ما بودن محض است، پس غیر پروردگار نمی‌تواند بودنی مستقل داشته باشد.

این که می‌گویند بسیار کم اند کسانی که مرگ را بفهمند، به این معنا نیست که کسی نداند می‌میرد، احمق‌ترین آدم‌ها هم می‌دانند که می‌میرند، آنچه نیاز به فهم عمیق دارد این است که اگر کسی فهمید فقط توحید و یگانگی حق و حضور مطلق حق در همه‌ی ابعاد عالم جریان

2 - نهج البلاغه، خطبه‌ی 182.

3 - عمالقه قومی بودند بسیار قوی هیکل از اولاد عملیق از نسل سام بن نوح، این قوم با یهودیان دشمنی داشتند و در سفر تکوین مکرر نامشان آمده است، سرزمین آن‌ها میان کنعان و مصر در دشت سینا بوده. (نهج البلاغه، ترجمه‌ی مرحوم شهیدی، ص 494).

دارد، و حق است که اجازه مي‌دهد هرکسي چه موقع و چقدر بماند، نوع نگاه چنين کسي به بودنش، نگاهي حقيقي مي‌شود و مرگ را مي‌فهمد، اين آدم اصلاً براي خودش ماندني قائل نيست، دائم متوجه جذبه‌ي عديمي خودش مي‌باشد و چشمش به آنچه هست، به همان طوري که هست، باز مي‌شود.

ظهور توحيد محمدي^ﷺ در قرن چهاردهم

اگر چشم انسان به اين نکته باز شد که سنت توحيد در عالم، يعني جريان بقاي حق در همهي هستي، او با روبه‌رو شدن با هر پديده‌اي، آن پديده را در عالم به حضور حق ربط مي‌دهد و از آن پيام مي‌گيرد، و در مقابل، هر اندازه که حق شديدتر به صحنه بيايد، باطل شديدتر از صحنه محو مي‌شود. امام صادق **◆** مي‌فرمايند:

«صَبِيحَةٌ وُلِدَ النَّبِيُّ ^ﷺ لَيْسَ مِنْهَا صَنَمٌ إِلَّا وَهُوَ مُنْكَبٌ عَلَيَّ وَجْهَهُ وَ ارْتَجَسَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ اِيْوَانُ كِسْرِي وَ سَقَطَتْ مِنْهُ اَرْبَعُ عَشْرَةَ شُرْفَةً وَ غَاضَتْ بُحَيْرَةٌ سَاوَةً وَ فَاضٌ وَ اِدِي السَّمَاوَةِ وَ خَمَدَتْ نَيْرَانُ فَارِسٍ»⁴

در صبح روز ولادت پيغمبر^ﷺ همهي بتها سرنگون شدند و به رو بر خاک افتادند، در آن شب طاق کسري شکست برداشت و چهارده کنگره از آن

فروريخت و درياچه ي ساوه خشك شد و وادي ساوه پر از آب گشت و آتشكده ي فارس - كه هزارسال فروزان بود- خاموش گرديد.

امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» در اين رابطه مي فرمايند: «اينكه چهارده كنگره از كنگره هاي قصر ظلم خراب شد، به نظر شما نمي آيد كه يعني در قرن چهاردهم اين كار مي شود، يا چهارده قرن بعد اين كار مي شود؟ به نظر شايد بيايد اين، محتمل هست كه اين بناي ظلم شاهنشاهي بعد از چهارده قرن از بين مي رود و بحمد الله رفت از بين. بتها همه به رو افتادند، اين بتها هم خواهند از بين رفت، حالا چه بتهايي كه تراشيده بودند از سنگ يا بتهايي كه خود ملتها يا بعض از ملتها مي تراشند با آدم...»⁵.

حضرت امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» مي بينند كه سقوط چهارده كنگره، چهارده منزل سقوط كفر است تا توحيد جاي آن بيايد و چهاردهمين سقوط مقارن است با ظهور توحيد محمدي ﷺ.

وجود مقدس پيامبر ﷺ يعني تجسم بانگ توحيد. و معلوم است كه جريان توحيد، يعني جريان بقاء، اگر با تولد پيامبر توحيد بتها سقوط مي كنند مي توان نتيجه گرفت كه با ظهور توحيد هر چيزي كه تويدي نيست سقوط خواهد كرد. در همين راستا با تولد وجود مقدس حضرت،

آت‌شكده‌ي فارس خاموش مي‌شود، يعني خاموش‌شدن شوراي كه در عين شورانگيزبودن توحيدني نيست. خاموش‌شدن گرمائي كه ريشه‌ي آن شرک است، با سقوط چهارده كنگره، چهارده جريان شرک پشت سر گذاشته مي‌شود تا ظهور توحيد محمدي ﷺ با يك شكوفائي خاص ظاهر بشود. وقتي متوجه شديم توحيد، حقيقت جاري در همهي هستي است، تاريخ در منظر ما عبارت مي‌شود از آينه‌ي ظهور حق و نفي شرک، ديگر قيامت و دنيا ندارد، حق است كه همواره در همهي زمان‌ها و در هر شرايطي در صحنه‌ها باقي و حاضر است. اگر با ظهور پيام رسان توحيد ناب، ديگر به ادامه حضور شورانگيز كفر اجازه ماندن داده نمي‌شود و مي‌رود كه روز به روز چهره‌هاي متفاوت كفر بي‌رنگ و خاموش شود پس بايد متوجه اينده‌داري اين انقلاب بود، اين توحيد طوري است كه مي‌خواهد جاي خود را همه جايي كند، توحيد حق همه‌جايي است، اما ظهور همه جايي آن بستگي به زمان دارد، همان‌طور كه اگر حق بخواهد بر قلب ما ظهور كند، مشروط به زمينه است. درست است كه قبل از تولد نبي اكرم ﷺ خدا بود اما ظهور پيامبر ﷺ ظهور همه‌جايي حق است، و چهارده كنگره كه سقوط مي‌كند يعني چهارده مرحله‌ي سقوط شرک بايد قدم به قدم جلو برود تا اين تولد توحيدني، شكوفائي خاص پيدا كند. اين‌جاست كه امام خميني «رضوان‌الله‌تعالی‌عليه» مي‌فرمايند اين‌كه چهارده

کنگره از قصر ظلم خراب شده است به نظر مي‌آيد که اين کار در قرن چهاردهم از ظهور دين اسلام شروع مي‌شود. به تعبير ايشان به نظر مي‌آيد دين پيامبر^ص در چهاردهمين قرن، جاي خود را باز مي‌کند. شبکه تلويزيوني CNN مي‌گويد که اسلام بعد از 14 قرن شاهد يک دوران شکوفايي است. باز خبرگزارى انساني ايتاليائي مي‌گويد: «اسلام نه فقط از صحنه بيرون نرفته بلکه در نقاط مختلف جهان از مرزهاي جغرافيايي عبور کرده است و به يک نظام قانونمند و پسرطرفدار براي زندگي در دوران بحران زده‌ي کنوني تبديل شده است»⁶ نظام سياسي دنيا اقرار دارد که «رئسان اسلامي تازه شروع شده است» البته ما با وجود ايمان به قواعد و سنن ثابت در عالم، نمي‌خواهيم به اين سخنان تکیه کنیم، اگر توحيد علوي را درست درک کنیم آن وقت مي‌فهميم معني زندگي چيست، و در آن صورت مي‌توانيم حادثه‌ها و صحنه‌هاي که در طول زندگي روبه‌روي ما قرار مي‌گیرند، درست تفسير کنیم، در آن صورت است که از هيدبت ظاهري حکومت‌هاي گرفتار شرک، بازي نمي‌خوريم.

راز نابودي جبّاران

حضرت مولي الموحدين ♦ مي‌فرمايند آنچه در عالم پايدار است حضرت حق است و بنا نيست من و شما در اين عالم پايدار باشيم تا جهت تثبيت خود فعاليت كنيم. گذشتگان هر چقدر جهت تثبيت خود تلاش كردند، موفق نشدند. اگر فهميديم كه جرياني متقن و محكم و با اقتداري مطلق به نام توحيد در عالم جاري است⁷ و او در همه‌ي صحنه‌ها، همه‌ي حجاب‌ها را كنار مي‌زند تا در همه‌جا خود را تثبيت كند، ديگر در فكر تثبيت خود نخواهيم بود تا به سرنوشتي دچار شويم كه عمالقه و فراعنه دچار شدند و هيچ بهره‌اي از ارتباط با خدا نصيب خود نكردند. زيرا حقيقت اين است كه در هر صحنه‌اي بنا است حق تثبيت شود و اصلاً كدامي «حق» يعني تثبيت شده.

هركس در زندگي دو كار مي‌تواند بكند، يا اين كه وقتي او را در صحنه مي‌آورند، مظهر تثبيت حق شود و خود را نفي كند و حق را بنماياند، مثل كاري كه حضرت سليمان انجام دادند و يا حضرت امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» به نمايش گذاشتند، كه با ايجاد انقلاب اسلامي مظهر نمايش حق شدند. و يا اين كه وقتي او را در صحنه مي‌آورند به جاي تثبيت

7 - عرفا اين نوع حضور حق در عالم را «فيض منبسط» يا «حق مخلوق به» مي‌گويند كه به اعتباري همان پيام آيه‌ي «الله نور السموات و الارض» است.

حق، در فکر تثبیت خود باشد، که در آن صورت چنان در زیر فشار حاکمیت توحید مضمحل می‌شود که جز عبرت، نامی از او نخواهد ماند. خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید:

«الْكِبْرِيَاءُ رَدَائِي وَ الْعِظَمَةُ إِزَارِي فَمَنْ نَارَ عَنِي فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَلْقَيْتُهُ فِي الذَّارِ»⁸ کبریائی و بزرگی سزاوار من است و بس، هرکس با من در یکی از این دو برابری کند او را در آتش می‌افکنم.

وقتی امام الموحیدین ♦ می‌فرمایند: «أَيُّنَ الْعَمَالِقَةِ وَ أُنْدَاءَ الْعَمَالِقَةِ»؛ نظرها را متوجه حقیقت بزرگی می‌نمایند و به چگونگی حضور حق و نفی باطل در همه‌ی صحنه‌ها نظر دارند تا هرکس بفهمد در آینده جایگاه فعالیت‌هایش کجا است. اگر این مسئله درست روشن شود پیام هر جریان توحیدی به راحتی جای خود را در زندگی ما باز می‌کند، و می‌فهمیم شرط بی‌بهره نشدن از تلاش‌هایمان اتصال هر چه بیشتر به جریان‌های توحیدی است. آن وقت است که می‌توانیم ببینیم چگونه توحید، در جمال یک عالم شیعه به صحنه‌ی تاریخ معاصر پا گذاشت و آنچه که در تاریخ صدر اسلام با ید ظهور می‌کرد و حجاب سقیفه مانع ظهور آن شد، در حال ظهور است. با نور تشیع و در آینده‌ی ملت ایران خط توحید نهایی در حال شکل‌گیری است. کسی که تولد پیامبر^ص را درست ببیند می‌تواند ببیند

که آن تولد، ظهور توحیدی است که آرام آرام جای خود را در آینده تاریخ باز می‌کند.

سلمان فارسی «رضی الله عنه» می‌گوید: در گوشه‌ای از خندق مشغول کار بودم، و حضرت رسول هم در نزدیکی من تشریف داشتند، هنگامی که مشاهده کردند من در تلاش هستم، کلنگ را از من گرفتند، و شروع به کندن زمین کردند. در این هنگام که کلنگ را به زمین می‌زدند از ضربت او برق جستن می‌کرد، عرض کردم: یا رسول الله! این چیست که من مشاهده می‌کنم؟ فرمود: برقی که از ضربت اول جستن کرد علامت این است که خداوند یمن را بر من خواهد گشود، برق دوم نشانه این است که بلاد شام و مغرب را فتح خواهم کرد، برق سوم نیز علامت فتح مشرق است.⁹ افراد ضعیف‌الایمان در همان لحظه گفتند هنوز ما درگیر چند عرب هستیم که ما را تهدید می‌کنند و به همین جهت در حال کندن خندق می‌باشیم، چون قدرت جنگیدن مستقیم با آنها را نداریم،

9- مَا رَوَاهُ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: ضَرَبْتُ فِي نَاحِيَةٍ مِنَ الْخَنْدَقِ فَعَطَفَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ وَ هُوَ قَرِيبٌ مِنِّي فَلَمَّا رَأَى أَنِّي أُضْرِبُ وَ رَأَى شِدَّةَ الْمَكَانِ عَلَيَّ نَزَلَ فَأَخَذَ الْمِعْوَلَ مِنْ يَدِي فَضَرَبَ بِهِ ضَرْبَةً فَلَمَعَتْ تَحْتَ الْمِعْوَلِ بَرْقَةٌ ثُمَّ ضَرَبَ ضَرْبَةً أُخْرَى فَلَمَعَتْ تَحْتَ الْمِعْوَلِ بَرْقَةٌ أُخْرَى ثُمَّ ضَرَبَ بِهِ الثَّلَاثَةَ فَلَمَعَتْ بَرْقَةٌ أُخْرَى فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي مَا هَذَا الَّذِي رَأَيْتُ فَقَالَ أَمَّا الْأُولَى فَإِنَّ اللَّهَ فَتَحَ عَلَيَّ بِهَا الْيَمْنَ وَ أَمَّا الثَّانِيَّةُ فَإِنَّ اللَّهَ فَتَحَ بِهَا الشَّامَ وَ الْمَغْرِبَ وَ أَمَّا الثَّلَاثَةُ فَإِنَّ اللَّهَ فَتَحَ بِهَا عَلَيَّ الْمَشْرِقَ. (إعلام الوري بأعلام الهدى، ص90)

نبي الله چه فرمايشي مي فرمايند. اين ها حضور توحيد را در سیر تاريخ نميديدند، ولي رسول خدا ﷺ ميديدند. خداوند به آدمي که متوجه حضور او باشد چنين بصيرت هايي مي دهد. ظاهرش اين است که چون نمي توانيم با آن ها جنگ کنيم خندق حفر مي کنيم و آب در آن مي اندازيم تا مانع پيشروي آن ها شويم، ولي باطنش آن است که وقتي کلنگ به سنگ مي خورد و یک جرقه مي پرد مي فرمايند: يمن سقوط کرد، دوباره با یک جرقه ي ديگر حضرت مي فرمايند: بلاد شام و مغرب هم سقوط کرد. اگر ما در دل فعاليت هايي که در صدد حاکميت توحيد هستيم، سقوط طاغوتيان را نبينيم توحيد را نمي شناسيم. اگر حضور گسترده ي حق را در تمام طول تاريخ در صحنه هايي که براي حاکميت توحيد به پا شده، ببينيم، ديگر آمريکا و اروپا و اسرائيل نمي بينيم، فقط حضور حق و اضمحلال کفر را مي بينيم، همان طور که حضرت روح الله خميني «رضوان الله تعالي عليه» سقوط ابرقدرتها را در قرن چهاردهم هجري مي بيند.

دو نوع زندگي بيشتري در اين عالم نيست، یک نوع زندگي آن است که مي فهمد همواره حق در صحنه است و به جاي آن که خود را تثبيت کند، خود را به حق مي سپارد و فاني در حق مي شود که آن زندگي است. یک نوع زندگي هم آن است که نسبت به اين امر در ناداني کامل به سر مي برد و لذا حق را همه جايي نمي بيند و درنتيجه فرصتي را که براي

بندگي حق به او مي دهند ضايع مي کند. در اين فرصت بنا بود مثل امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» که حق را به صحنه آورد و حق را تثبيت کرد و خودش را در حق فاني نمود عمل کنند ولي درصدد برمي آيند خود را تثبيت کنند و عملاً به جنگ پروردگار مي روند و نابود مي شوند. چنانچه خداوند در حديث قدسي مي فرمايد: «فَمَنْ نَزَعَنِي فِي شَيْءٍ مِنْهُمَا قَصَمْتُهُ»¹⁰ هرکس در کبريائي و عظمت به رقابت با من برخيزد پشت او را مي شکنم. به ما گفته اند:

جوي ديدي کوزه اندر آب را از جوي کي
 حوهي ديد باشد گريز
 آب کوزه چون در آب محو در وي گردد و
 حوه شود ا ح ش ه 11
 شما امروز حق را در جمال امام خميني «رضوان الله تعالي عليه»، بنیان گذار انقلاب اسلامي مي بينيد و چون حق تا قيام قيامت باقي است مسلم اصل اين انقلاب باقي است. هر کس سنت بقاي انقلاب را نبيند، ناخود آگاه در مقابل آن مي ايستد و نابود مي شود. خداوند فرصت هاي توحيد شدن انسان ها را فراهم مي کند تا آن ها در جان خودشان حق را تثبيت کنند. بعضي ها متأسفانه در چنين فرصتي قبيله و باند و پول خودشان را تثبيت مي کنند، اين ها در واقع قصه مرگشان را مي سرايند، اگر هم یک روز در قالب ياران انقلاب به صحنه آمدند، به جاي

10 - بحار الأنوار، ج 70، ص 192.

11 - مثنوي، دفتر سوم، ص 512.

فاني شدن در انقلاب، با رانتي که توانستند براي خود دست و پا کنند، پول و ثروتي به جيب زدند و حالا مقابل روح توحيدى از انقلاب ايستاده اند و به خيال خودشان اجازه نمي دهند انقلاب جلو برود، اين ها بي آينده مي شوند و انقلاب جلو مي رود. توحيدى بودن اين انقلاب محرز است. اگر اين انقلاب يك صدا داشته باشد و آن اين که آمريکا هيچ غلطي نمي تواند، بکند، مسلم اين صدا صدي توحيد ناب است، که هيمنه ي شرک را به چيزي نمي گيرد و در نفي آن همت کرده است، اين فرق مي کند با آنچه کشور شوروي به عنوان رقيب آمريکا، در مقابل آمريکا انجام مي داد. خود شوروي در همان شرکي بود که آمريکا در آن گرفتار است. صدي «آمريکا هيچ غلطي نمي تواند بکند»، در صدد است حجاب بين بندگان و خدا را رفع کند و ما بايد ببينيم در اين پيام جاي ما کجا است. مگر نه اين است که جز حق همه هيچ کاره اند و به اندازه ي اميد ما به ابزارها، حق براي ما در حجاب مي رود؟ پس اگر انسان بتواند جان خود را الهي کند، چون حق، همه کاره ي هستي است، او هم در بستر بقاي حق، از هرگونه اضمحلالی در امان مي ماند. سخن امام خميني «رضوان الله تعالی عليه» که گفت «آمريکا هيچ غلطي نمي تواند بکند» حکايت از آن دارد که راهي براي بشر اين دوران گشوده شد و مردم مي توانند به کمک نوري که آن مرد الهي جلو راهشان گشود زندگي توحيدى

خود را ادامه دهند، وگرنه گرفتار شرک دوران مي شوند و ناخواسته در معادلات جهاني، در اردوگاهي قرار مي گيرند که آمريکا سرنوشت آن ها را رقم مي زند، اين ها به بهانه ي اين که نبايد دشمن تراشي کرد - که سخن حقي است- به اسم تنش زدائي سخن حق خود را در مقابل کفر جهاني پس مي گيرند.

یک نهضت و انقلاب توحيد ي، مسلم با مشرکان دوران روبه رو خواهد شد و به همان اندازه که بر نور توحيد خود باقي بماند در نفي رقيب ان خود موفق مي شود، زیرا توحيد يعني بقاء، توحيد، يعني حق و چون انقلاب اسلامي، یک انقلاب توحيد ي است، ذاتش بقاست و لذا نسبت به آن، دو نوع موضع گيري مي توان کرد، يا از طريق اين انقلاب، تمرين بندگي و فنا پيشه کنيم و نابودي همي چهره هاي کفر را به تماشا بنشينيم، که فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»¹²؛ هر چيزي جز وجه خداوند نابود شده است. اين نوع موضع گيري؛ عالي ترين نوع بهره بردن از بستري است که انقلاب اسلامي گسترده است. یک نوع موضع گيري هم آن است که بخوايم در مقابل انقلاب، نام و مال خود را تثبيت کنيم. اين انقلاب مثل ساير حرکت هاي توحيد ي چنين مقابله اي را به نابودي مي کشاند و تجربه ي تاريخي گواه چنين حقيقتي است، و حضرت مولي الموحدين ♦ تحت عنوان

کجایند عمالقه و فراعنه متذکر چنین سنتی هستند.

انقلاب اسلامي نشان داد چگونه آن‌هایی که برای خود قدرت و مُکنت قائل بودند و فکر می‌کردند حالا که در کسوت روحانیت هستند می‌توانند مقابل انقلاب بایستند، در تقابل با نور توحیدی انقلاب هیچ و پوچ شدند، تا این‌جا را دیدند که به ظاهر عده‌ای پشتیبان آن‌ها هستند ولی قدرت حاکمیت همه‌جانبه‌ی حق را ندیدند.

طرفداران نادان و دشمنان احمق

اگر از دید توحیدی و نقش توحیدی انقلاب، به این انقلاب نگاه کنیم، جایگاه حقیقی آن را شناخته‌ایم و نسبت خود را با آن درست تعیین می‌کنیم. در این نگاه است که طرفداری ما از انقلاب، یک طرفداری واقع‌بینانه و الهی است و لذا نه جزء طرفداران نادان انقلاب خواهیم بود، و نه جزء دشمنان احمق، و در همین راستا دینداری مخالفان انقلاب نیز برایمان معنی می‌شود که چگونه در عین دینداری از دیدن نور توحید در دوران اخیر محرومند.

از خود باید پرسید روح توحیدی انقلاب اسلامي بشریت دوران را به کجا می‌برد؟ اگر انکشاف حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را در رابطه با سقوط چهارده‌کنگره از کاخ ستم بپذیرید

بايد متوجه باشيد از طريق اين انقلاب، تازه ظهور توحيد ناب محمدي ﷺ شروع شده است. تا حال اسلام در حجاب حاکمان جدا شده از غدير، ظهور توحيدى نداشته است، و فرزندان همان تفکر به عنوان حاکمان کشورهاي اسلامي، با اسراييل قرار مي‌گذارند که حزب‌الله لبنان را نابود کنند و هزينه‌ي آن را از پول نفت ملت‌هاي مسلمان مي‌دهند. ولي توحيد انقلاب اسلامي که پرتو آن در حزب‌الله به نمايش در آمد به خوبي هيمنه شرک را نفي نمود، و اين شروع مبارکي بود، و با توجه به همين قاعده است که حضرت روح الله «رضوان الله تعالي عليه» مي‌گويد: خداوند خواسته است که مستضعفين بر مستکبرين غلبه کنند.¹³ چون ايشان متوجه نقش روح توحيدى اين انقلاب شده‌اند، و لذا هر قدر هم بعضي از دولت‌ها در نظام اسلامي بخواهند ما را به مستکبران نزديک کنند، باز نور توحيدى انقلاب همه تلاش‌ها را نفي مي‌کند و خود را جلو مي‌برد.

وقتي جاىگاه توحيدى انقلاب اسلامي را بشناسيد، بايد بدانيد اگر خواهستيد وارد اين انقلاب شويد، به اندازه‌اي که مزيت داريد، روح توحيدى انقلاب شما را پس مي‌زند، حال چه مجتهد باشيد، چه یک فرد سياسي با سوابق مبارزاتي درخشان. ولي اگر زندگي دنيايي را یک فرصت براي هر چه بيشتري توحيدى شدن بدانيد

خداوند در اختيار آن حضرت گذاشت - از قبيل در اختيار داشتن جنّ و انس همراه با نبوت و منزلت بزرگ- واقع ميشد.

بودن صدام يك بودن غير منطقي بود، چون بودن او با ظلم همراه بود ولي بودن حضرت سليمان♦ که همراه با ظلم نبود، ولي با اين همه آن حضرت رزق خاصي داشت که خورد، و فرصتي داشت که به انتها رساند و رفت. پس بودن در زمين چيز تثبیت‌شدني نيست، اگر تثبیت‌شدني بود و راهي بود براي اين که تثبیت بشود، در اختيار حضرت سليمان♦ مي‌گذاشتند. پس بايد بدانيم بودن از آن خداست، با فناي خود به بقاي خدا مي‌توان باقي شد، هرکس به اندازه‌اي که به دريا وصل بشود از کوزه‌ي خودخواهي نجات مي‌يابد، و در وادي نفي خود، باقي‌بودن به بقاي الهي را تمرين مي‌کند. اگر تمام وجود انسان کوزه‌ي خودخواهي شد، چون آن کوزه را زمين زدند، مي‌شکند و زحمات انسان مضمحل ميشود و فقط عذاب قيامت برایش مي‌ماند.

حضرت مولي الموحدين♦ مي‌فرمايند: اي آدم‌ها چون توحيد را نمي‌شناسيد براي بودن و تثبیت خود در اين دنيا جايي باز نموده‌ايد. حضرت سليمان♦ با آن همه امكاناتي که در اختيار داشت، موقتي‌بودن زندگي دنيايي را شناخت، در نتيجه در آن فرصت محدود به تمرين بندگي براي خدا مشغول شد. در اوج شرايطي آن چناني، که هرکس در آن

شرایط بود نمی‌توانست از تثبیت آن شرایط برای خود بگذرد، او گذشت و لذا آنچه باید می‌خورد خورد، و آن مدتی که باید تمام می‌کرد، تمام کرد و به راحتی رفت. هنر او آن بود که شرایط تعالی خود را شناخت و از آن استفاده کرد، کاری که ما می‌توانیم از طریق انقلاب اسلامی انجام دهیم و با این رویکرد معنی تمدن اسلامی را بنمایانیم.

حضرت در ادامه می‌فرمایند: «قِسِي الْقِنَاءَ بَيْنَ الْمَوْتِ وَ أَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِذَّةً خَالِيَةً وَ الْمَسَاكِينُ مُعْطَلَةً وَ وَرَثَهَا قَوْمٌ آخِرُونَ وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً»؛ خداوند تیر را در چله‌ی مرگ نهاد و به سوی سلیمان رها کرد و شهر و خانه و مسکن‌ها و قصر، همه از سلیمان خالی شدند، و مرد می‌دیگر آن‌ها را به ارث بردند. حال نظر به زندگی گذشتگان و انتهای آن، برای شما عبرت است.

قرار همین است که باید سلیمان ♦ می‌رفت، هنر حضرت سلیمان ♦ آن بود که خوب رفت، نگفت من همه کاره‌ام و خودم هر طور خواستم برای زندگی خودم برنامه‌ریزی می‌کنم، متوجه بود او در این زندگی موقت هیچ کاره است. حضرت روح الله خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: خدا خرمشهر را آزاد کرد. و فرمودند: من دست و بازوی رزمندگان را که جای بوسه‌ی ملائکه است می‌بوسم. این یعنی توحید، این یعنی من در پیروزی خرمشهر

كاره‌اي نبودم. وقتي شما كاره‌اي نباشيد و خود را به نمايش نگذاريد، حق در صحنه مي‌آيد، براي همين وقتي شما متوجه سيره‌ي امامان معصوم عليهم السلام مي‌شويد به خدا منتقل مي‌شويد، و اين كه رسول خدا صلى الله عليه وآله مي‌فرمايند: «ذَكَرُ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ عِبَادَةٌ»؛¹⁴ به همان معني است كه با نظر به سيره‌ي علي عليه السلام **◆** راه نظر به پروردگار گشوده مي‌شود و در همين راستا است كه امام باقر عليه السلام **◆** مي‌فرمايند. «أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّنَ تَذْهَبُونَ وَ أَيُّنَ يُرَادُ بِكُمْ بِنَا هَدَى اللَّهُ أَوْلَكُمْمْ وَ بِنَا يَخْتِمُ آخِرَكُمْ فَإِن يَكُنْ لَكُمْ مُلْكٌ مُّعْجَلٌ فَإِن لَنَا مُلْكًا مُّوَجَّلًا وَ لَيْسَ بَعْدَ مُلْكِنَا مُلْكٌ لِأَنَّ أَهْلَ الْعَاقِبَةِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛¹⁵ اي مردم! كجا مي‌رويد و شما را به كدام جهت مي‌برند؟ خداوند اول شما را به دست ما هدايت نمود و به دست ما آخر شما را به انجام مي‌رساند، اگر شما دولت زودگذر داريد، دولت پايدار از آن ما است. بعد از حاكميت ما، حاكميت ديگري كه بيايد و حاكميت ما را ساقط كند نخواهد بود، زيرا ما اهل عاقبت هستيم و خداوند فرمود: عاقبت كار از آن متقين است.

14 - بحار الأنوار، ج 26، ص 229. نقل از: مناقب مُحَمَّد بن أحمد بن شاذان عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: «ذَكَرُ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ عِبَادَةٌ»
 15 - اصول كافي، ج 1، ص 471.

جايگاه تاريخي امام خميني «رضوان الله تعالي عليه»

در راستاي آينده دار بودن توحيد است که اگر کسي توحيد را رها کرد هلاک مي شود و بي آينده خواهد بود. يکي از جلوه هاي زلال توحيد در عصر حاضر سيره و سنت امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» است که در آينه ي انقلاب اسلامي به نمايش گذارده شده است. در روايت از امام صادق علیه السلام داریم که رسول خدا $\text{صلی الله علیه و آله}$ فرمودند: «يَحْمِلُ هَذَا الدِّينَ فِي كُلِّ قَرْنٍ عُدُولٌ يَنْفُونَ عَنْهُ تَأْوِيلَ الْمُبْطَلِينَ وَ تَحْرِيفَ الْغَالِبِينَ وَ انْتِحَالَ الْجَاهِلِينَ كَمَا يَنْفِي الْكَيْرُ خَبَثَ الْحَدِيدِ»؛¹⁶ در هر قرني عدولي هستند که اين دين را حمل مي نمايند و از آن هرگونه تأويل اهل باطل، و تحريف هاي افراطي، و ادعاهاي جاهلین را دور مي گردانند. آن طور که کوره ي آهنگران پليدي و چرکي آهن را پاک مي کند.

همه چيز گواه بر آن است که عدول اين عصر حضرت امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» است که بانگ توحيد را در راستاي برگشت امت اسلام به توحيد محمدي $\text{صلی الله علیه و آله}$ بلند نمود، تا جامعه ي اسلامي را از تأويل اهل باطل و تحريف افراطيون و ادعاهاي جاهلانسه برهاند و به اسلام ناب محمدي $\text{صلی الله علیه و آله}$ برگرداند، و لذا جدائي از اين انقلاب، جدائي از توحيد دوران است و فروافتادن در تأويل اهل باطل و يا تحريف افراطيون و يا ادعاهاي جاهلانسه.

چنانچه التفات فرمودید در این دنیا دو نوع زندگي مي توان داشت، يکي اين که خارج از زندگي توحيد ي خود مان در صحنه باشيم، و ديگر اين که خود را نبينيم و حرکات و سکنات و گفتار مان نمايش حق با شد، مثل عاشقي که از حرکات او مي فهميد که دلش کجاست و بر اساس توجه به دلدارش زندگي مي کند، مولوي در توصيف اين نوع از زندگي که نمايش بندگي خدا است، مي فرمايد:

لطف شاهنشاه جان چون اثر کردست اندر
 _____، وطن، کُلّ تَن؟
 لطف عقل خوش نهاد چون همه تن را در
 _____، آرد در ادب
 عشق شنگ بي قرار چون در آرد کُلّ تن
 _____، کون را در جنون؟

اين نوع زندگي طوري است که فرصت ها را مهلت هايي مي داند که خداوند در اختيار انسان قرار داده تا خدا را بنمايانيم، همان چيزي که رسول خدا ﷺ نسبت به خود فرمود که: «مَنْ رَانِي فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ»؛¹⁷ هرکس مرا ببيند خدا را ديده است، چون حضرت آينه ي نمايش خدا شده اند. عمّان ساماني در وصف علي ﷓ مي گويد:

به پرده بود جمال علي شد آينه خير
 حمل غَزْ و حَلّ الكلام قَلْ و دَلْ
 شرط چنين زندگي رسيدن به اين عقیده است که با تمام وجود تصميم بگيريم با سخنان خدا و پيامبر ﷺ و امامان ﷓ زندگي کنيم. رسول خدا ﷺ و امامان ﷓

17 - شرح دعاي صباح، حاج ملا هادي سبزواري، ص

خودشان فاني در حقانند و به همين جهت راه هاي ارتباط بندگان با خدايند، و در همين رابطه بعد از مدتي که با نظر به رسول خدا ﷺ و ائمه معصومين علیهم السلام زندگي کردید، معني حجت الله بودن اين ذوات مقدس روشن مي شود و در آن صورت است که به خود مي گويد اگر خدا اين ها را در دنيا نياورده بود ما چگونه مي توانستيم راهي به سوي پروردگارمان پيدا کنيم، شکر مي کنيد که خدايا توفيق دادی که از طريق اميرالمومنين **♦** تو را شناختم، خدايا غير تو در صحنه نيست، خدايا! زندگي ام را مي خواهم با همين عقیده به پايان برسانم که تويي همه ي حقيقت. در اين حالت است که زمينه ي حاکميت مطلق الهي در همه ي مناسبات شما فراهم خواهد شد و پوچي بي خدائي نيز براي تان ظاهر مي شود، آن وقت انسان راحت مي فهمد اگر در اردو گاه عمالقه و فراعنه ي دوران برود مهر نابودي را بر همه زندگي خود زده است. چرا آمريکا هيچ غلطي نمي تواند بکند؟ چون او ارتباطي با هستي مطلق که همه کاره ي عالم است ندارد، و انقلاب اسلامي بازگشت به ارتباط با هستي مطلق است که نه تنها توسط آمريکا هرگز تهديد به نابودي نخواهد شد، بلکه از آن جايي که از طريق ولي فقيه، مُهري از حقيقت هستي بر پيشاني دارد، عامل به بقاء کشانند ياران خود نيز خواهد شد.

سرى كه حضرت روح الله^{رضوان الله تعالى عليه} با خود داشت

طرفداران انقلاب اسلامي به جهت رويکرد خاصي كه نسبت به هستي واقعي دارند، از وَهْمِيَّات دوران مدرنيته آزاداند و به جاي نقش‌پذيري از ظلمات دوران و نظرات و ميل‌هاي سرگردان مردم، از خدا و رسول او نقش مي‌پذيرند، از خدا مي‌گيرند و به خدا هم مي‌دهند، چگونه بودن زندگي را از خدا مي‌گيرند، و بندگي شان را به او نشان مي‌دهند.

وقتي نگاه ها به هستي مطلق افتاد بي‌پايه بودن هر جرياني كه به خداوند متصل نيست ظاهر مي شود، و به راحتی مي‌توان فهميد كه شاه رفتني است. اين همان سِرِّي است كه حضرت روح الله خميني^{رضوان الله تعالى عليه} در اختيار داشت. وقتي توحيد آمد، آن‌هايي كه تا ديروز مي‌گفتند جاويد شاه، مي‌بينند كنگره‌ي قصرهاي شاهنشاهي فرو مي‌افتد و آتش شرک خاموش مي‌شود. چون اين سنت لايتغير عالم است كه: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»؛¹⁸ بگو حق همواره آمدني است و هر روز چهره‌اي از خود را مي‌نماياند، و باطل همواره رفتني است، زيرا كه ذات باطل نابودي و عدم است. با همان مبنا حضرت امام خميني^{رضوان الله تعالى عليه} مي‌بينند صدام رفتني است.

رفتن مظاهر شرک، به معني ظهور قهاريت توحيد است، اما امام خميني «رضوان الله تعالی عليه» نرفتني است، زيرا او خودي براي خود تثبيت نکرده بود که رفتني باشد، ظهور سنت پروردگار بود که از حرکات و سکنات او ظاهر مي شد و مردم جهان را نيز به فنای در حکم پروردگار دعوت مي کرد، و انقلاب اسلامي را بستر چنين فنایي قرار داد، لذا است که مي بينيد شهيد شدن به راحتی در اين انقلاب معني پيدا مي کند.

هرکس به سوي توحيد ي که انقلاب اسلامي مي نماياند ره نپيمايد دانسته يا نادانسته دچار شرک دوران خود شده است. زيرا در حال حاضر هيچ راه ديگري براي زندگي توحيد ي نمانده است. عمده آن است که ما زمينه ي ظهور توحيد را در اين عصر بشناسيم تا به سرعت به طرف زندگي صحيح حرکت کنيم. شهداي ما زندگي توحيد ي را در عالي ترين شکل خود به بشر گرفتار ظلمات دوران نمايانند، بنابراین هرگز نبايد چشم از آن ها برداريم که چشم از زندگي برداشته ايم و لذا حضرت مولي الموحدين ♦ در آخر خطبه 182 مي فرمايند: «أَيُّنَ عَمَّارٌ وَ أَيُّنَ ابْنِ التَّيَّهَانِ وَ أَيُّنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ»؛ كجايند عمار و ابن تيهان و ذوالشهادتين، آن انسان هاي بزرگي که نشان دادند راه توحيد ي يعني چه، تا حضرت از آن طريق چشم ها و قلب ها را متوجه راهي کنند که هر انساني بايد بپيمايد. اين بزرگان يارانی از رسول

خدا ﷻ بودند که زندگي توحيدى زمانه را شناختند و بر همان اساس بعد از رسول خدا ﷻ به دنبال اميرالمؤمنين ♦ آمدند تا در جبهه‌ي صفين در مقابل شرک دوران بایستند. در جنگ بدر در کنار رسول خدا ﷻ توحيد را شناختند که به معني نفي خود و حاکميت حکم خدا است، و در جنگ صفين با تبیین و پشتيبانی جبهه توحيد آن کردند که کردند و با شهادت خود در اوج فنا، به سير خود ادامه دادند. ولي متأسفانه عده‌اي هم با آن که در جنگ بدر کنار رسول خدا ﷻ بودند ولي نه براي هرچه بيشتر توحيدى شدن، لذا راه ادامه‌ي توحيد را گم کردند و در جنگ جمل و صفين در مقابل اميرالمؤمنين ♦ ایستادند.

در راستاي ادامه‌ي وفاداري به انقلاب اسلامي بايد خط توحيد زمانه شناخته شود، تا افراد بتوانند به انقلاب امام خميني «رضوان الله تعالی عليه» راه پیدا کنند و گرفتار اردوگاه عمالقه و فراعنه‌ي دوران نشوند. و اين با نگاه به زندگي و مرگ مشرکان تاريخ به خوبي قابل تحليل و شناخت است.

حضرت مولي الموحدين ♦ براي به سر عقل آوردن انسان‌ها مي‌فرمايند حالا که زندگي در روي زمين براي بشر تثبيت شده نيست پس اگر سليمان وار زندگي نکنيم، عمالقه وار زندگي مي‌کنيم، عمالقه‌اي که با توانايي فوق‌العاده، در طول تاريخ جهت تثبيت خود اين همه

انرژي صرف کردند و همه ي زندگي را به آن تبديل کرده بودند که در زمين بمانند. ولي شما مي‌توانيد بر عکس عمالقه، با فناي در حق، به آنچه بايد، برسيد. شهدا؛ ماندن در زمين را نمي‌خواستند تثبیت کنند، مي‌خواستند در فرصتي که در زندگي زميني دارند، توحيد ي شوند، چون خواستند خدا را در صحنه ي زندگي بياورند و لذا خوب رفتند، عده اي هم پیامبران را کشتند چون پیامبران ﷺ متذکر مرگ بودند، حضرت مي‌فرمايند: «أَيُّنَ أَصْحَابُ مَدَائِنِ الرُّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ» کجايند اصحاب قوم رسّ که پیامبران را به قتل رساندند تا به زعم خود را حتر در تثبیت خود بکوشند.

انقلاب اسلامي و مرگانديشي

چنانچه دقت بفرمائيد يکي از بدترين حالات ديکتاتورها مرگ است. ديکتاتورها از مرگ بدشان مي‌آيد چون اين همه جنایت کردند تا بمانند و حالا مرگ با نمايش خود تمام نقشه هاي آنها را نقش بر آب مي‌کند. پيرو تنفر آنها از مرگ، هر جرياني که آنها را متذکر مرگ کند نفي مي‌کنند تا به زعم خود مرگ را بميرانند و لذا به هر چيز مقدسي بدبين اند، چون احساس مي‌کنند مقدسات مانع تثبیت آنها در زندگي زميني است، فکر مي‌کنند پیامبران آمده اند شکوه و جلال آنها را براي خود تصاحب کنند

غافل از اين که آن شکوه و جلال رفتني است و پیامبران متذکر عدم ثبات آن‌هايند، حرف آن‌ها به پیامبران اين است که:

طوطي نقل و شکر مرغ مرگ انديش
 بـهـدـم مـمـا گـشـتـم از شـمـا¹⁹
 با مرگ‌انديشي که پیامبران مي‌آوردند
 همه‌ي عيش ديکتاتورها بر هم خورد. در
 تاريخ هست که متوکل عباسي حضرت
 جواد ♦ را در جلسه‌اي که رقاصه‌ها
 بودند احضار کرد، به حضرت دستور داد
 که شراب بنوشد که حضرت ♦ سخت ابا
 کردند، سپس دستور داد شعر بخوانند،
 فرمودند مرا معاف کن، باز اصرار کرد،
 حضرت شروع کردند در رابطه با مرگ شعر
 خواندن که مسعودي در مروج‌الذهب
 مي‌گويد بساط عيش خليفه به هم ريخت،
 به رقاصه‌ها دستور داد خارج شوند و
 شروع کرد به گريه.²⁰ مرگ؛ اين‌چنين
 شکوه و جلال و همي را در مقابل انسان
 بي‌مقدار مي‌کند و به همين جهت جبّاران
 تا آنجا که ممکن است از مذکّران مرگ
 گريزانند ولي با اين همه آن‌ها را از
 مرگ گريزي نيست، وگرنه امروز ما ناظر
 حضور عمالقه و فرعونيان بوديم. حضرت
 با توجه به عدم حضور آن‌ها مي‌فرمايند
 نمي‌توان مرگ را ميراند همان‌طور که
 عمالقه و فراعنه نتوانستند. عمالقه‌اي
 که:

19 - مثنوي، دفتر سوم، ص 470

20 - مروج‌الذهب، مسعودي، ج 4، ص 11

«وَ أَطَقَدُوا سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَحِيدُوا سُنَنَ الْجَبَّارِينَ أَيُّنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجِيُوشِ وَ هَزَمُوا بِاللُّؤُوفِ وَ عَسَكْرُوا الْعَسَاكِرَ وَ مَدَّتُوا الْمَدَائِنَ»؛ لشكرها راه انداختند تا سنتهاي پیامبران را خاموش كنند و سیرت جبّاران را زنده كنند. كجایند آن ها كه با سپاهیان گران حرکت كردند و هزاران دشمن را شكست دادند و لشكرها تأسیس كردند و شهرها به پا كردند؟

اگر به همهي جبّاران تاریخ از این زاویه نگاه كنید كه براي تثبیت زندگی خود برنامهها ریختند، ولي چون جریان تثبیت در دنیا خلاف سنت الهي است، تمام انرژیهایشان نقش بر آب شد. جملهي «كجایند» كه حضرت تکرار میفرمایند نقطهي شروع گشایشهاي خوبی خواهد شد. این جمله حامل این پیام است كه حضور اسم قهار خداوند همهي اینها را شست و برد و من و شما هم از این قاعده استثنا نیستیم. اینها بد رفتند، اما انقلاب اسلامي آمده است تا بستر خوب رفتن انسانها را همچون رفتن عمارها فراهم كند، ولي آنهایی كه در صدداند از طریق انقلاب با انواع رانتها دنیاي خود را آباد كنند و انقلاب اسلامي- این عالیترین شرایط براي الهي شدن- را مزرعهاي براي تثبیت دنیاي خود کرده اند، بدتر از همه خواهند رفت، زیرا انقلاب اسلامي توحیدي تر از اینهاست كه اجازه دهد آب خوش از گلوي این افراد پایین رود.

تفاوت انقلاب اسلامي با انقلاب مشروطه

عرض شد وقتي حضرت امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» مي فرمايند: شاه رفتني است خبر از آن مي دهد که توحيد ي به صحنه آمده است که 2500 سال شاهنشاهي در مقابل آن هيچ مقاومتي نمي تواند بکند، آيا اين توحيد توان اين را ندارد که چهار مگسي را که مي خواهند در مقابل اين تند باد توحيد ي بایستند، مضمحل کند؟ آري اگر انقلاب اسلامي در حد انقلاب مشروطه بود اميد ماندن شاه و درباريان و ملّي گرا ها، اميدي منطقي بود، چون روح توحيد ي نابي که شما در حال حاضر شاهد آن هستيد در آن صحنه ظهور نکرد. لذا در کنار انقلاب مشروطه خيلي ها ماندند که ارزش ماندگاري نداشتند، انقلاب مشروطه آن چنان توحيد ي نيست که از همهي جهات جريان مقابل خود را مضمحل کند. ولي در مورد انقلاب اسلامي اميدوار باشيد یک روح بزرگ توحيد ي به صحنه آمده است که نه تنها شاه را مي برد، حتماً آمريکا و اسرائيل را هم مي برد و جلوه اي از آن وعده ي الهي است که خداوند مي فرمايد: «والعاقبة للمتقين»؛²¹ يعني انتهايي که بستر آرامش و پايداري است، از آن متقين است. انقلاب اسلامي از یک طرف توسط انسان هاي متقي پديد آمده است،

از طرف ديگر زمينه‌ي متقي شدن انسان‌ها را فراهم مي‌کند تا تقواي انسان‌ها به آن حدّي برسد که امکان ظهور متقي مطلق يعني حضرت بقيه الله ﷺ فراهم گردد.

اميرالمؤمنين ♦ از يك طرف نظر به توحيددي دارند که عمالقه و فراعنه را نفي مي‌کنند و مي‌فرمايند: «أُبْنُ الْعَمَالِقَةِ وَ أُبْنَاءُ الْعَمَالِقَةِ، أُبْنُ الْفَرَاعِنَةِ وَ أُبْنَاءُ الْفَرَاعِنَةِ» از طرف ديگر در ادا مه‌ي خطبه نظر به و عده الهي دارند که چگونه خداوند نور توحيد را در حضرت «بقية الله» به ظهور مي‌رساند و سير ظهور نور توحيد و نفي ظلمات شرک در اوج خود قرار مي‌گيرد، و چون انقلاب اسلامي از جنس همان توحيددي است که حضرت بقيه الله ﷺ آن را به کمال مي‌رسانند هر چه جلوتر برود با رشد بيشتري خود را مي‌نماياند، ديگر آن طور نيست که بشود آن را نفي کرد، بلکه برعکس، موانع خود را بحمدالله به خوبي نفي مي‌کند. حتي موانعي مثل طرفداراني که تلاش دارند افکار خود را بر آن تحميل کنند و آن را از نور توحيددي به سوي غربزدگي سوق دهند، چيزي که متأسفانه در انقلاب مشروطه اتفاق افتاد، و غربزده‌هاي طرفدار انقلاب مشروطه، انقلاب را تحت انديشه‌ي خود دفن کردند و عامل شهادت شيخ فضل الله نوري شدند، تا با دفع او از جلوي راهشان رگه‌هاي توحيددي آن انقلاب را نفي کنند و حاصل کار آن‌ها رضاخان و محمدرضا شاه شد.

در انقلاب مشروطه از ابتدا پذيرفته شد که شاه در صحنه باشد، پذيرش اين موضوع، مانع ظهور نور توحيد بقیة اللهی شد، در حالی که در انقلاب اسلامي نه تنها چنین موانعی وجود ندارد بلکه با تحقق ولایت فقیه و ایجاد بستری جهت ظهور حکم خدا و رسول و امام علیه السلام، زمینه برای ظهور توحيد بقیة اللهی فراهم شده است و این است که عرض می‌کنم این انقلاب برای ماندن است و رشد کردن.

انقلاب اسلامي سيري به سوي حاکمیت مهدي علیه السلام

حضرت مولي الموحدين ♦ در ترسیم و توصیف حضرت بقیة الله علیه السلام و شخصیت توحیدی آن حضرت در آخر خطبه‌ی مورد بحث می‌فرمایند: «قَدْ لَيْسَ لِلْحَكْمَةِ جُنَّتُهَا وَ أَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَذْيِهَا مِنَ الْإِقْبَالِ عَلَيْهَا وَ الْمَعْرِفَةِ بِهَا وَ التَّفَرُّغِ لَهَا فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضَالَّةٌ الَّتِي يَطْلُبُهَا وَ حَاجَتُهُ الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا»؛ او (مهدي علیه السلام) سپر حکمت را پوشیده و آن را با شرایطش که عبارت است از ارزش نهادن و معرفت به حکمت و فارغ ساختن خود برای آن، آماده کرده است. در حالی که حکمت در نزد او گم شده‌ای است که به دنبال آن است و آرمانی است که آن را از خدا تقاضا می‌کند «فَهُوَ مُعْتَرِبٌ إِذَا اغْتَرَبَ الْإِسْلَامُ وَ ضَرَبَ بِعَسِيْبِ ذَنْبِهِ وَ أَلْصَقَ الْأَرْضَ بِجِرَانِهِ بِقِيَّةٍ مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ خَلِيْفَةً مِنْ خَلَائِفِ

أَنْبِيَاءِهِ» او با غربت اسلام در غربت مي‌رود، مانند شتر خسته که دم بر زمین مي‌نهد و بلند شدن و نشستن براي مشکل شده باشد. او باقيمانده اي از حجت هاي خدا است، جانشيني از جانشينان انبياء.

مي‌فرمايد در غربت اسلام، نور توحيدِي حضرت مهدي (ع) نيز پنهان مي‌شود و در آن شرايط ظلمات شرک ميدان داري مي‌کند و آن حضرت شرايطي براي ظهور نور توحيدِي خود نمي‌يابد و چون شتري است که نمي‌تواند فعّالانه عمل کند. اما بالأخره براساس سنت ظهور توحيدِ کامل با پديد آمدن شرايط مناسب ظهور خواهند کرد، زيرا او بقیة الله و جانشين پيامبران است و هرگز عدم شرايط ظهور در برهه اي از تاريخ - به جهت شرايط ظلماني دوران- دليل بر انصراف آن حضرت از ظهور نيست.

با توجه به چنين نگاهی است که عرض مي‌کنم هر وقت شرايط توحيدِي، به معنای نواب آن فراهم شد، دولت پايدار توحيدِي، خود را مي‌نماياند و هر کس نسبت به معارف اسلامي اطلاعات مناسب داشته باشد، تصديق مي‌کند آن نوع از شرايط توحيدِي که بتواند زمينه‌ي توحيد انسان کامل با مل باشد، در انقلاب اسلامي ظهور کرده و در واقع انقلاب اسلامي صورت نازله‌ي همان توحيدِي است که خليفه‌ي خدا مأمور است آن را به صورت کامل ظاهر نمايد. خوشا به حال شهدايي که جاگه تاريخي اين انقلاب را

انقلاب اسلامي، بستر توحيد در قرن حاضر .. 229

شناختند و در راستاي وارد شدن در اردوگاه انقلاب اسلامي سر از پا نشناختند، خدايا شايستگي سربازي اين انقلاب را به ما نيز عطا بفرما.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

انقلاب اسلامي و گشودن
جبهه‌ي توحيد در ظلمات
دوران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همه‌ی همت و تلاش اهل البیت^{علیهم‌السلام} این است که ما شیعیان را طوری تربیت کنند که در ظاهر حوادث متوقف نشویم و متوجه باشیم که همواره هر دستوری و حرکتی که از طرف خداوند صادر و یا واقع می‌شود، دارای باطنی قدسی است، با توجه به این امر به انقلاب اسلامی و شخصیت امام خمینی^{رضوان‌الله تعالی‌علیه} نظر می‌کنیم تا روشن شود انقلابی که به رهبری ایشان واقع شد عمیق‌تر از یک حادثه‌ی تاریخی است که به طور عادی پیش می‌آید. عرض بنده این است که:

«گشودن جبهه‌ی توحید در ظلمات دوران آخرالزمان کار انسان‌هایی است که با توجه به آسمان غیب، زمین را و حوادث زمین را می‌نگرند و تحلیل می‌کنند.»

حتماً می‌دانید که در آن شرایط که حضرت آیت‌الله بروجردی^{رحمة‌الله‌علیه} رحلت کردند و با توجه به این که ایشان مرجع تقلید همه‌ی شیعیان جهان بودند، یک مرتبه یک نوع سردرگمی جهان تشیع را فرا گرفت و به ظاهر عالم تشیع با خلأ رهبری مواجه شد. در چنین شرایطی عده‌ای خوشحال و

عده‌اي نگران شدند. زيرا عموماً در هر جامعه‌اي سه گروه زندگي مي‌کنند يك گروه که معتقدند بهتر است مذهب در صحنه‌ي امور باشد ولي اين طور نيستند که زندگيشان را به مذهب گره بزنند. گروه ديگر، گروه‌ي‌اند که مذهبي مي‌باشند اما تاريخ ساز نيستند، به طوري که اگر بستر امور براساس آموزه‌هاي اسلامي باشد بسيار خوشحال مي‌شود، زيرا طوري زندگي را براي خود تعريف کرده‌اند که با حاکميت مذهب بهتر مي‌توانند زندگي کنند ولي حاضر نيستند زندگي و آسايش خود را بر سر حاکميت اسلام بگذارند. اين نوع افراد در عين آن که مي‌توانند ياران صادقي براي نظام اسلامي باشند ولي تاريخ ساز نيستند. ولي در يك فضاي ديني، در ادامه‌ي تاريخ ديني نقش آفريني مي‌کنند. اکثر هنرمندان و نويسندگان مسلمان عموماً در اين جايدگاه قرار مي‌گيرند. اما گروه سومي نيز هستند که اينها تاريخ سازند و البته هميشه تعدادشان قليل بوده ولي با اين همه تاريخ را به حرکت درآورده و جهت داده‌اند و تاريخ را براساس عقايد الهي جلو برده‌اند و نگذاشته‌اند جوامع در مسير کمالشان متوقف شوند.

نقش تاريخ سازي فاطمه‌ي زهرا(ع)

در زماني که وجود مقدس پيامبر(ص) رحلت فرمودند، يك مرتبه جامعه‌ي اسلامي

انقلاب اسلامی و گشودن جبهه‌ی توحید در 235
ظلمات دوران.....

با شرایطی روبه‌رو شد که انتظار آن را نداشت عده‌ای با تشکیل سقیفه خلیفه تعیین‌کنند.¹ تصور عمومی آن بود که رسول خدا ﷺ تکلیف جامعه را در غدیر معلوم کرده‌اند و کار به روال عادی خود جلو می‌رود. اکثر مردم به خصوص انصار که افراد مبارز و متدینی بودند و در کنار رسول خدا ﷺ با کفار جنگیدند و زندگی کردند، در آن شرایط این قدر هوشیار نبودند که بتوانند جهتی را که سقیفه با آن برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده به وجود آورد عوض کنند. یک مرتبه ملاحظه می‌فرمائید حضرت فاطمه زهرا (ک) یک تنه می‌آیند و روبه‌روی جریانی که برنامه ریخته است بعد از پیامبر حاکمیت جامعه‌ی اسلامی را به دست گیرد، می‌ایستند و عملاً با اقدامی که ایشان انجام دادند جهان اسلام از خطر بزرگی رهایی یافت که زمان بررسی آن به فرصت دیگری نیاز دارد.² خواستم به عنوان نمونه شاهی در راستای تاریخ‌سازی

-
- 1 - بلاذری در انساب الاشراف (ج 2، ص 183) می‌گوید: سلمان از این که علی ع زنده است و مذدم از او بهره نمی‌جویند، تأسف می‌خورد و می‌گفت: به خدا سوگند پس از او هیچ کس شما را از اسرار پیامبرتان آگاه نخواهد کرد. یا یعقوبی از قول ابوذر می‌نویسد: «اگر ولایت و وراثت را در اهل بیت پیامبرتان می‌نهادید از همه نعمت‌ها از هر سوی بهره‌مند می‌شدید. (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 271)
 - 2 - در مورد جایگاه تاریخی حضرت زهرا (ک) در صدر اسلام به کتاب «بصیرت حضرت فاطمه (ک) در ریشه‌یابی آفات حذف حاکمیت دینی از مدیریت جهان» از همین نویسنده رجوع فرمائید.

آورده باشم و در همین رابطه است که حضرت امام عسکري **♦** می‌فرماید: «نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ عَلَي خَلْقِهِ وَ جَدَّثْنَا فَاطِمَةَ حُجَّةً عَلَيْنَا»؛³ ما (امامان) حجت‌های خدا بر مردم هستیم - تا راه را از بیراهه نشان دهیم- و جدّه‌ی ما فاطمه، حجت‌خدا بر ما است.

وقتی موضوع تاریخ‌سازی حضرت زهرا **✽** را درست بررسی بفرمائید روشن می‌شود اگر حضرت فاطمه زهرا **✽** آن بن‌بستی را که در صدر اسلام درست شد با موضع‌گیری خود در مقابل خلیفه‌ی اول، شکسته بودند، نه امام باقر **♦** امکان بنیانگذاری مکتب خود را پیدا می‌کردند نه امام صادق **♦** می‌توانستند کار را ادامه دهند و نه امام زمان **ﷺ** نقش خود را در آینده‌ی تاریخ می‌توانند به‌خوبی اداء کنند. به همین جهت حضرت مهدی **ﷺ** در ابتدای قیام خود می‌فرمایند: «وَفِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ لِي أَسْوَأُ حَسَنَةً»⁴ اسوه و راهنمای من در این نهضت، دختر رسول‌خدا است. و این سخن نشان می‌دهد نظام‌نامه‌ی حکومت جهانی مهدی **ﷺ** مبتنی بر سیره‌ی فاطمه **✽** است.

حضرت فاطمه زهرا **✽** جبهه‌ای را باز گشودند که در دل آن جبهه جریان امامت توانست شکل بگیرد و امروز شما در راستای ادا مہی آن خط‌شکنی، شیعه را

3 - «تفسیر اطیب‌البیان»، ج 13، ص 223.

4 - بحارالانوار، ج 53، ص 180.

انقلاب اسلامي و گشودن جبهه‌ي توحيد در 237
ظلمات دوران.....

مي‌يابيد که در حال تغيير دادن معادلات
جهان استکبار است. به همین جهت است
که ائمه علیهم‌السلام جایگاه خاصی براي حضرت
زهرآ علیها‌السلام قائل‌اند، زیرا در بستري که
حضرت زهرآ علیها‌السلام ایجاد کردند بقیه‌ي ائمه علیهم‌السلام
توانستند کارهاي مهم خود را انجام
دهند.

نقش تاريخ‌سازي انقلاب اسلامي

موضوع تاريخ‌سازي انقلاب اسلامي
مهم‌ترين نقشي است که انقلاب اسلامي در
تاريخ معاصر داشته و دارد و در همین
راستا همه‌ي بزرگاني که از انقلاب سخن
مي‌گویند، از جمله مقام معظم
رهبري «حفظه‌الله‌تعالی» تأکید دارند که انقلاب
اسلامي را در کلیت آن و در جایگاه
تاريخي که دارد، نگاه کنید. چون
انقلاب اسلامي يك جایگاه تاريخي خاصي
دارد که شناخت شخصیت اصلي آن در گرو
شناخت آن جایگاه است، اگر این جایگاه
را عزیزان درست بشناسند از متن
حادثه‌ها جلوتر خواهند بود.

عرض شد؛ شرایطی به وجود آمده بود که
در عین این که آیت‌الله بروجردي مرجع
شیعیان جهان بودند و سابقه هم نداشت
که یک مرجع به این وسعت مقلد داشته
باشد، تازه خود ایشان هم معتقد بودند
برایشان واجب است که قدرشان را به
عنوان یک مرجع تقلید حفظ کنند، ولي
با این‌همه و با آن شکوه و هیبت آیت‌الله
بروجردي که محمدرضا شاه در ابتدای

كارش مي‌آمد خدمت ايشان و گزارش كارها را مي‌داد و دستور مي‌گرفت، در فضايي كه فرهنگ مدرنيته ايجاد نمود و نظام شاهنشاهي هم به آن دامن مي‌زد، شرايط طوري تغيير كرد كه مسير كشور از دست فقاهت و مرجعيت در آمد و ديگر اسلام نمي‌توانست در امور فرهنگي و اقتصادي نقش آفريني كند. زيرا تاريخ جديدي را فرهنگ مدرنيته با خود به همراه آورده بود كه امكان حفظ اسلام در آن شرايط با روشهاي قبلي ممكن نبود. دويست سال پيش اگر خانمي رعايت حجاب را نمي‌كرد كافي بود به او تذكر بدهيد كه مواظب باش موهائيت را نامحرم نبيند، به همين راحتتي مسئله حل مي‌شد، چون هم آن خانم مي‌فهميد اين تذكر يعني چه و هم شرايط طوري بود كه با اين تذكر مشكل رفع مي‌شد، ولي وقتي شرايط تاريخي عوض شود و عقل جديدي به صحنه آيد مسائل را بايد در شرايط جديد مورد بررسي قرار داد و راهكار مناسب آن را با عقلي كه مربوط به آن زمان است جلو برد. با تغيير روح حاكم بر زمانه نمي‌توان با آن عقلي كه سالهاي گذشته زندگي را سر و سامان مي‌داديم و دينداري مي‌كرديم، زندگي را ادامه دهيم و دينداري كنيم و اگر اين را نفهميده بوديم و حضرت امام خميني «رضوان الله عليه» متوجه اين امر نشده بودند آنچنان در بن بست تاريخي قرار مي‌گرفتيم كه امروز نه از انقلاب اسلامي خبري بود و نه از اسلام تأثيرگذار. هرگز ممكن نبود اسلام را در كنار

انقلاب اسلامي و گشودن جبهه‌ي توحيد در 239
ظلمات دوران.....

فرهنگ مدرنيته که ذهن‌ها را به خود
مشغول کرده بود ننگه داشت. به عقلي
بايد رجوع مي‌کرديم که به ما مي‌فهماند
کجا هستيم و مسائل جديد ما چيست و
چگونه بايد آن مسائل را حل کرد و با
رجوع مردم به امام خميني «رضوان الله عليه» راهي به
سوي چنين عملي گشوده شد. هر چند در
ابتدای راه با ابهامات زيادي روبه‌رو
بوديم ولي مهم آن بود که راه گشوده
شد و ملت مسلمان در آن قدم گذاشت و
راه خود را در تاريخ جديد پيدا کرد.

هيچ راه تاريخي در ابتدای امر طي
شده نيست ولي رسيدن به بصيرتي که
بايد در شرايط جديد راه تاريخي خود
را بگشائيم و ماوراء فرهنگ مدرنيته،
به مقصدي بالاتر بينديشيم، هنري بود
که با امام خميني «رضوان الله تعالی عليه» پيش آمد و با
بصيرت ايشان افق تاريخي ما گشوده شد
و از اين به بعد مايم که بايد در
افق جديد تکليف خود را با فرهنگ
مدرنيته تعيين کنيم، نه اين که فرهنگ
مدرنيته هم‌چون چند صد سال گذشته
تکليف ما را تعيين کند.

خروج از بن‌بست تاريخي

هيچ‌کس باور نمي‌کرد با پانزده خرداد
سال 1342 تاريخ جهان اسلام در ظلمات
مدرنيته از بن‌بست خارج شود و افق
آينده‌ي آن گشوده شود، زيرا در دنياي
شتابزده‌ي نگاه‌هاي غربزده، حرکت‌هاي با
تأني امور فرهنگي درست ديده نمي‌شود،

همچنان که امروز روشنفکران غربزده نمی‌توانند آینده تاریخ انقلاب اسلامي را بشناسند و لذا خود را تسلیم فرهنگ غالب، یعنی فرهنگ غربي می‌کنند. رسیدن به این بصیرت که در بستر تاریخ جدید که با انقلاب اسلامي ظاهر شد به مرور مشکلات و معضلات جهان اسلام حل می‌شود و اهداف مقدس جامعه اسلامي یکی بعد از دیگری جای خود را می‌یابد، اولین قدم خودآگاهی است که باید بدان دست یافت. در حال حاضر که هنوز فرهنگ غالب، فرهنگ غرب است مادران مسلمان واقعاً نمی‌دانند در مقابل بی‌حجابی دخترانشان چه کار کنند، لذا ملاحظه می‌کنید مادر دارای حجاب کامل است و لی دخترش آن طور نیست. این مادر بین چند کار مانده است، یکی این‌که دائماً با دخترش مشاجره داشته باشد، یا این‌که کار دخترش را تأیید کند که این کار با عقیده‌اش نمی‌سازد، یا این‌که مجبور می‌شود با بی‌حجابی دخترش کنار آید، مثل کنار آمدن گرگ و میش. آیا راه همین است، یا باید تاریخی را در مقابل تاریخ و عقل غربي به میان آورد که جایگاه بی‌حجابی روشن شود و مردم متوجه شوند زندگی غربي مربوط به عقل ما و تاریخ ما نیست و ما را از هویت اسلامي که راز ماندگاری ما است بیرون می‌اندازد؟ اگر کسی تاریخ را نشناسد و جایگاه پدیده‌ها را در آن تشخیص ندهد فکر می‌کند زندگی تا ابد همان طور است

انقلاب اسلامي و گشودن جبهه‌ي توحيد در 241
ظلمات دوران.....

که فرهنگ غربي براي ملت ها تعيين
مي‌کند.

اگر احساس مي‌کنيد ديگر آن نوع امر
به معروف که 300 سال پيش داشتيد و
نتيجه مي‌گرفتيد، امروز نتيجه ندارد.
بايد بدانيد وقت آن است که تاريخ خود
را تغيير دهيد تا عقلي مناسب امروز
به ميان آيد که آن عقل بتواند احکام
الهي را بشناسد و بشناساند،⁵ نه
اینکه تسليم عقل غربي شويم و اسلام را
- به عنوان تنها دين فعال دوران آخرالزمان -
در ذيل فرهنگ غربي قرار دهيم. آري
همان‌طور که سيمد سال پيش عقل مناسب
آن زمان، اسلام را حفظ کرد و نگذاشت
اسلام گرفتار بن بست شود. در شرايط
جديد، عقلي مناسب اين زمان نياز است
که بتوان اسلام را فهميد و فهماند و
مسلم اين عقل نمي‌تواند عقل غربي
باشد.

در سال‌هاي 1335 به بعد که مصادف است
با اواخر عمر آيت‌الله بروجردي، آن‌هاي
که عميقاً نسبت به وضع پيش آمده در
جهان مي‌انديشيدند متوجه بودند خطر
بزرگي جهان اسلام را تهديد مي‌کند و
بايد کاري کرد، ولي راهي که تاريخ

5 - اينکه بزرگان مي‌فرمايند با حکمت متعاليه‌ي
صدرالمتألهين «رضوان‌الله‌تعالی‌عليه» مي‌توان تمدن شيعه را شکل
داد به همين معني است که با عقل صدرائي مي‌توان
با حفظ هويت اسلامي، از عقل مدرنيته که احکام
قدسي را برنمي‌تابد، گذشت.

جدید جهان را بگشاید نمی‌شناختند⁶ بعضی از جوانان مسلمان نزدیک به فدائیان اسلام که بعداً اکثر فدائیان با شروع نهضت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» حزب مؤتلفه اسلامی را تشکیل دادند، می‌گفتند به عنوان یک فعالیت مهم مذهبی، شروع کردیم ضد مسیحیت فعالیت کنیم، کتاب‌هایشان را پیدا می‌کردیم و جواب‌هایی در رد آن‌ها می‌نوشتیم و منتشر می‌نمودیم، چون مبلغین مسیحی در شهرهای اسلامی به ضد اسلام تبلیغ می‌کردند. می‌گفتند با مطرح شدن مرجعیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» یک گونی از کتاب‌های آن‌ها را برداشتم و رفتم خدمت ایشان که آقا چرا نشسته‌اید ببینید دارند چه کار می‌کنند؟ امام کتاب‌ها را نگاه کردند و گفتند این‌ها را دیده‌ام، دوتا از کتاب‌ها را هم شما ندارید و اسامی آن دو را ذکر کردند. فهمیدیم ما دچار توهم شده‌ایم و امام خیلی جلوتر از ما حرکت می‌کنند. بعد فرمودند: این کارها را جمع کنید،

6 - در سالهای 1330 به بعد فعالیت بهائیان و یهودیان در دربار پهلوی قوت می‌گیرد و حاکمیت با سرعت بیشتری از اسلام فاصله می‌گیرد تا آنجایی که شاه مرجعیت را مقام غیر مسئول می‌داند که در امور نباید دخالت کند. در کتاب «انقلاب سفید» در مورد اصلاحات ارضی که بنا بود در زمان آیت‌الله بروجردی «رحمة الله علیه» اجرا شود و ایشان صراحتاً با آن مخالفت کردند می‌نویسد: «مداخله‌ی مقام غیر مسئولی که از ترقی‌یات اجتماعی دنیا بی‌اطلاع بود، آن لایحه‌ی اصلاحات ارضی را به‌کلی بی‌معنا و بی‌اثر کرد» (کتاب انقلاب سفید، ص 16).

انقلاب اسلامي و گشودن جبهه‌ي توحيد در 243
ظلمات دوران.....

مسئله چيز ديگر است «اين كه مبارزه نيست و اين ها شما را به خود مشغول نکنند، اين ها پنجاه سال است در اين مملکت کار مي‌کنند، نتوانسته اند هيچ موحدي را مسيحي کنند، لابيالي کرده اند، ولي بي‌دين نکرده اند. اين جريانات يك سرمنشأ دارد، اين ها همه از فساد رژيم است، شما برويد دنبال آن، اين ها وقتتان را مي‌گيرد».⁷ عملاً حضرت امام «رضوان الله تعالي عليه» در آن جلسه نگاه آن‌ها را به نهضتي انداختند که نتيجه آن، انقلاب اسلامي شد و در نتيجه تاريخ ملت ما تغيير کرد و در بستري قرار گرفت که حالا به جاي آن که ما در جاي متهم بنشينيم و مسيحتيت اشکال کند، قضيه برعکس شده است.

عنايت داشته باشيد که فدائيان اسلام و ساير جوانان مسلمان در آن زمان هنوز با عقلي به دنبال رفع مشکلات اند که فرهنگ مدرنيته مي‌تواند آن را کنار بزند و حتي متهم به خراب‌کاري کند. عقلي که در ترور احمد کسروي در سال 1324 جواب داد و روح اميد را به مسلمانان برگرداند، ولي در ترور حسنعلي منصور در سال 1343 جواب نداد.

حضرت امام «رضوان الله تعالي عليه» در آن شرايط خاص افقي را گشودند و عقل و تفکري را به صحنه آوردند که در آن افق، امکان فکر کردن نسبت به دشمن اسلام يعني فرهنگ مدرنيته فراهم گشت و راهي پيدا

شد که ملت از سرگردانی بیرون آمد و اگر ماوراء تفکر آن زمان، عقل و تفکری جدید به صحنه نمی‌آمد کار نیروهای مذهبی یا باید مثل فدائیان اسلام به ترور حاکمان ظالم بینجامد بدون آن که روح حاکم بر جامعه تغییر کند و یا بروند در این شهر و آن شهر تبلیغ کنند که مسیحیت اشکال دارد و اسلام از آن اشکالات مبرا است.⁸ در آن صورت هدایت کشتی جامعه در دست پادشاهی بود که جامعه را به طرف کفر سیر می‌داد و همواره فرهنگ مدرنیته بود که تکلیف ما را تعیین می‌کرد، حتی در حدی که آن‌ها به ما اجازه می‌دادند ما می‌توانستیم بر ضد مسیحیت تبلیغ کنیم.

8 - فدائیان اسلام برنامه‌ی مفصل خود را در کتابی به صورت یک قانون اساسی در سال 1329 ارائه دادند که تحت عنوان «اعلامیه‌ی فدائیان اسلام» و به صورت گسترده چاپ شد و محور آن این بود که اسلام باید زنده شود و حکومت کند، و مرتباً از اعلی حضرت علی‌بن‌ابی‌طالب ♦ و اعلی حضرت امام زمان (ع) یاد می‌کنند ولی هیچ نامی از مرجعیت و ولایت فقیه در آن مطرح نیست (به کتاب «جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی- سیاسی ایران» از رسول جعفریان، صفحه‌ی 187 مراجعه فرمایید). به نظر می‌رسد فدائیان اسلام نیز متوجه شده بودند نیاز است که با عقلی دیگر کارها را جلو ببرند و لذا از طرحی که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» برای برونرفت از آن وضع پیشنهاد کردند به‌خوبی استقبال نمودند و عملاً تحت عنوان حزب مؤتلفه‌ی اسلامی اهداف حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را دنبال می‌کردند.

امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» و ظهور عقل جديد

اين كه جامعه‌اي بتواند بفهمد كجاي تاريخ است و چطور بايد افق آينده خود را بگشايد، از حساس‌ترين كارها است و پس از گشودن راه است كه شور و حرکت در مردم شروع مي‌شود و كارها نتيجه‌بخش مي‌گردد، در حال حاضر هم اگر مؤمنين كه نگران انحراف‌هاي موجود هستند، در امر به معروف گفتماني مناسب پيدا كنند كه بتوان عمق مسئله را به درستي روشن نمود، نود درصد انرژي‌هايشان را تا حصول نتيجه به كار مي‌گيرند، چيزي كه در دفاع هشت ساله مشاهده كرديد.

به جهت غلبه فرهنگ مدرنيته هنوز مردم نمي‌دانند اين سد را بايد چطوري بشكنند و با چه عقلي بايد با عقل غربي مقابله كرد. اين موضوع را بايد در مباحث غرب‌شناسي دنبال كرد تا جامعه متوجه ضعف‌هاي عقل ضد قدسي فرهنگ مدرنيته بشود تا به جاي رجوع به آن، عزم عبور از آن در روح و روان جامعه شكل بگيرد و انقلاب اسلامي بستر چنين كاري را به خوبي فراهم کرده است.⁹

امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» شخصيتي بودند كه از سال 1330 به بعد خوب متوجه شدند اگر همان وضع ادامه پيدا كند و اسلام

9 - در موضوع غرب‌شناسي و چگونگي روح ضد قدسي آن مي‌توانيد به كتاب‌هاي «مدرنيته و توهم» و «گزینش تکنولوژی از دریچه‌ي بینش توحیدی» و «علل زلزله تمدن غرب» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

در دفاع خود و نقد غرب به عقلي مناسب مجهز نشود، مسائل جامعه از آن چه بود هم بدتر مي‌گردد. هنر امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» با شاخصه‌هاي خاص خود، ورود به راهي بود که افق تاريخي ملت را در آن دوران مشخص نمود و راه برون رفت از بن بست تاريخي را نماياند.

امام خميني «رضوان الله عليه» در اواخر عمر آيت الله بروجردي «رحمة الله عليه» متذکر اين نکته بودند و بسيار تلاش کردند تا همان زمان ايشان را متقاعد کنند که اصلاحات را شروع کنند و تا حدي هم موفق شدند ولي متأسفانه عده‌اي کارها را خنثي کردند و لذا در چند سال آخر عمر آيت الله بروجردي «رحمة الله عليه»، حضرت امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» رابطه شان با ايشان به سrdي گرائيد، چون متوجه شده بودند که بايد حوزه علميه‌اي شکل گيرد که بشود از طريق آن از ظلمات دوران خارج شد. آيت الله بروجردي تا اينجا را موافق بودند ولي حس مي‌کردند که ممکن است با تحول جديد کار از دست همه خارج شود و امور غير قابل کنترل گردد، چيزي که امروزه هم عده‌اي تصور مي‌کنند اگر ما با شدت بيشتري به غرب و نهادهاي غربي پشت کنيم گرفتار بحراني مي‌شويم که نمي‌توان آن را جمع کرد.

امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» بعد از اينکه مرجع تقليد شدند تصميم گرفتند نظام شاهنشاهي را کنترل نمايند و نظام اسلامي را قوت بخشند. آري مقام مرجعيت حضرت امام «رضوان الله تعالي عليه» بستر خوبي بود براي

انقلاب اسلامي و گشودن جبهه‌ي توحيد در 247
ظلمات دوران.....

اين كه آن اهداف به‌خوبي انجام شود، هرچند ايشان خيلي زودتر متوجه شده بودند بايد براي نجات اسلام و مسلمين راهي خاص طرح كرد. اين نكات را به اين دليل عرض مي‌كنم كه روشن شود خيلي زودتر از اين‌ها امام نسبت به گشودن تاريخ جديد فكر کرده بودند. رابطه‌ي امام «رضوان‌الله‌تعالی‌عليه» با آيت‌الله كاشاني «رحمة‌الله‌عليه» نشان مي‌دهد كه در متن مسائل بوده‌اند و شرايط جديد جهان را به‌خوبي مي‌شناختند. در يكي از صحبت‌هايشان مي‌فرمودند: من خودم در جلسه‌اي كه آيت‌الله كاشاني وارد شدند ولي به جهت تبليغات مسموم روشن‌فكران ملي‌گرا، هيچ‌كس به ايشان جا نداد كه آقا بنشينند، حاضر بودم. اين نشان مي‌دهد كه حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌عليه» در اوج فتنه‌هاي ملي‌گراها و دكتر مصدق و برخوردارشان با روحانيت، در صحنه بودند. وقتي جبهه‌ي ملي در سال 1358 به لايحه‌ي قصاص اشكال گرفت و بر ضد لايحه‌ي قصاص تظاهرات كردند، فرمودند:

« من از آن ريشه هایش می‌دانم، يك گروهی كه با اسلام و روحانيت اسلام سر سخت مخالف بودند. از اولش هم مخالف بودند. اولش هم وقتی كه مرحوم آيت‌الله كاشاني دید كه اين‌ها خلاف دارند می‌كنند و صحبت كرد. اين‌ها [اين] كار را كردند [كه] يك سگی را نزديك مجلس عينك به آن زدند و اسمش را «آيت‌الله» گذاشتند! اين در زمان آن بود كه اين‌ها فخر می‌كنند

به وجود او. او هم مُسليم نبود. من در آن روز در منزل یکی از علمای تهران بودم که این خبر را شنیدم که يك سگی را عينك زده اند و به اسم «آيت الله» توی خیابان ها می گردانند. من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست؛ این سیلی خواهد خورد. و طولی نکشید که سیلی را خورد. و اگر مانده بود سیلی بر اسلام می زد. این ها تفاله های آن جمعیت هستند که حالا قصاص را، حکم ضروری اسلام را، «غیر انسانی» می خوانند.¹⁰

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند مصدق هم مسلم نبود. عرض بنده آن است که ملاحظه فرمائید چقدر خوب در زمان خود شان حضور تاریخی داشته اند و لذا خوب فکر کرده اند و همه ی جریان ها را بررسی نموده اند، روح جریان ها را می شناسند و بر همان اساس می گویند مصدق مسلمان نیست. بعضی ها که از روح تاریخی زمانه بیرون اند می روند و صیتنامه ی مصدق را می آورند تا ثابت کنند او مسلمان است، غافل از این که باید جهت گیری طرف را ببیننی نه فردیت او را، و به رویکرد های کلی افراد نظر انداخت و بر اساس رویکرد ها قضاوت کردن، این نوع نظر انداختن به افراد و جریان ها موجب بصیرت فوق العاده می شود و بر همین اساس رسول خدا ﷺ می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدًا لِلَّهِ بَيْنَ الصُّقَا وَالْمَرْوَةِ أَلْفَ

انقلاب اسلامي و گشودن جبهه‌ي توحيد در 249
ظلمات دوران.....

عَامٌ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى يَصِيرَ
كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ لَمْ يُدْرِكْ مَحَبَّتَنَا أَكْبَهُ
اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ»؛¹¹ اگر بنده‌ای
خدا را بین صفا و مروه سه هزار سال
پرستش کند طوری که همچون مَشکی خالی
شود، اما محبت ما اهل‌البیت را درک
نمایند، خداوند او را از صورت در آتش
می‌اندازد. حضرت رسول خدا ﷺ در این
روایت نگاه‌ها را به جهت‌گیری کلی
افراد می‌اندازند و نه به عبادات
فردی. برای این که بفهمیم کسی مسلمان
است یا نه باید ببینیم افق تاریخی او
به کدام سمت و سو است، وگرنه ممکن
است در آداب فردی مسلمان باشد ولی در
نظام سیاسی و اقتصادی یک سکولار تمام
عیار باشد.

جایگاه «فضیلت» و «حکمت»

حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» افق ظلمات
زمانه را از زاویه‌ای نگاه می‌کردند که
باید حاکمیت براساس برنامه‌ای عمل کند
که حدیث ثقلین متذکر آن است، یعنی
برنامه‌ی قرآن و عترت. عده‌ای هم به
حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» اشکال می‌گرفتند
که چرا با شاه درگیر شده، می‌گفتند
تنها شاهی که زیر این آسمان شیعه
است، اوست. در نظر بگیرید حضرت امام
چگونه باید از این فضا سازی بگذرد و
حرف خود را بزند؟ چقدر باید مدارا
کند تا آرام آرام افراد متوجه روح

ظلماني زمانه بشوند. اينجاست که آدم گاهي نمي‌تواند در ابتدا بفهمد که امام «رضوان‌الله‌تعالی‌عليه» چه کار مي‌خواهند بکنند، آنقدر بايد مدارا کنند تا يکي يکي مسائل براي افراد روشن شود و بتوانند با ايشان همراهي کنند. بنده باز جمله قبلي را تکرار مي‌کنم، عنایت فرمائيد:

«گشودن جبهه‌ي توحيد در ظلمات دوران
آخرالزمان کار انسان‌هايي است که از
جايگاه نگاه به آسمان غيب، زمين را
و حوادث زمين را مي‌نگرند و تحليل
مي‌کنند.»

گشودن جبهه‌ي توحيد در ظلمات
آخرالزمان نياز به «فضيلت» و «حکمت»
دارد و اين دو را بايد از طريق
ارتباط با عالم غيب به دست آورد و در
آن صورت مديریتی که همراه با «فضيلت»
و «حکمت» باشد، به هم‌ه‌ي ابعاد بشر
جواب مي‌دهد و امروز بشر نياز دارد که
بداند گم‌شده‌ي او «فضيلت» و «حکمت»
است تا در بستر چنين فضائي تلاش‌هايش
به ثمر برسد.

در شخصيت حضرت امام خميني «رضوان‌الله‌تعالی‌عليه» به
عنوان فقيدی کارآزموده به خوبی دو
صفت «فضيلت» و «حکمت» قابل درک بود و
بر همان اساس انقلاب اسلامي را مديریت
مي‌فرمودند و توانستند روح زمانه را
به نفع اسلام تغيير دهند. امروزه در
دنيا مديریت‌هاي مختلفي مطرح است، يکي
مديریت اسلحه‌ها که قبيله‌اي به
پشتيبانی اسلحه‌هايش بر کشوري غالب
مي‌شود و سپس به صورت موروثي آن را

اداره مي‌کند، مثل مدیریت موروثي که در کشور سعودي و ژاپن و يا انگلستان مطرح است. از ديگر مدیریت‌ها، مدیریت اقتصادي است که محور آريابي‌ها درآمد اقتصادي است و بقيه‌ي ارزش‌ها در ذيل آن معني مي‌شود. حال در اين نوع مدیریت اگر نظام خانواده متلاشي شد و فضائل انساني به پايين‌ترين مرتبه سقوط کرد، کسي نگران نيست، چون درآمد بيشتر محور ارزش‌ها است. از ديگر مدیریت‌ها، مدیریت تکنیک است که محور کمال و پيشرفت جامعه در چنين مدیریتي دارا بودن آخرين تکنیک است، چيزي که امروزه غرب بر همين اساس ارزش‌هاي خود را بر جهان تحميل کرده است و زندگي را در داشتن تکنیک برتر معني مي‌کند و هرکس به همان اندازه که صاحب تکنیک برتر است، در زندگي موفق‌تر است. به طوري که در چنين فضايي تکنیک ديگر يك و سيله براي زندگي نيست، بلکه يك فرهنگ و يك نوع مدیریت است و کار چنين مدیریتي به جايي رسيده که امروز شما در غرب و کشورهای غربزده ملاحظه مي‌فرمائيد، به طوري که بشر را با انواع بحران‌ها روبه‌رو کرده است.

در مقابل مدیریت‌هاي ذکر شده، مدیریت «فضيلت» و «حکمت» مطرح است که حتماً چنين مدیریتي براي حفظ خود بايد به آسمان معنويت ربط داشته باشد و بايد براي تنظيم روابط و مناسبات انسان‌ها از حکيم مطلق برنامه بگيرد. مدیریتي که گرايش مذهبي داشته باشد ولي

«حکمت» و «فضيلت» نداشته باشد، نتيجه‌ي آن گروه طالبان مي‌شود. طالبانيدسم هم حرفش همين است که ما بايد حکم خدا را در مناسبات جامعه حاکم کنيم اما در کنار اين گرايش، از فضيلت و حکمت محروم است. حضرت امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» به عنوان فقيهي همه‌جانبه‌نگر بر مبناي فرهنگ اهل البيت^{علیهم‌السلام}، «فضيلت» و «حکمت» را به صحنه آوردند.

مديريت حضرت امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» از آن جهت يک مديريت فوق‌العاده بود که با شناخت روح زمانه تصميم مي‌گيرند. «دموکراسي» و مردم سالاري را با طرح شوراي نگهبان، در بستري قرار دهند که مي‌توان نام «مردم سالاري ديني» بر آن نهاد و کار را در بستري انداخت تا از آفات دموکراسي غربي، که عبارت است از حاکميت اميال سرگردان، مصون بماند. زيرا دموکراسي در بستر خود، به اسم حاکميت آراء مردم، حاکميت ميلهاي مردم را به صحنه مي‌آورد و اين در حالي است که اگر جامعه‌اي برا ساس اميالش عمل کند در مسير هلاکت و فساد قرار مي‌گيرد. و خداوند در اين رابطه مي‌فرمايد: «...بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ، وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوََاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ»¹² با اينکه پيامبر خدا به حق به طرف آن‌ها آمد، اکثرشان نسبت به پذيرش

انقلاب اسلامي و گشودن جبهه‌ي توحيد در 253
ظلمات دوران.....

حق کرا هت داشتند، و اگر خداوند از
میل‌هاي آن‌ها پیروي کرده بود آسمان‌ها
و زمین و هرآنچه در بین آن‌ها بود
فاسد می‌گشت. حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» با طرح
شوراي نگهبان، دموکراسي و مردم‌سالاري
را آسماني می‌کنند تا پیروي از میل‌ها
تبدیل به پیروي از فطرت‌ها شود، همان
چيزي که دین متذکر آن است و در نتیجه
جهت سفلي انسان به جهت علوي او تبدیل
می‌شود.

برکات مدیریت معنوي

ارزش حاکمیت «فضیلت» و «حکمت»
اینجاست که انسان‌ها را از صحنه بیرون
نمی‌کند بلکه ابعاد متعالی آن‌ها را
رشد می‌دهد تا خودشان به طور طبیعی
طالب جنبه کمال معنوي خود باشند. اگر
برنامه خالق انسان‌ها بر آن‌ها حاکم
باشد، از آن‌جایی که خداوند تمام
ابعاد انسان را می‌شناسد، جامعه‌اي به
وجود می‌آید که تمام ابعاد انسان رشد
می‌کند و هرکس در آن نوع از تعالی که
باید باشد، قرار می‌گیرد. اما اگر عقل
جزئی انسان‌ها بر جامعه حاکم شد انواع
افراط‌ها و تفریط‌ها است که گریبان فرد
و جامعه را می‌گیرد. زیرا عقل بنده و
امثال بنده اگر بعضي از چیزها را
بفهمد هزاران چیز را نمی‌فهمد، در
حالی که در مدیریت معنوي، مسئله فرق
می‌کند. نمونه‌اش این که ملاحظه می‌کنید
چگونه نفس ناطقه‌ي انسان به عنوان

موجودي معنوي بر «تن» انسان حاکم است. نفس ناطقه‌ي شما جذبه‌ي غيبِ شما است و بر «تن» شما حاکم است، به همین جهت الان بدون این که متوجه باشید ضربان قلبتان را ایجاد و کنترل می‌کند. وقتي مُردیم دیگر قلبمان نمی‌زند، چون با مُردن، نفس ناطقه از بدن منصرف می‌شود. در حرکت خون در اعضاء بدن و این که چه اندازه خون باید به نوک انگشتها برسد و یا معده چه اندازه نیاز به خون دارد، خلاصه تمام ابعاد نیاز بدن شما از ریزترین تا اساسی‌ترینش را نفس ناطقه با یک نوع کنترل دقیق دارد مدیریت می‌کند. چون بدن از طریق نفس ناطقه‌اي که جذبه‌ي معنوي شما است مدیریت می‌شود، این نوع مدیریت، بحران نمی‌آورد. اما اگر فکر کنیم عقل بشر و نظر کارشناسان برای اداره‌ي امور جامعه کافی است همین است که امروز در دنیا می‌بینید و ملاحظه می‌کنید چگونه نظرات این به اصطلاح کارشناسان این‌همه با یکدیگر در تضاد است. اشکال به کارشناسان نیست، اشکال در این است که عقل جزئی بشر در جایی نشسته است که وحی باید بنشیند. اگر از مدیریت الهی خارج شدیم و در نتیجه مدیریت‌ها بیرون از «فضیلت» و «حکمت» بر جامعه اعمال شد، همین است که می‌بینید. سرنوشت جامعه در دست عقل جزئی کارشناسان قرار می‌گیرد که در بسیاری از موارد ضد همدیگر نظر می‌دهند، اسمش هم هست

انقلاب اسلامي و گشودن جبهه‌ي توحيد در 255
ظلمات دوران.....

نظرات کارشناسي شده، بدون آن که جایگاه
انسان را در عالم بشنا سند و بر آن
اساس نظر دهند.

نگاه سکولار به عالم و آدم نتیجه‌اش
جز این نیست که امروز ما در فرهنگ
غربی با آن روبه‌روئیم. چه بسیار
کارشناسانی که از نظر فردی انسان‌های
مسلمانی هستند ولی بدون آن که خودشان
متوجه باشند نگاه کارشناسی‌شان سکولار
است و لذا خود آن‌ها هم نمی‌دانند
دارند چه کار می‌کنند.

علت بحران فرهنگ مدرنیته

بحران‌ها از آن جایی به وجود می‌آید
که رابطه‌ی زمین از آسمان معنویت
منقطع شود و ریشه‌ی بحران غرب نیز جز
این نیست. هیچ اندیشمندی در غرب نیست
که منکر بحرانی باشد که تاریخ غرب را
فراگرفته است، بحرانی که غیر قابل
پیش‌بینی بود و اکنون غیر قابل ادامه
است، ولی به جهت روح ظلمانی فرهنگ
مدرنیته عموماً ریشه‌ی بحران موجود را
نمی‌شناسند تا راه صحیحی برای برون
رفت از آن بیابند، لذا بحث «پست
مدرن» را پیش کشیدند مبنی بر این که
قواعد فرهنگ مدرنیته را اگر درست‌تر
عمل کنیم بحران پیش‌آمده از بین می‌رود
و چون باز برنامه‌ها به شکست انجامید،
بحث «ترانس‌مدرن» را پیش کشیدند، به
این معنی که باید از فرهنگ مدرنیسم
عبور کرد ولی نه آنچنان عبوری که به

«فضيلت» و «حکمت» منجر شود و مناسبات جامعه را به آسمان معنويت متصل کنند. در حال حاضر هيچ کس شك ندارد که مديریتی که بعد از رنسانس به وجود آمد در حال هلاک کردن غرب است، منتها عده اي ميگویند باید دوباره مدرنیته را بازخواني بکنیم، چون معتقدند اشکال از آن جا پيدا شده که قوا عد فرهنگ مدرنیته را درست اجرا نکرده اند اينها را «پست مدرن» ميگویند. عده اي ديگر ميگویند باید مدرنیته را دفن کنیم، از اين فرهنگ ديگر کاري بر نمي آید، معتقدند بعد از کليسا در قرون وسطي، اشتباه کردند به اين تمدن رجوع نمودند، اينها را «ترانس مدرن» ميگویند. اينها معتقدند بايد قرون وسطي را دوباره بازخواني کنیم. البته معلوم است که در اين رويد کرد باز اشتباه تاريخي خود را تکرار ميکنند، چون متوجه نيستند فقط با مديریت امام معصوم و ولايت او جهان درست مديریت مي شود. بلي:

هر آن کس نياموخت بياموزد از گردش آيينه
جهان بشري در حال حاضر مجبور است بيدار شود و حقايقی را که در محاسبات رياضي نمی توان شناخت وارد زندگی خود کند وگرنه در اوج قدرت مادي، کاملاً در انجام امور جامعه ناتوان است. ملاحظه کنيد چگونه تمام کشورهای غربي با تمام مديریت ميخواهند اسرئيلي را که به وجود آورده اند نگه دارند و لي

انقلاب اسلامی و گشودن جبهه‌ی توحید در 257
ظلمات دوران.....

نمی‌توانند و در حمله به نوار غزه با
عده‌ای قلیل که کمترین امکانات را جهت
مقابله داشتند، درگیر شدند و
نتوانستند بر آن‌ها پیروز شوند، حاصل
شصت ساله‌ی فعالیت، برای سرپا نگه
داشتن اسرائیل این است که شما امروز
می‌بینید که در آخر با یک شکست
فوق‌العاده روبه‌رو شدند. شکست
فوق‌العاده از آن جهت که به اهدافی که
می‌خواستند برسند و پیش‌بینی کرده
بودند، نه تنها نرسیدند، بلکه درست
عکس آن را نتیجه گرفتند. برای نشان
دادن نابودی فرهنگ غرب شکست اسرائیل
کافی است، چون اسرائیل یک کشور نیست،
اسرائیل یعنی نمونه‌ای از مدیریت غرب
و آینده‌ی نمایش توانایی فرهنگ مدرنیته
است در اعمال آنچه برای آینده تاریخ
جهان اراده کرده بودند.

در موضوع ایجاد اسرائیل در خاور
میانه، با این‌که مسیحیان با یهودیان
تضاد و خصومت تاریخی دارند، به توافق
رسیده‌اند، با این‌همه تلاش و اتحاد
مجازی، اراده آن‌ها محقق نشد چون
فرهنگ مدرنیته نسبت خود با عالم غیب
و معنویت را از بین برد و لذا همواره
در ناکامی به سر می‌برد. قرآن به ما
توصیه می‌کند به سرنوشت تمدن‌هایی که
در گذشته هلاک شدند بنگرید و ببینید
چگونه خداوند آن‌ها را در هم کوبید.¹³
سپس در ادامه می‌فرماید: «ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ

مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ»¹⁴ این هلاکت و ناکامي به جهت آن بود که خداوند مولاي مؤمنين بود و کافران مولايي نداشتند، با و هميات خود ز ندگي ميکردند و نه با خدائي که حقيقت همه ي هستي است و شرط بقاي هرچيزي با اتصال با او امکان دارد.

شاخصه ي اصلي انقلاب اسلامي

آنچه انقلاب اسلامي را از فرهنگ مدرنيته به صورت مبنايي جدا کرده است و مي توان گفت شاخصه ي اصلي آن به حساب مي آيد، توجه به حضور سنن غيبي در ظلمات آخرالزمان است. يعني درست در فضايي که فرهنگ مدرنيته به همي امکانات معنوي عالم پشت کرد و به واقع جهان را در ظلمات برد، امام خميني «رضوان الله تعالي عليه» نظرها را متوجه عوامل معنوي عالم نمودند و در عمل هم نقش آن عوامل را نشان دادند، از پيروزي انقلاب اسلامي بگير که فرمودند: خدائي مقلب القلوب، قلب مردم را متوجه انقلاب کرد، تا اين که فرمودند: خرمشهر را خدا آزاد کرد. لذا جا دارد که عزيزان متوجه باشند اگر مي خواهند جوانان را از ظلمات آخرالزمان نجات دهند بايد توجه آن ها را به انقلاب اسلامي و جايگاه تاريخي آن جلب کنند، در آن صورت مطمئن باشيد آن ها را از

انقلاب اسلامي و گشودن جبهه‌ي توحيد در 259
ظلمات دوران.....

ظلمات و یأس‌ها و بی‌بندوباری‌ها نجات
داده‌اید.

اگر جوانان ما بشناسند چه واقعه‌اي
تحت عنوان انقلاب اسلامي در زیر اين
آسمان واقع شده است، نه دیگر تحت
تأثیر تبلیغات غرب، منتظرند که روزي
انقلاب اسلامي شکست بخورد و نه اميدي
دارند که از طريقي غير از انقلاب
اسلامي امور جامعه سر و سامان بگيرد.
اشکالاتي که در امور اجرائي هست، در
زمان اميرالمؤمنين ♦ هم به شکل خاص
مربوط به آن زمان وجود داشت. ولي آيا
مي‌شود ما جاگناه وجود مقدس
اميرالمؤمنين ♦ را که تاريخ را دارد
تغذيه مي‌کند نادیده بگيريم؟

ابتدا جهت اصلاح امور بايد ظلمات
فرهنگ مدرنيته شناخته شود و عقل
ديگري که با «فضيلت» و «حکمت» همراه
است جاي آن را بگيرد، سپس در چنين
فضايي آرام آرام بستر رفع مشکلات فراهم
مي‌گردد، چون بسياري از مشکلات ريشه در
غربزدگي ملت دارد، ولي اگر از عقل
غربي عبور نکنيم و ظلمات دوران
شناخته نشود هيچ مشکلي از ملت‌ها رفع
نمي‌گردد. اين ظلمات، ظلماتي نيست که
با وصله و پينه‌کردن، مشکلاتش را درست
کرد زيرا اساس آن-که انقطاع از عالم قدس
و معنويت است- مشکل‌آفرين است. مثل آن
است که بخواهيم بدني را که روح در آن
نيست از گنديدن و متلاشي شدن حفظ کنيم.
مگر مي‌شود نظام اداري و کارمندان آن
را بدون آن‌که به نور انقلاب منور شوند

با نصيحت و با دور بين مخفي‌گذاشتن اصلاح كرد؟ مي‌بينيد كه در كشورهاي غربي اين كارها را كردند و هيچ نتيجه‌اي نگرفتند و هر روز شاهد سوء استفاده هاي بزرگ‌تر از قبل هستند. مشكل ما از آن جا پيدا شد كه در دولت‌هاي سازندگي و اصلاحات نگاه‌ها از اصول انقلاب اسلامي مذكرف شد و لذا فضيلت و حكمت كه فقط با توجه به سنن الهي در جامعه نهادينه مي‌شوند مورد غفلت قرار گرفت و آرام‌آرام از آنچه در ابتدای انقلاب و در فضاي روحاني دفاع هشت‌ساله به دست آورديم، فاصله گرفتيم و جامعه با بحران‌هاي روبه‌رو شد كه به هيچ وجه فروافتادن در آنها شأن انقلاب اسلامي نبود، ديگر بحث از عدالت و معنويت در ميان نبود، ذهن‌ها به پيشرفت‌هايي كه از نوع پيشرفت غربي مشغول شد، در ادارات بحث حلال و حرام و نظير بـه شـهادت و كـربلا و اميرالمؤمنين ♦ جاي خود را به اضافه كار و مسافرت به خارج از كشور و رفاه افراطي داد و عملاً مديريت مياني كشور - به‌عنوان مدير نه به‌عنوان شخص- از انقلاب و اهداف و ارزش‌هاي آن جدا شد.¹⁵

15 - كارگزاران دولت‌هاي سازندگي و اصلاحات معتقد بودند براي بقای خود بايد به نحوی در سازمان‌هاي بين‌المللی ادغام شويم تا توسعه پيدا كنيم تا آن جایی كه در كتاب مباني نظري برنامه چهارم كه در سال 82 يعني رياست جمهوری آقای خاتمی نوشته شد پيشنهاده شده بود 20% از بودجه نظامی را تقليل دهيم و عضو يك پيمان منطقه ای يا

انقلاب اسلامی و گشودن جبهه‌ی توحید در 261
ظلمات دوران.....

وقتی در آن زمان‌ها در جلسه‌ی شورایی استان شرکت کردم و آن را مقایسه کردم با جلسه شورایی استان که در زمان جنگ تشکیل می‌شد، احساس کردم تنها چیزی که برای مدیران مطرح نیست، انقلاب و اهداف آن است، دیگر شما در نگاه آن فرماندار یا مدیران کل چیزی به نام عبور از ظلمات دوران و رجوع به حق از طریق انقلاب اسلامی نمی‌یافتید، گویا چیزی به نام ظلمات آخرالزمان و برگشت به عالم قدس در این کشور واقع نشده و کارها بیشتر عبارت بود از برگشت به غرب، حال دولت بعدی که وارث چنین نظام اداری و دیوان‌سالاری شد یا باید به کارمندانی که میله‌های افراطی را در خود رشد داده‌اند باج بدهد و انقلاب و عدالت را زیر پا بگذارد، یا زیر بار آن‌ها نرود و با انواع کارشکنی‌ها روبه‌رو شود، میله‌هایی به میدان آمده که نه تنها تا پای شکست دولت بلکه تا پای شکست نظام اسلامی ایستاده‌اند و حاصل آن نوع نظام کارمندی و خانوادگی آن‌ها کسانی شدند که به جای شعار «جمهوری اسلامی» شعار «جمهوری ایرانی» سر دادند.

پیمان نظامی بین المللی شویم [که بیشتر منظور پیمان ناتو] (کتاب مبانی نظری برنامه چهارم، ص 392) البته این کتاب سریعاً جمع آوری و خمیر شد ولی نشان از آن می‌دهد که در درون انقلاب اسلامی که آمده است بر خلاف روح استکباری جهان مدرن، مناسبات عدالت و معنویت را حاکم کند، چه نوع روحیه‌هایی رشد کردند.

آدمها مهم اند يا آمارها؟

شناخت وضع موجود اداري ما در حال حاضر کمک زيادي به ما مي‌کند که متوجه باشيم جهت عبور از غرب با چه موانعي روبه رو هستيم. يکي از مهمترين موانع، نظام اداري و ديوانسالاري موجود است که بايد به درستي آن را شناخت و نسبت به آن تصميم گرفت.

جناب آقاي احمدي نژاد به عنوان کسي که به خوبي نظام اداري را در دوره هاي مختلف مديريت خود تجربه کرده اند و به عنوان يک صاحب نظر در امر نظام اداري کشور لازم است با دقت به نظراتشان فکر کرد، در يادداشتي که در سايت شخصي خود نوشته اند؛ مي‌گويند:

«مدتهاست که به خدماتها و خيانتهاي ديوانسالاري (بوروکراسي) مي‌انديشم. ديوانسالاري موجود، چقدر به حل مشکلات کمک مي‌کند و چه ميزان به تثبيت مشکلات مي‌انجامد؟ ديوانسالاري پديده‌ي جديدي نيست و تمدنها و حکومتهاي مقتدر، هرگز بدون انضباط ديواني نبوده اند. در دوره هاي اخير هم بوروکراسي را تجسم مديريت عقلي و علمي دانسته اند ولي بايد ديد که آنچه روي کاغذ آمده و موضوع بحثهاي نظري در باب عقلانيت ابزاري بوده با آنچه عملاً اتفاق افتاده و بخصوص آنچه با پوشش مدرنيزه کردن دولت ها در دهه هاي اخير تحقق يافته ، واقعاً چه مقدار دولت را عقلايي و چه مقدار عقلها را دولتي يعني رسمي، کليشه اي و اداري کرده است؟ بسياري

از انقلاب‌ها در تارهاي عنكبوتي
بوروکراسي، گرفتار شده‌اند، تارهايي
که خاصيت ارتجاعی و بازگرداننده
دارند و همه شور و شعور انقلابي را
خنثي مي‌کنند و اوضاع را به عصر
ماقبل انقلاب‌ها باز مي‌گردانند.

خواص مثبت ديوانسالاري را کاملاً
مي‌پذيريم مشروط به آن‌که برآستي به
مديريت علمي بينجامد. اما دست کم در
کشورهايي چون کشور ما که دهه‌هاي
متوالي تحت سلطه‌ي رژيم‌هاي وابسته
بوده‌اند و الگوهاي جعلی، تحميلي و
وارداتي پوسیده را تجربه کرده‌اند،
مسأله‌ي بوروکراسي، غالباً نوعي دولت
در دولت را مي‌سازد تا ظاهراً بودجه
اقتصاد و مملکت را محاسبه‌پذير،
برنامه ريزي شده و علمي و شفاف
نشان دهد اما در واقع مسائل بسياري
را غيرشفاف، غيرعلمي و حتي تبديل به
ضد برنامه مي‌نمايد. حتي بهتر است
بگويم بوروکراسي گاهي، نقش ابزاري
خود را از دست مي‌دهد، تبديل به يك
ايدئولوژي مي‌شود و اخلاق و يژه‌اي
مي‌سازد که حالتی تخديري و ايستا را
برکل سيستم تحمیل مي‌کند. در نتيجه
کم‌کم وسيله تبديل به هدف مي‌گردد و
هدف به وسيله.

به طور خلاصه بايد گفت که نظام
بوروکراسي موجود چند شاخصه‌ي برجسته
دارد. اول اين‌که پيچک وار در حال
توسعه است. يعني اصولاً ميل دائمي به
بسط حوزه نفوذ و سيطره‌ي اختيارات و
دائره‌ي استيلاي خود دارد. دوم اين‌که
با تمام توان از خود دفاع مي‌کند.

حتي ساختمان و ابزار کار مازاد خود را هم راضي نيست که به ديگران بدهد و به بهانه هاي واهي از آن مراقبت مي نمايد. سوم اينکه به شدت بخشي نگر و جزيي نگر است. شاخصه ي چهارم اين است که در مقابل تحولات مقاوم است. هر نوع تحول را به منزله ي آسيب به خود تلقي و در برابر آن مقاومت مي نمايد و آخر اين که بازدهي آن بسيار پائين و هزينه آن فراوان و رو به افزايش است. در چنين وضعيتي چه راه حل هايي وجود دارد؟ عده اي تسليم مي شوند و بيلان کار از پائيني ها مي گيرند و به مسئولين بالاتر مي دهند و وجدانشان با همين آمارها آرام مي گيرد، در حالي که براي امثال من آدم ها مهم اند نه آمارها. آمارها را همه دولت ها و مديران مي دهند و بازي با اعداد را بلدند يعني طبق گزارش هاي رسمي شان همه چيز خوب و ايده آل است. همه مي توانند آرام بخوابند که بوروکراسي، بيدار است! اما در صحنه ي زندگي واقعي مردم، مشکلات حل نشده باقي مي ماند، اين همان خطري است که من از دوران مسئوليتم در شهرداري تهران و حتي قبل از آن، همواره از آن رنج برده ام و خواسته ام با شکستن سنت هاي غلط و بدعت هاي وارداتي، دستگاه اداري را از اين تارگسترده عنكبوتي خارج نمايم که البته گاهي امکان پذير شده و گاهي نيز نشده است.

راه دوم براي رهايي از باتلاق بوروکراسي، قانون شکنی یا دور زدن قانون است که بسياري براي منافع ايل و تبار و حزب‌هاي دولت ساخته و يا منافع شخصي خود بارها و بارها به اين اعمال مبادرت کرده‌اند. اين اعمال با اعتقادات و منش من سازگار نيست و به هيچ وجه به چنين راه‌هاي اعتقاد نداشته و ندارم و براي اصلاح آن آمده‌ام. چرا که عميقاً معتقدم تا برابري همگان در برابر قانون تأمين و تضمين نشود، به دولت اسلامي نخواهيم رسيد. راه سوم، اصلاح انقلابي و آني قوانين و خانه تکاني سنگين در سيستم ديوانسالاري کشور است. اين وظيفه‌ي مهم و مشترک مجلس و دولت است که بايد در همين دوران و در سريع‌ترين زمان ممکن تحقق هرچند نسبي يابد، در غير اين صورت به اين زودي‌ها ديگر چنين اتفاقي رخ نخواهد داد و يا حداقل کار روز به روز سخت تر خواهد گرديد، کما اينکه تاکنون چنين روندی را شاهد بوده‌ايم. اگر بوروکراسي که مظهر عقل ابزاري است و بايد ابزار باشد، خود تبديل به هدف و شغل اصلي دولت شود، به جاي آنکه هزينه‌ها را کم کند و بودجه‌ها را شفاف و برنامه‌ها را عملي کند، تبديل به ترمز سيستم مي‌شود و بلکه بايد گفت اين اختلال تا جايي پيش مي‌رود که شبکه‌هايي ايجاد مي‌شود که بودجه عمومي را هزينه خصوصي مي‌کند، ساختاري براي توقف خلاقيت‌ها و تبديل رودخانه موج انقلابي و مبتکر به

مردابي مرده و ساکن. اينک ما بر سر
 دو راهي مهمي قرار گرفته ايم: انقلاب
 فدائي بوروکراسي يا ديوانسالاري
 در خدمت انقلاب؟»¹⁶

ملاحظه مي‌فرمائيد که نظام
 ديوان سالاري يا بوروکراسي با فرهنگي
 که به همراه مي‌آورد، چيزي نيست که
 بتواند در کنار انقلاب اسلامي بماند و
 به انقلاب امکان ادامه راه بدهد مگر
 اين که از طريق انقلاب اسلامي و با
 رويکرد به سنن غيبي از آن عبور کنيم.
 اگر به روش اسلامي و با همان نگاهي که
 انقلاب اسلامي به عالم و آدم دارد نظام
 اجتماعي، سياسي، تربيتي و اقتصادي
 خود را سامان دهيم تاريخ جديدي را
 شروع کرده ايم که به مرور از بن‌بست‌ها
 آزاد و به افقي نوراني نظر خواهيم
 کرد همانند آنچه در جنگ بين ما و
 عراق که به واقع بزرگ‌ترين حرکت تاريخ
 معاصر بود پيش آمد. و با همان
 روحيه‌اي که موجب پديد آمدن انقلاب
 اسلامي شد توانست مدیریت شود و دشمن
 را از اهدافي که داشت باز دارد. علت
 آن نتیجه‌گيري، ظهور فضايي بود که در
 آن فضا همه‌ي مناسبات رويد کرد سي
 داشت. حال بايد از خود پرسيد چرا
 ادارات در چنين فضايي قرار نگرفتند؟
 آيا جز اين بود که از انقلاب اسلامي به
 قرائتي که امام خميني «رضوان الله تعالی عليه» مطرح
 کردند غفلت کردیم؟ ديگر بر موضوع

انقلاب اسلامي و گشودن جبهه‌ي توحيد در 267
ظلمات دوران.....

فضيلت و حکمت تأکيد نشد و آن نوع
خطشکني که حضرت امام «رضوان الله تعالي عليه» انجام
دادند و مسير عبور از ظلمات مدرنيته
را نشان دادند ادامه پيدا نکرد، و
اين به جهت آن بود که خواستيم با
همان عقل گذشته شرايط جديد را سر و
سامان دهيم، در نتيجه پنداشتيم اسلام
نمي‌تواند جواب‌گو باشد و به فرهنگ
مدرنيته رجوع کرديم و نظام آموزشي و
اداري و اقتصادي را با نگاه سکولار و
با پشت‌کردن به آن عقلي که حضرت
امام «رضوان الله تعالي عليه» تعيين کردند، شکل داديم.

معني کاميابي

بحمدالله اين روزها احساس مي‌شود شرايط
در حال برگشت به عقلي است که انقلاب
اسلامي را ايجاد کرد، اميد است آنقدر
مردم به عقل غربي آلوده نشده باشند
که امکان برگشت را از دست داده
باشند، ولي به هر حال بايد بدانيم:

« هر اندازه که حکمت و فضيلت در
صحنه باشد، انقلاب به اهداف نزديک
مي‌شود و مردم احساس کاميابي مي‌کنند
و هر اندازه انقلاب از فضيلت و حکمت
محروم شود، هر چند کشور به دانش
روز مجهز باشد، مردم احساس شکست و
سرخورگي مي‌نمایند.»

معني «کاميابي» اين است که انسان
بتواند تمام ابعاد خود را به ثمر
برساند، نه دغدغه‌ي اقتصادي داشته
باشد و نه دغدغه‌ي اين‌که آينده‌ي
فرزندش بحراني مي‌شود يا اين‌که خودش

در آینده به انزوا و پوچی دچار می‌گردد. آری معنی «کامیابی» این است و این محقق نمی‌شود مگر این که وحی الهی بر تمام مناسبات بشر حکومت کند. با نظر به سیره تاریخی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» راه مشخص است. امروز بشر از دست طاغوت‌زدگی خسته شده و به دنبال راهی است که از آن خارج شود و تنها راه، همان راهی است که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» نشان دادند، هر چقدر فرهنگ مدرنیته برضد آن راه تبلیغ کند قدم به سوی ویرانی بیشتر خود بر می‌دارد. جهان و به خصوص جهان اسلام گوشش بدهکار این حرف‌ها نیست، به دنبال راه برون رفت از بحرانی است که با مدرنیسم پدید آمده و تنها انقلاب اسلامی است که در مسیر مقابله با مدرنیسم قد برافراشته و به همین جهت هم فرهنگ غربی تمام قد به مقابله با انقلاب اسلامی ایستاده است. این همه علاقه به امثال «سیدحسن نصرالله» در جهان اسلام به جهت آن است که وی نماینده تفکری است که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به میان آوردند.

مردم جهان می‌دانند در شرایطی از ظلمات قرار دارند که خانواده و زندگی‌شان دارد از دستشان می‌رود و در متن فرهنگ مدرنیته هیچ امید نجاتی نیست و لذا چشم به انقلاب اسلامی دوخته‌اند، ولی مشکل مردم ما آن است که:

ماهیان ندیده غیر پرس پرسان زهم که
از آب کجاست

ما در دل نعمت هستيم ولي متوجه آن
نيستيم، آن هايي که بيرون از کشور
هستند بهتر مي‌فهمند نقش تاريخي انقلاب
اسلامي چقدر است. امروز بشريت به اين
مطلب رسيده است که انقلاب اسلامي غذاي
جان او است و بدون آن که به موضوع
شيعه‌بودن بنیان‌گذار آن فکر کند به
عقلي نظر انداخته که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌عليه»
به صحنه آوردند.

انقلاب اسلامي طوري نگاه ملت‌ها را به
رنسانس و مدرنيته انداخت که بتوانند
آن را درست بشناسند و نقاط ضعف آن را
ريشه‌يابي کنند، البته معلوم است وقتي
با عقلي که انقلاب اسلامي به ميان
آورده قرآن و تورات و انجيل خوانده
شود مردم آن اديان به مقصد انبياء
نزدیکتر مي‌شوند و قدرت عبور از
مدرنيته براي‌شان راحتتر خواهد شد.
همان‌طور که در سال‌هاي اخير ملاحظه
مي‌کنيد که شورهاي آمريکاي جنوبي با
قرائت امام خميني «رضوان‌الله‌تعالی‌عليه» امور خود را
سر و سامان دادند و یک نوع قرابت
نسبت به انقلاب اسلامي در خود احساس
کردند تا جايي که در جريان جنگ 22
روزه مردم غزه با اسرائيل، رئيس
جمهور ونزوئلا سفير اسرائيل را از
کشورش اخراج کرد. در جريان انقلاب
نيکاراگوئه که مقارن پيروزي انقلاب
اسلامي صورت گرفت روزنامه‌هاي دنيا در
توصيف کشيدشان آن‌کشور نوشته بود ند
«مسيحیانی که با فکر شيعه انجيل
مي‌خوانند». همان‌طور که شما با نگاه

اهل البيت^{علیهم السلام} قرآن ميخوانيد. بعد از انقلاب اسلامي بعضي از علماي اهل سنت با همين دید قرآن ميخوانند، انجیل و تورات هم که از قرآن جدا نيست، در اصل همه يك نور هستند، حالا تحريفاتش جدا است و لذا انقلاب اسلامي به دنبال پديد آوردن نگاهی است که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» به جهان نشان دادند تا بشريت بتواند «کاميابي» خود را به دست آورد، در آن صورت است که بحران خانواده، و اقتصاد و ساير بحرانها از صحنه زندگي خارج مي شود و اگر هم مشکلاتي باقي بماند ديگر به صورت بحران گريبان بشر را فشار نمي دهد.

اگر آن نوع رویکرد که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» به عالم و آدم داشتند جاي خود را باز کنند حداقل مردم جهان مي فهمند راه حل مشکلات چيست. اگر موضوع بازگشت به «فضيلت» و «حکمت» را درست ارزيابي کنيم و راه کار رسيدن به آن را از طريق ارتباط با عالم غيب و وَحِي الدَّهِي تئوريزه نماييم، به راحتی قانع مي شويم انقلاب اسلامي همان عقلي است که براي برونرفت از وضع موجود جواب مي دهد و بنده غير از اين راه هيچ راهي را نمي شناسم، مگر اين که به کاميابي و رشد همه جانبه ي بشريت فکر نکنيم که اين خسارت بزرگي است. گفت:

درهاي گلستان ز درخارزار چند زوي
براست گشوده اند ای برهنه يـ
خداوند إن شاء الله به ما توفيق دهد تا
بتوانيم از نوري که به کمک انقلاب

انقلاب اسلامي و گشودن جبهه‌ي توحيد در 271
ظلمات دوران.....

اسلامي در جهان تجلي نموده، جهت
كاميابي خود و ديگران بهره‌مند شويم.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

ای امام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آن‌ها را آرام نگذارید و گرنه آرامتان نمی‌گذارند».¹

در فروردین سال 1368 بود که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در پیام خود، نکته‌ی فوق را گوشزد نمودند. این نوشتار در دلی است با ایشان و در رابطه با آن نکته که فرمودند، تا از این طریق جایگاه روحی خود و نسلی را که با بنده در قبل و بعد از انقلاب معاصر بودند زمزمه کنم. نوشتن این مقاله به جهت آن که قصه‌ی دل بود، کمی طول کشید که متأسفانه با چهاردهم خرداد آن سال و رحلت آن عزیز روبه‌رو شد، رحلتی که آتش به جان همه‌ی ما زد و با همان جان آتش‌گرفته نوشتن ادامه یافت و گویا بیشتر به خود آمده بودم که امام چه بود و در آن حال به ناتوانی قلم برای ارائه‌ی آنچه در سینه است بیشتر پی بردم.

1 - امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، در آخرین پیام .68/1/2

آنچه در روبه‌روي خود داريد، دل‌نوشته و ناله‌ی قلمی است که گفتني هاي زيادي در رابطه با ظهور امام «رضوان‌الله‌تعالی‌عليه» در زندگي خود و مردم کشورش دارد، ولي حتماً عذر بنده را می‌پذيريد که گفتن آنچه جان و دل بدان رسیده ممکن نيست، ولي با اين‌همه شما سعی کنيد به بهانه‌ی خواندن اين نوشته، نانوشته‌ها را نيز بخوانيد، نانوشته‌هایی که پس از خواندن اين سطور، از قلب خود می‌شنويد. چگونه می‌توان شرايطی را توصيف کرد که با حاکميت فرهنگ مدرنيته افق‌های زندگي را از هر طرف تيره و تار نمود، شرايطی که همه در حال جان‌کندن بوديم، همه‌ی تلاش من آن است که آن جان‌کندن‌ها را توصيف کنم.

انعکاس وجه آرمانی

اي امام! ما بيش از آن‌که به سوگ تو نشسته باشيم، در ضمير خود يافتيم که از رويارویی با تمنای بزرگ خود محروم شدیم. ما در واقع خود حقیقی و اصل اصیل خود را که تو انعکاس وجه آرمانی آن بودی، از دست دادیم. قبلاً بیگانه را خود پنداشته بودیم و خود را نچشیده بودیم، و تازه داشتیم با دست‌زدن به دامن تو، خود را می‌یافتیم که ناگهان دامن از دست ما کشیدی.

به خود آمديم، راستي چه بود؟! چه هست؟ چه بايد باشد؟

به خود آمديم که راستي چه بود؟!

در سالهاي تخته‌بندي خواب، « مرگ » براي مان رهايي و آزادي بود. آري در آن روزهاي سياه؛ « مرگ » آرزوي بلندي شده بود که مي‌خوانديم و نمي‌يافتيم. امروز که مي‌توانيم سرشار از زندگي باشيم، از آن خفتن سخت دلهره داريم. بر آن خيره‌خيره مي‌نگريم که دوباره بر ما حمله نکند، ديروز به خفتن عشق مي‌ورزيديم و امروز آن را دشمن مي‌داريم و به ادامه‌داني دل بسته‌ايم که هر روزش بهتر از ديروز است، تو ما را با انبياء و اولياء همتاربخ کردی. راستي آن‌هايي که زندگي را مي‌شناسند، چگونه آن‌همه خفتن را - که بيرون‌افتادگي از تاريخ نور بود- دشمن ندارند؟

ديروز؛ زندگي، قطار روزهاي مسخره و يکنواختي بود که با زوزه‌ی مرگ به گورستان مي‌رفت و امروز تو زندگي را طوري معني کردی که زندگي، رودخانه‌های حيات را در رگ‌هايمان جاري کرده و به پريدن از زشتي‌ها و پرواز به سوی خوبی‌ها دعوتمان مي‌نمايد. افقي را بر ما گشودى که همه‌ی اميدها يکجا در عمق جان ما جای گرفت و راستي زندگي با اين همه اميد و اميدواری چه لطف بزرگي است.

پوچي چقدر آزاردهنده بود

آن روزها، زندگي مرور شکنجه بود و پليدي، ديدن آن همه زشتي و پلشتي و نامردي، و «حقيقت» ستاره اي بود که انبوه سياهي حدي سو سويش را از ما ربوده بود، و هر قدمي، عفونت حيات را کد روزمزي بود و پوچي، راستي که پوچي چقدر آزاردهنده بود. راستي که پوچي چقدر آزار دهنده بود.

امروز؛ زندگي هميشه آّبستن لحظه هاست. لحظه هايي که زيبايي خواهند زايد، لحظه هايي که غذای جان است، هرچند نفس امّاره از آن کراهت دارد.

پيش از اين؛ زندگي کوير همه جا کشيده بود که نابودي حياتمان را فریاد مي کشيد و هيچ لاله اي از انسانيت در آن امکان سبز شدن نداشت، ما به نان خواستن و نام جستن گرفتار بوديم و از آن حيات برين روحاني، که تو به ما معرفي کردی، غافل بوديم. تو متذکر پنجره هاي حيات معنوي گشتي و فهميديم چگونه خودمان مأمور به بندکشدن خود بوديم.

پيش از اين؛ دنيا سراسر، زندان بود و گور، خانه ي موعود، و اصلاً از زندگي چيزي نمي فهميديم جز يك غروب سرد و ساکن، و امروز حياتي که تو به ما معرفي کردی، و سعت بي مرزي است که ديوار نمي شناسد، و تا عمق فراخناي روحمان بلند شده و تا پشت قلّه هاي حيات معنوي سرکشیده و کنگره هاي غيب

را نظاره مي‌کند و به تماشاى مددهاى الهى نشسته است.

راستى اگر انقلاب اسلامى به وقوع نپيوسته بود چه‌کسى باور مي‌کرد ملائکهٔ الله در تدبير امور، اين‌همه فعالانه در صحنه‌اند.

پيش از اين؛ بيزار از آنچه بود و نااميد از آنچه بايد مي‌بود. مرگ را مي‌خوانديم و نمي‌يافتيم، هر چند همهٔ حياتمان مرگ شده بود، و امروز، خشنود از آنچه بايد و هست و ناخشنود از آنچه هست و نبايد، و اميدوار لحظه‌هاي آّبستن، که بي‌شک حيات موعود را خواهد زاد، هرچند چشم‌هاي عادت‌کرده به مرگ، آن را به رسميت نشناسد و به ستيز با آن به‌پا خيزند.

آري؛ اگر امروز از خفتن و غفلت مي‌گريزيم و عطش چشم‌هايمان به خواب را، به چيزي نمي‌گيريم، و از هيبت خار کِنار گل، دلخوني به خود راه نمي‌دهيم، زيراکه نسبت به صدای زوزه‌ی مرگ انسانيت در پشت پرچين‌هاي خراب نمي‌توانيم گوش بربنديم و آرام بخوابيم.

چه غروب سردی بود!

اي برادر! بگذار تا قدری از روزگاری که بر این قریه گذشت برای تو بگویم، شاید جوانيات نگذاشته از آن باخبر شوي و شاید مرور زمان از يادت برده و فراموش کرده باشي که در چه

غروبِ سردی به سر می‌بردیم، شاید جوانی‌ات امکان احساس آن غروب را به تو نداد.

ای برادر! دزدان که آمدند تا غارت‌مان کنند! آری تا غارت‌مان کنند، اما نه فقط زمین و نفت ما را بدزدند، بلکه «خودمان» را، یعنی هویت اسلامی‌مان را بربایند. تو کجا بودی؟ ما کجا بودیم؟ اصلاً همه‌مان کجا بودیم؟ مگر اسم آن بودن را می‌توان «بودن» گذاشت؟

مگر نه نیمی در خواب و نیمی در گور بودیم که همه‌مان را بردند و هیچ صدای اعتراضی برنخواست؟ در آن هنگامه‌ها اگر ما از داشته‌هایمان بی‌خبر بودیم، دشمن آگاهی کامل داشت، ارزش‌هایمان را می‌شناخت و راز ماندگاری دیرپایمان را می‌دانست و خوب باخبر بود که چگونه در چشمه‌پایان‌ناپذیر و همیشه جوشان فرهنگ اسلامی آسیب‌ناپذیر می‌شدیم.

از نقطه‌ضعفی که باید بگذرد بی‌خبر نبود و همچنان انتظار کشید تا بر دامن خواب، هوشیاری نیرومندان را بر زمین بگذاریم، تا از گذرگاه غفلت و خفتن ما بگذرد و قلّه‌ی کهن نفوذ ناپذیرمان را تسلیم تباهی کند، و نقطه‌ی آسیب‌پذیر، خفتن بود و غفلت، چشمان بازی که باید همچنان به دشمن خیره می‌شد، آرام آرام به خواب رفت و دشمنی دشمن فراموش شد با این‌که نسیم وحی بر گوش جان ما خوانده شده بود.

«لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا»² مشرکان، پیوسته با شما می‌جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند.

آری؛ روزگار این قریه به آن‌جا کشید که دشمن پیروزی یافت و تباهی آغاز شد، و ما نیمی در گور و نیمی در خواب، یا در گورستان کینه‌ی این برادر، و یا در سنگستان تهمت به آن برادر، خفته و مرده بودیم و دشمن بی‌خواب و بی‌مرگ، ما را نظاره می‌کرد. سال‌هاست که به آن تباهی عادت کرده‌ایم، حتی فراموش کرده‌ایم که دزدان چه ربوده‌اند، تا بر باز ستاندنش همت کنیم. لذا آن پیر فرزانه فرمود: ما هنوز اول راه هستیم.

چشم‌بستن چرا؟

ای برادر! اینان که در چنین شرایطی آسوده می‌خوابند، اصلاً زندگی را نمی‌شناسند، تا نگران ربودن آن باشند، چه رسد بخواهند به زندگی ربوده شده باز گردند. اینان با چنین خفتنی مرگ را تمرین می‌کنند، در حالی که زندگان مسئولیت زنده‌بودن را بر دوش دارند.

نمی‌توان زنده بود و حرکتی برای انتخاب کردن زندگی نداشت. زیرا: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ»³ هرکس در گرو آن چیزی است که انتخاب می‌کند، پس زنده

2 - سوره‌ی بقره، آیه‌ی 217.

3 - سوره‌ی مدثر، آیه‌ی 38.

بودن و انتخاب نكردن مجال است، و انتخاب كردن و مسئول انتخاب هاي خود نبودن نيز بي معنا است. اينك اگر مدعي زنده بودنيم، چشم گشودن و ديدن را ناگزيريم، و مسلم در برابر امواجي كه بر نگاهمان ميگذرد مسئوليم. چشم بستن، نه نجاتدهنده است و نه آرامشبخش، و فقط پشيماني را دو برابر مي كند.

مگر نه اين كه در کنار هر گُلي، خاري لنگر انداخته تا بزدلان از ترس خار براي هميشه از گُل محروم شوند و كابوس ترس از خار، غذاي جانشان شود و نتوانند به گُل فكر كنند. پس چگونه به بهانه هاي وا هي، خود را بر اين موج بلند انسانيت كه تا سقف آسمان غيب پر كشيده، نيفكنيم و امام خود را در تاريخ تنها گذاريم و خود را بدون هيچ دست و پايي در مرداب روزمرگي ها رها كنيم. نسيم وَحَي بِرِجَانِهَا چنين مي سرايد كه: «وَلَنَبْدُوَنَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّائِرِينَ وَتَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ»⁴ و البته شما را مي آزمائيم تا مجاهدان و شكيبايان شما را باز شناسانيم و گزارش هاي [مربوط به] شما را رسيدگي كنيم.

اي برادر! آيا ميداني پيش از اين بر ما چه گذشت؟ بگذار بگويم كه شايد جوانيات نگذاشته از آن باخبر شوي و شايد مرور زمان از يادت برده و شايد

جوانی‌ات امکان احساس آن غروب سراسر
سرد و پوچ را به تو نداده.

دیروز

چشم که می‌گشودیم، زشتی و نامردی
وجود مان را می‌شکست و آن‌چنان دیر پا
بود که امید نوجوانی‌مان به ناامیدی
بزرگ مبدل می‌شد، بی‌انتظار فردا، که
نه فردا، بل امروز زشت و سیاه و
بی‌رحم بود.

از عمق جان چشم می‌بستیم که
بیارمیم. و از همه‌ی نامردی‌ها روی
برگردانیدیم، اما چشم‌بستن؛ آرمیدن
نبود، مرگی بود در انتظار مرگی
عمیق‌تر.

چشم بستیم و خواب را آرزو کردیم.
درست همچون محکوم به اعدامی که
می‌خواهد بخوابد و تمامی امیدش این
است که با خوابی سنگین از وحشت مرگ
آسوده بگذرد، زیرا بیداری، رودرروی
با دنیایی بود پر از نفرت و نفرین، و
خواب برای دورشدن و از یادبردن و
چشیدن مرگی کوتاه.

ای کاش می‌توانستم بگویم بر ما چه
می‌گذشت؟! ای کاش معنی پوچی را
می‌فهمیدی! چگونه می‌توان به کسی که
مرگ را نچشیده از احساس مرگ سخن گفت.
بشکنی ای قلم که چقدر در ترسیم آن
پوچی، ناتوانی.

امروز

تو کجا باور مي‌کنی بر ما چه گذشت؟ امروز، از قفس‌هاي زرين رفاه دروغين پرکشیده‌ايم و به دشت‌ها رسیده‌ايم و اکنون با سبزه‌هاست که مي‌روييم و با شکوفه‌هاست که مي‌شکفيم و با حضور در جبهه‌ی نور که مي‌خواهد از غرب سرد و سیاه بگذرد، زندگی در دست‌هامان در حال بارورشدن است و با چنین احساسی است که می‌توان انحراف‌ها را دید و بر سر آن فریاد کشید.

دیروز، آینده‌گرای شکست‌خورده‌ای بودیم که آرامش بعد از مرگ را آرزو می‌کردیم، پیش خود می‌گفتیم: بگذار همه‌چیز نابود شود، ببینیم چه می‌شود، و به سرنوشتی تن داده بودیم که پوچی؛ دردی همیشگی را بر پيشانيمان نوشته بود و امروز، واقع‌گرایی هستیم که بر واقعیت‌ها چشم بسته‌ايم ولي با این‌همه از امکانات انسانی که با انقلاب اسلامی فراهم شده، بی‌خبر نیستیم و تا نهایت دشت انسانیت پرواز خواهیم کرد، و وای بر ما اگر به بهانه‌های واهی از پریدن به سوی وعده‌ی موعود شانه خالی کنیم. ای امید که از فریب‌ها خود را آزاد کرده‌ای! چقدر دوست‌داشتنی هستی.

ای امام! تو امیدواری را نهادینه کردی، با تو امکان پرواز فراهم شد. دیروز، با غروري پلنگوار، بدون درك امکانات به ماه می‌پریدیم و در دَرّه‌ی غرور نزدیکی به دروازه تمدن غربي،

پریشان و متلاشی می‌شدیم، و امروز با خلق امکانات می‌توان بر بال خود تکیه زد و اعتیاد دیرینه‌ی بیگانه از خود بودن، و بیگانه را خود انگاشتن، را شکست. من نمی‌گویم آنچه شدنی است، شده است، می‌گویم روزگار به بارنشستنش به‌پا شده، باید مواظب بود آن را از ما نربایند و ما را در خود ادغام کنند. دیروز، مرگ انسانیت خود را، زندگی پنداشته و به آن عادت کرده بودیم و امروز، فساد را مرگ می‌شناسیم و از اعتیاد به آن نوع زندگی که دیروز بر ما رفته است، در فشاریم، ولی مصمم به ترک آن هستیم تا باز با زندگی آسمانی آشنا شویم و بتوانیم با زمین انس بگیریم.

امید طلوع مرده بود

نمی‌دانم باور داری آن روزها، همه‌جا غروب بود و در چشمانمان خورشید به خسوف گراییده بود و امید طلوع در خشک گونه‌هایمان مرده بود؟ باور می‌کنی در خاموشی روز، ما نیز به مرور خاموش می‌شدیم و با روز پایان می‌گرفتیم، پایانی بی‌آغاز؟

نمی‌دانم باور خواهی کرد که در آن غروبستان، طلوع را از یاد می‌بردیم و به تماشای غروب مردان آمده بودیم، نه به نجاتشان.

با کوله‌بارهای سنگین بر دوش و اشک‌های خشکیده در چشم و با دردی

آماس کرده در قلب، به غروب می‌رفتیم و همه چیز با ما و در و جدان ما سیاه می‌شد و می‌مرد.

در جان خود داشتیم خاموش می‌شدیم و به آخرین طلوع - که شاید اصلاً نبود، چراکه آن طلوع را در آن غروب چشیده بودیم - آری به آخرین طلوع می‌اندیشیدیم تا غروب کردن انسانیت را، یعنی غروب کردن خودمان را آسان کرده باشیم، و فکر می‌کردیم چه تماممان خواهد کرد.

خورشید از غروب بالا آمد

داشتیم به مرگ رضایت می‌دادیم، و زمین ما را به درون خود می‌کشید و چون سگی این پاره استخوان‌ها را می‌جوید و می‌بلعید. داشتیم در غروبِ همه‌ی امیدهای انسانی فرو می‌رفتیم که صدایی از جنس صداهای دیگر، صدای پیرمردی آشنا از جنس صدای دوردست‌های 15 خرداد سال 1342 به گوشمان رسید. گفتیم: چیزی نیست، این آخرین طلوع به غروبمان می‌خواند. ما دیگر داشتیم به غروب همه‌ی امیدهای انسانی فرو می‌رفتیم که طنین صدای او غروب را پر کرد، ولی انگار ما دیگر تن به مرگ داده بودیم و جز صدای گشوده شدن دهان خاک و جویده شدن همه‌ی امیدهای انسانی، صدایی را نمی‌خواستیم بشنویم. اصلاً به صداهای سرد و سراسر پوچ عادت کرده بودیم: داشتیم غروب می‌کردیم و خاک ما را می‌بلعید، که دیدیم خورشیدی در دل

غروب بالا مي آيد، گفتيم: نه؛ اين همان آفتاب است که دارد مي ميرد- مگر طلوع و غروب در نهايت همانند نيستند؟- خواستيم اميدوار شويم، پيش خود گفتيم: اميدواري در پايان، مردن را سنگين تر مي کنند، اميد را برانيم و مرگ تسکين دهنده را بپذيريم.

گفتيم: چشم ببنديم تا غروبي که اميد طلوع را در ما انگيخته، کامل شود و شب، مرگ را بشارتمان دهد.

پلک هایمان گرم شد

چشم بستيم و به شبي انديشيديم که بايد پشت پلک هایمان مي بود، کهديد نه! پلک هایمان گرم شد، گفتيم: اين مرگ است که بر پلک هایمان مي گذرد و پايان را بشارت مي دهد، پلک هایمان داغ شد! گفتيم: اينک آرامش مرگ. پلک هایمان سوخت، خواستيم بگويم: نفرين بر مرگ راحت کننده که اين همه رنج آور است، کهديد طلوع! کهديد آفتاب! کهديد روز!

تو کجا بودي در آن غروب اميدزا، من چگونه آن را توصيف کنم؟!

گفتيم: نه، ديوانگي است، طلوع در غروب ممکن نيست و همچنان بين يأس و اميد دست و پا مي زديم، چشم گشوديم، خيره شديم، هراسان نظاره کرديم، ديديم آري اين بار به واقع خورشيد طلوع کرد، درست در انتهاي روز که همه چيز داشت تمام مي شد، خورشيد تابيدن

را شروع کرد و هر خانه‌اي نوري از آن گرفت، و نور «الله اکبر- خميني رهبر» از پنجره‌ی هر دلي به بيرون مي‌تابيد. گفتيم: اين همه خورشيد!

آنچنان ظلمات دوران غربزدگی در مغز استخوان‌مان فرو رفته بود که باز باورمان نمی‌شد، فکر کردیم این خاصیت مرگ است، پایان دنیا است. در پایان، دنیا پر از آتش می‌شود و هر چه هست را می‌سوزاند. این همان آتش پایان است و ما داریم می‌سوزیم. خورشیدی نیست، ناله و فغان مرگ است. يك شورش کور و مذبحانه است تا همه چیز به نفع تاریکی تمام شود. چشم بستیم و گفتیم: تمام!

صدایي محمّد وار

اما آن صدا در ما انقلابي بر پا ساخت، مثل صدایي که بر موسی ♦ در طور و بر محمّد ﷺ در حراء ریخت، که «تعالوا»؛ بیا و بالا بیا... و ما بی آن‌که یاراي امیدوار شدن داشته باشیم، از وحشت آکنده بودیم، گفته بودیم، یا داشتیم می‌گفتیم: این مرگ است که می‌وزد و این ماییم، لقمه‌اي در دهان گرگ همیشه آدم‌ها، مثل همه‌ی اعتراض‌هاي بی‌هدف.

دو باره چشم بستیم، و این بار ما بودیم که مرگ را صدا می‌زدیم چون او را پذیرفته و به آن عادت کرده بودیم. که صدایي مثل صدایي در طور، مثل

صدایی در حراء، ما را خواند، به قیام خواند؛ اما نه قیامی پلنگوار بر ستارگان، که مَحْمَدوار بر بتان پلید روزگار و شوریدن بر هر آنچه غیر انسانی است.

تمام باغ‌های جهان در ما سبز شد

صدا بر ما باریدن گرفت و ما رها شدیم. از دست یأس و از دست ترس، از خاک جدا شدیم، و خاک از ما دور می‌شد، راه پرواز به سوی آسمان در حال گشودن بود و آن صدا همچنان می‌خواند، از نجف، از پاریس، نامه‌ای بعد از نامه‌ای، رهنمودی بعد از رهنمودی، اعلامیه‌ای بعد از اعلامیه‌ای... به برخواستنمان می‌خواند، به رهایی از قید همه‌چیز جز حق. دیدیم وه!! بهار تاریخی‌مان وزیدن گرفت و تمام باغ‌های دنیای اولیاء الهی در ما سبز شدند، جوانه زدند، در حال شکفتن و به بار نشستن اند و تاریخ جدیدی به پیش رویمان گشوده شد. با ناباوری تمام، امیدوار شدیم در حالی که همه‌ی سرمایه‌ی انسانی‌مان در حال پوچ‌شدن بود، آیا باز می‌شود زنده بود و دوباره معنی زندگی را در آغوش خدا تجربه کرد؟ و بدین شکل ظلمت روزگار شکاف برداشت.

تاب چشم‌بستن‌مان نماند. چشم گشودیم و دیدیم که نه در خاک، که بر خاکیم، و آفتاب از همه‌سو می‌روید و می‌بارد و

آن صدا، ما را در وسعت چشمانش پناه داد، و امید زندگی به اهل زمین برگشت.

توّلدي ديگر، و زاده شدي نو! از درون خود مهر و عشق ريشه داری را به آن صدا احساس کردیم. اصلاً او آشنایي بود گم شده. به مهرش نشستیم، مهر او خورشیدی شد در جانمان، در چشمه‌ی مهر او چرک و خون سالهاي درد و تنهایی و مرگ را شستیم و عریانیمان را با تن پوششی از ارادت و اطاعت از او پوشانیدیم، و آهسته و آهسته داشتیم انسان و دنيای حقيقي انسانیت را می‌یافتیم. به ما گفته بودند مدرنیته پایان تاریخ است و بشر در آن به تمامیت خود رسیده است و راه دیگری نیست، و ما نیز پذیرفته بودیم. و نیز به ما قبولانده بودند دیگر خدا با انسان‌ها سخن نمی‌گوید و باید در ظلمتکده‌ی فرهنگ مدرنیته همه‌ی امیدهاي بلند انسانی را دفن کنیم و به بدترین مرگ، آري اي برادر به بدترین مرگ تن دهیم ولی آن صدا ما را به حیات، آن هم حیاتی که در سینه‌ی پیامبران جستجو می‌کردیم، خواند.

دیگر پس از آن، ما با او بودیم و آسودن در زیر سایه‌ی آن بید کهن، که متذکر سایه‌ی آرامش دیانت بود و عبودیت، سایه به سایه او می‌رفتیم. باز هم دروغ بود و نیرنگ، سود بود و سرمایه، و دندان نمودن و انسان دریدن، ولی دیگر ما در آن غروب به سر

نمي‌بريم. دعوت او دعوتي بود به اميد و زندگي و انسان‌ماندن. او چشم ما را به آب‌های زلال باز کرد و نگاهمان را از مردابي که مي‌بلعي‌دمان و ما ناخودآگاه به سوي آن قدم مي‌گذاشتيم، رهانيد.

اي امام! تو انسانيت را به ما نمودي و امکان‌هاي سالم انساني را و بصيرت شناخت انحراف را.

اينك چگونه مي‌توانيم چشم بر هم گذاريم و به خفتن و غفلت رضایت دهيم و از غروب مرگ‌بار ديروزين نهراسيم؟! در آخرين كلامات به ما گفتي: «هميشه با بصيرت و با چشمانی باز به دشمنان خيره شويد و آن‌ها را آرام نگذاريد و گرنه آرامتان نمي‌گذارند» و ما عهد کرده‌ايم همه‌ی زندگي را به پای اين سخن به‌پايان بريم و راه رسيدن به عالم قدس را از اين طريق بر جان خود بگشاييم.

ما را سرِ خفتن نيست

چنين است که چشمانمان در عطش يك قطره خواب مي‌سوزد، اما ما را سر خفتن نيست، بيدار مي‌مانيم و به زوزه‌ی گرگ‌هايي گوش مي‌دهيم که با خشم منتظرند و بر چهره شب ناخن مي‌کشند تا در خواب دوباره مان، دوباره بر ما حمله کنند.

بيدار مي‌مانيم، چون تمام زندگي‌مان در خواب گذشت، و طعم آلوده‌ی خواب

هنوز از مذاقمان پاك نشده. اكنون از يك لحظه چشم بستن نيز مي‌هراسيم، كه هر چه چشم بستن، بي‌خبر گذشتن از كنار چشمه‌ی هدايتي است كه تو جاري‌اش كردي و بي‌تفاوت از كنار اين انقلاب الهي گذشتن، غافل شدن از شبیخوني است كه دشمن بيدار، منتظر آن است. بيدار مي‌مانيم تا دشمن قدار را مأيوسانه به خستگي و يأس بكشانيم و در اين راستا زندگي خود را معني بخشيم.

بيدار مي‌مانيم، زيرا چگونه مي‌توان از انقلابي كه هديه‌ی خدا است در اين قرن به ملت مسلمان، پاسداري نكرد؟! آيا مي‌شود راز ماندگاري‌مان را، رها كنيم و به خواب، رضایت دهيم؟

اي امام! هر چه در لابه‌لای كلامت مي‌نگريم، راه گذشته‌ی انسان سرگشته‌ی قرن را مي‌يابيم، تو در عصري كه بشر بيش از همیشه به هدايت اسلامي نياز داشت، با سخنان و زندگيات مفسر اسلام و هدايت گشتي.

فتح قله‌هاي آینده‌ی تاريخ

اي امام! تو به ما درس صحيح زندگي كردن دادی و تا تو را شاگردی مي‌كنيم، زنده‌ايم، از خود انقلابي به جاي گذاشتي كه خورشیدی است در شب تاريخ و يخزده اين قرن.

تو رمز و راز حیات آسمانی و عزت زمینی را بر جاي گذاردي، حال از

خدایت بخواه تا بتوانیم از آن پاسداری کنیم.

ما خوب فهمیده ایم که اگر می‌خواهیم شور و شوق زندگی در ما فرو نهند باید دست در آغوش انقلاب اسلامی، همه‌ی قله‌های آینده‌ی تاریخ را فتح کرد.

ای امام! هر چه زمان بگذرد بیشتر معلوم می‌شود که چه بانگی زیر این آسمان به صدا درآوردی، سال‌های سال باید بگذرد تا پژواک این بانگ در فضای فرهنگ بشری بیچد و اثراتش پی در پی به گوش بشریت برسد. اکنون پژواک آن صدا شروع شده و خانه‌ی کفر و استکبار را به لرزه انداخته، این طور نیست؟

وقتی به ما گفتی: «همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آن‌ها را آرام نگذارید و گرنه آرامتان نمی‌گذارند»؛ هرچه گفتنی بود، گفتی.

بسیار تلاش می‌کنم تا معنی آن را بفهمم و نیز بسیار تلاش می‌کنم تا آن را عمل کنم، آن چه مرا در این راه پایدار نگه می‌دارد، سوزِ فراقِ توست که عجیب‌تصمیم‌ساز و عزم‌آفرین است، مثل اشک بر حسین. ♦

هر پگاه از فراق داغ در صحن سینه
 در عزای تو ای تا ابد چشم

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

294.....انقلاب اسلامي، برونرفت از عالم غربي

منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسير الميزان ، علامه طباطبائي «رحمة الله عليه»

اسفار اربعه ، ملاصدرا «رحمة الله عليه»

فصوص الحكم ، محي الدين

ولايت فقيه ، امام خميني «رضوان الله تعالى عليه»

بحران دنياي متجدد ، رنه گنون ، ترجمه

ضياء الدين دهشيري

سيطره ي كميت ، رنه گنون ، ترجمه ي

علي محمد كردان

انسان شناسي در انديشه ي امام خميني ،

مؤسسه ي تنظيم و نشر آثار امام خميني

بحار الأنوار ، محمد باقر مجلسي «رحمة الله عليه»

الكافي ، ابي جعفر محمد بن يعقوب

كليني «رحمة الله عليه»

مثنوي معنوي ، مولانا محمد بلخي

سلسله مباحث امام شناسي ، آيت الله حسيني

تهراني

تحليلي از نهضت امام خميني «رضوان الله تعالى عليه» ،

سيد حميد روحاني

مجله ي آموزه ، انتشارات مؤسسه ي

آموزشي و پژوهشي امام خميني «رضوان الله تعالى عليه»

خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفي ،

مرکز اسناد انقلاب اسلامي

جريان ها و سازمان هاي مذهبي ، سياسي

ايران ، رسول جعفريان

دغدغه ها و نگراني هاي امام

خميني «رضوان الله تعالى عليه» ، فرامرز شعاع حسيني ، علي

داستاني

عصر امام خميني «رضوان الله تعالى عليه» ، مير احمد رضا

حاجتي

بنیان مرصوص امام خميني «رضوان الله تعالی علیه» ، آیت الله
جوادي آملی «حفظه الله»

الغدیر، علامه امینی

صحیفه ی نور، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

دیدار فرهي و فتوحات آخرالزمان،
سید احمد فرید، تنظیم از دکتر محمد
مددیپور

ایرانی ها چه رؤیایی در سر دارند،
میشل فوکو

شوک آینده، آلوین تافلر

جابجایی در قدرت، آلوین تافلر

مبانی اندیشه های اجتماعی غرب، دکتر
محمد مددیپور

توسعه و فرهنگ، شهید مرتضی آوینی

سرگذشت قرن بیستم، روزه گارودی

سلسله مباحث سیر تفکر معاصر، دکتر
محمد مددیپور

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، حسین
فردوست

نوشتار «تحلیلی از انقلاب اسلامی»،
اصغر طاهرزاده

تاریخ سیاسی معاصر ایران، دکتر
سیدجلال الدین مدنی

فلسفه ی انقلاب اسلامی، جلال الدین
فارسی

استراتژی انتظار، اسماعیل شفیعی
سروستانی

امام مهدی، سید محمد صدر

منتخب الاثر، لطف الله صافی گلپایگانی

مجله ی انتظار

منتهی الآمال، شیخ عباس قمی

مجله ی موعود

ينابيع المودة، قندوزي
مناقب، محمد ابن شهر آشوب
تاريخ تحولات سياسي ايران، دكتور
موسي نجفي، موسي حقاني
انقلاب اسلامي و وضع كنوني عالم،
دكتور رضا داوري

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقيح اسفار جلد 8 و 9)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل زلزله تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی با خود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- روزه ، دریچه ای به عالم معنا
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد 1 و 2)
- زیارت عا شورا، اتحادی روحانی با امام حسین ♦
- فرزندان این چنین باید بود (شرح نامه 31 نهج البلاغه) (جلد 1 و 2)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت (ع)
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلۃ القدری فاطمه (ع)
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان

- فرهنگ مدرنيته و توهم
- دعای ندبه، زندگي در فردايي نوراني
- معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگي
- بصیرت حضرت فاطمه (ع)
- جایگاه و معني واسطه فیض
- هدف حیات زميني آدم
- صلوات بر پیامبر (ص) عامل قدسي‌شدن روح
- زن، آن‌گونه که باید باشد
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- عالم انسان ديني
- ادب خیال، عقل و قلب
- آنگاه که فعالیت‌هاي فرهنگي پوچ مي‌شود
- انقلاب اسلامي، بازگشت به عهد قدسي